

عشق

و

اعترافات عاشق

مؤلفين:

محمد بن ابراهيم الممد

محمد بن عبد الرحمن العريفى

مترجم: پدراہ اندايش

سرشناسه	:	حمد، محمد ابراهيم
عنوان قراردادی	:	العشق: حقیقه، خطرہ، اسبابہ، علاجہ . فارسی اعترافات عاشق . فارسی
عنوان و نام پدیدآور	:	عشق/ مؤلفین محمدبن ابراهيم الحمد. و اعترافات عاشق/ محمدبن عبدالرحمن العریفی؛ مترجم پدram اندایش.
مشخصات نشر	:	سنندج: ئالای رووناکی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۱۸۱ ص.
شابک	:	978-600-8551-34-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
عنوان دیگر	:	اعترافات عاشق.
موضوع	:	عشق -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع	:	Love -- Religious aspects -- Islam
شناسه افزوده	:	عریفی، محمدبن عبدالرحمن، ۱۹۷۰ - م.
شناسه افزوده	:	Arifi, Muhammad ibn Abd al-Rahman
شناسه افزوده	:	اندایش، پدram، ۱۳۵۵ - ، مترجم
رده بندی کنگره	:	۲۳۲BP/۱۳۹۶۶۵/۱۳۹۶۵۰۴۱/ح۸۴۵۰۴۱
رده بندی دیویی	:	۴۸۵/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۸۱۲۴۷۸



## عشق و اعترافات عاشق

مؤلفین: محمد بن ابراهيم الحمد- محمد بن عبدالرحمن العریفی

مترجم: پدram اندایش

صفحه آرایی: صمد احمدی نیاز (09186504256)

ناشر: ئالای رووناکی

قیمت: 30000 تومان

نوبت چاپ: اول 1399

شابک: 978-600-8551-34-8

مرکز پخش: سنندج پاساژ عزتی- انتشارات ئالای رووناکی

تلفن: 087-33128341

## فهرست مطالب

5.....	مقدمه مترجم:
10.....	انواع عشق چهار گونه است
17.....	عشق دارای اقسامی است
31.....	بعضی از مسائلی که باعث ایجاد عشق می‌شود
31.....	رو گرداندن از الله
31.....	جاهل بودن به ضررهای عشق
31.....	بیکاری
32.....	وسایل ارتباط جمعی
34.....	تقلید کورکورانه
35.....	انحراف در فهمیدن معنای دوست داشتن و عشق
	فریب خوردن از سخنان کسانی که عشق را جایز جلوه می‌دهند
42.....	
48.....	گستاخی، آرایش نمودن و بیحجابی
48.....	کوتاه نکردن نگاه
51.....	ارتباطات تلفنی و اینترنتی
54.....	راههایی که باعث ترک عشق می‌شود
54.....	1- اخلاص داشتن برای الله
57.....	2- دعا نمودن
57.....	3- کوتاه کردن نگاه

- 61..... کوتاه کردن نگاه فواید بسیار بزرگی دارد
- 64..... 4- تفکر و یادآوری
- 64..... 5- دوری کردن از محبوب و معشو
- 65..... 6- مشغول شدن به چیزی که منفعت می‌رساند
- 66..... 7- ازدواج
- 67..... 8- عیادت بیمار
- 67..... 9- شرکت نمودن در مجالس ذکر
- 10- قطع نمودن طمع و جمع کردن توان برای مبارزه با عشق
- 67.....
- 68..... 11- مراقبت نمودن بر نمازها
- 68..... 12- همت بستن بر بزرگمنشی
- 69..... 13- شرف داشتن، پاک کردن نفس و غیرت داشتن
- 74..... 14- فکر کردن به عیب‌های محبوب
- 76..... 15- تصور نمودن از دست دادن محبوب
- 76..... 16- نگریستن به عاقبت امر
- 17- بدانند که [صبر نمودن در] این مصیبت باعث ظاهر شدن مرادنگی  
میشود: 76.....
- 18- بنگرد که با مشغول شدن به عشق چه فضیلت‌هایی را وی از دست  
میدهد: 77.....
- 77..... 19- نگریستن به حال عاشقان
- 79..... دو ذکر از پیامبر ﷺ
- 86..... اعترافات عاشق

### مقدمه مترجم:

الله را شکر می‌کنم که برای هر دردی، درمان و وسیله‌ی پیشگیری قرار داده است، تعداد زیادی از احکام اسلامی برای همین پیشگیری از مرضها و بدبختی‌ها می‌باشد، از نماز گرفته تا روزه و زکات و دور شدن از فتنه‌ها؛ الله را شکر می‌کنم که محبت را وسیله‌ای قرار داده است تا انسان توسط آن به آرامش برسد و با شعله‌ی آن زندگی، برای خود روشنایی ایجاد نماید؛ ولی گاهی با رعایت نکردن حدود شرعی، این شعله از مسیر خود خارج شده و خانمانسوز می‌شود، چه از بین رفتن دنیای انسان و چه گرفتار آتش جهنم شدن. این کتاب مطالبی برای پیشگیری و درمان آن آتش سوزی می‌باشد، آتشی که تمامی وجود را سوزانده و دنیا و آخرت انسان را از بین می‌برد، به آن عشق می‌گویند.

ای کاش این مرض از بین تمام جوانان خارج شود و مسلمانان ما بتوانند دنیا و آخرت خود را آباد کنند.

### متن کتاب:

شکر و ستایش برای الله است و درود و سلام بر پیامبرمان محمد و بر آل و بر تمامی اصحابش.

اما بعد:

عشق راهی خطرناک و قدمگاهی لغزنده و دریایی طوفانی می باشد. عالم عاشقان پر از دردها و آرزوها می باشد و به خطرهای و مسائل ترسناکی آمیخته است.

اهل عشق از دردسرهای آن می نالند و از تلخی های آن دچار خواری می شوند، زیرا عشق بیماری است که شخص را مبتلا می کند و جانها توسط آن ذوب می گردند و راحتی با آن امکان پذیر نیست. کسی که در آن دریا وارد شود موجهای آن دریا او را به بازی گرفته و به حالتی دچار می سازند که به هلاکت نزدیکتر است تا به سلامتی.

این بلا توسط موارد متعددی ایجاد می گردد و محرک های آن زیاد می باشند و راههای متنوعی برای گرفتار شدن به آن وجود دارد، ولی کثرت این راهها نباید کسی را فریب دهد؛ بر ما واجب است تا با اهل این بلا مهربانی کنیم و با محبت و دلسوزی آنان را از این بلا خارج نموده و به حقیقت برسانیم و در پی جستجوی راههای علاج و رهایی از آن باشیم.

مهربانی به آنها این نیست که آتش عشقشان را با بیان داستانهای عشقی شعله ور سازیم و برای آنها این گونه بیان داریم که کارکترهای آن داستانها، قهرمان بودند و بدین ترتیب نیروهای درونی شان را تحریک نموده و هر غیر متحرکی را به حرکت بیاندازیم؛ به این ترتیب آنها را به عاشق بودن تحریک نماییم و ناراحتی شان را به اتمام برسانیم و عشق آنان را توسعه دهیم.

## عشق و اعترافات عاشق/7

این مهربانی نیست؛ چگونه به محبتی امید داشته باشیم که در واقع بلا و مصیبت انسان را زیاد می‌کند؟

از مصیبت‌هایی که بیمار متحمل می‌شود این است که پزشک با او مدارا نموده و از ترس ناراحتی بیمار، درمانش را ترک کند.

مدارا نمودن پزشک با این حالت، خیانتی در کار وی و سرزنشی بر امانت داری‌اش وی و زیاد شدن مصیبت بیمارش می‌باشد.

چگونه است وقتی که برای لحظه‌ای مدارا نمودن بیمار سالها درد بکشد؟

بیشتر کسانی که از دوست داشتن صحبت می‌کنند، آن را در زاویه‌ای تنگ قرار می‌دهند که معانی دوست داشتن را محدود می‌نماید و آن را با مشکلاتی که مفهوم وسیع دوست داشتن را می‌رساند، پنهان می‌دارند، همان گونه که در صفحات بعدی آن را بیان می‌داریم.

این همان چیزی است که همتها را برانگیخته می‌سازد و دلیلی است برای این که قلم در دست گرفته و این کتاب را بنویسم، الله کسی است که از او کمک گرفته می‌شود و بر او توکل صورت می‌پذیرد. درود بر پیامبرمان و بر آل و اصحابش.

محمد بن ابراهیم الحمد

### [ریشه‌ی لغوی عشق:]

گفته می‌شود: عَشَقَ يَعْشُقُ، عَشَقًا وَعَشَقًا (عاشق شد، عاشق می‌شود و مصدر آن عشق است)¹.

ابن منظور رحمه الله گفته است: عشق، دوست داشتن زیاد از حد است و گفته شده است: آن فریب خوردن دوست دارنده به محبوبش است، در حالی که او از دوست داشتنش خجالت می‌کشد و آن دوست داشتن باعث به فساد کشیده شدن صاحبش می‌شود، عَشَقَهُ يَعْشَقُهُ عَشَقًا، وَعَشَقًا، وَتَعْشَقُهُ (عاشق وی شد و عاشق وی می‌شود و عاشق شدن و مکلف نمودن به عشق).

گفته شده است: التَّعَشُّقُ مکلف شدن به عشق است و عشق اسم بوده و مصدر می‌باشد².

گفته است: مرد عاشق از گروه عَشَّاق است و عَشِيقُ بر وزن فسَّيق به کسی گفته می‌شود که عشق او شدید باشد و به زنی که عاشق باشد، عاشقهُ گفته می‌شود.

العَشْقُ، و العسق با شین و سین، احتمال دارد: همراه بودن با چیزی است که از آن جدایی صورت نمی‌پذیرد.

از این جهت به دلداده گفته می‌شود، عاشق، زیرا هوای نفسش برایش نیاز است [و با آن همراه می‌شود]³.

گفته است: از أبو العباس أحمد بن یحیی دربارهی دوست داشتن و عشق سوال شد، که کدامیک از آنها ستوده‌تر است؟

1- معجم مقاییب اللغة از ابن فارس 321/4.

2- لسان العرب از ابن منظور 251/10.

3- لسان العرب 252/10.



## عشق و اعترافات عاشق/9

او گفت: دوست داشتن؛ زیرا عشق دارای افراط است و عاشق به این دلیل عاشق نامیده می‌شود که از شدت هوای نفس، پژمرده می‌گردد، همان گونه که وقتی درخت عَشَقَّة قطع می‌شود، پژمرده می‌شود. عَشَقَّة درختی است که سبز می‌شود، سپس کوفته می‌شود و زرد می‌گردد<sup>۱</sup>.

ابن عبد البر رحمه الله گفته است: از یکی از حکیمان درباره‌ی عشق سوال شد و او گفت: مشغول شدن قلبی است که قبل از عاشق شدن، راحت بوده است<sup>۲</sup>.

افلاطون گفته است: عشق حرکت قلبی است که دارای راحتی بوده است<sup>۳</sup>.

أرسطو گفته است: عشق جهلی است که بر قلبی قرار می‌گیرد که که مشغولیتی از تجارت و صنعت ندارد<sup>۴</sup>.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمه الله گفته است: گفته شده است عشق فاسد شدن درک و فکر و معرفت است؛ زیرا عاشق درباره‌ی معشوق خود فکری دارد که حقیقی نمی‌باشد و چیزی به او می‌رسد که همان درد عشق است<sup>۵</sup>.

برای عشق اسامی مترادف زیادی وجود دارد که بر آن دلالت کرده و آن را تعبیر می‌کند و این جاست که هر اسمی که به آن اختصاص داده می‌شود، در حد خود، آن را توضیح می‌دهد.

ابن قیم رحمه الله در کتابش روضة المحبین پنجاه اسم برای آن بیان می‌دارد و آنها: المحبة، العلاقة، الهوى، الصبوة، الصبابة، الشغف،

1- لسان العرب 252/10.

2- بهجة المجالس از ابن عبد البر 817/2.

3- روضة المحبین از ابن القيم ص 153.

4- روضة المحبین ص 154.

5- جامع الرسائل از ابن تیمیة 243/2\_244.

المَقَّة، الوَجْد، الكَأْف، النَّتِيم، العِشْق، الجوى، الدَّنْف، الشَّجْو،  
الشَّوْق، الخلابة، البلايل، التباريح، السَّدَم، العَمْرَات، الوَهْل،  
الشَّجْن، اللاعج، الاكْتئاب، الوصب، الحُزْن، الكَمَد، اللذع، الحُرْق،  
السُّهْد، الأَرَق، اللَهْف، الحنين، الاستكانة، التَّبالة، اللوعة، الفُتُون،  
الجُنُون، اللمم، الخَبَل، الرَّسِيس، الداء المخامر، الود، الخَلَّة، الخَلْم،  
الغرام، الهُيام، التَّذليهِ، الوَله والتَّعَبُّد. سپس به توضیح هر اسم در حد  
و اندازه‌ی همان اسم می‌پردازد.<sup>۲</sup>

وقتی به اسم عشق می‌رسد، می‌گوید: اما عشق، این تلخترین و  
خبیث‌ترین چیز در بین آن اسمها می‌باشد و عرب از آن استفاده‌ی کمتری  
نموده و با این اسمهایی که بیان شده است، آن را توضیح می‌دهد، به  
فصاحت نزدیک نبوده و در شعر قدیم یافت نمی‌شود و فقط متأخران از  
آن استفاده می‌کنند و این کلمه در قرآن و سنت یافت نمی‌شود، مگر در  
حدیث سوید بن سعید<sup>۳</sup>.

عشق عملی است که به هر دو طرف منسوب می‌گردد: عاشق و معشوق  
و یکی از آنها عاشقِ همنشین خود می‌شود و گاهی عشق در هر دو  
طرف ایجاد می‌گردد.

## انواع عشق چهار گونه است

1- مردی عاشق زنی می‌شود: و این بیشترین نوع عشق است، وقتی  
گفته می‌شود عشق، منظور همین نوع است.

1- روضة المحبین ص 31.

2- نگاه شود: روضة المحبین من ص 32 62.

3- منظور از حدیث سوید بن سعید حدیث موضوعی است که در آن آمده است: کسی که عاشق  
شود و عفاف پیشه کند و آن را بپوشاند شهید است. درباره‌ی آن ان شاء الله صحبت خواهیم نمود.

4- روضة المحبین ص 43.

## عشق و اعترافات عاشق/11

2- زنی عاشق مردی می‌شود: این عشق نیز صورت می‌گیرد، ولی کمتر از نوع اول است؛ زیرا زنان دارای حیا، تفاخر و ممانعت بیشتری هستند.

3- عاشق شدن مردی به مردی دیگر: این زیاد اتفاق می‌افتد ولی دارای کجی، انحراف و بازگشت می‌باشد، مانند کسی که عاشق مردی شود و خود را به آن متعلق بداند.

4- زنی عاشق زن دیگر می‌باشد: این خیلی کم اتفاق می‌افتد و بسیار نادر است، ولی انجام شدنی است و در این زمانی که در بهای فتنه وجود دارد، شیوع پیدا کرده و گاهی می‌شنوید که زنی خود را متعلق به زن دیگری می‌داند و عاشق آن می‌شود. یا دیگری عاشق معلمش می‌شود و خود را دل‌باخته‌ی وی می‌داند و یا دیگری برای دانش‌آموزش می‌میرد و سرگشته‌ی وی می‌شود و این چنین است حالتهای دیگر آن.

زنی را می‌یابی که به شدت زن دیگری را دوست می‌دارد و به شدت مراقب آن زن می‌باشد و آرزو می‌کند تا آن زن به وی لبخند زده یا به وی نگاه کند و یا با وی سخن بگوید.

او را در حالتی می‌یابی که آرزو می‌کند تا هدیه‌ای از طرف معشوقش به وی داده شود یا از راه‌های نامشروع با معشوق خود ارتباط برقرار کند، گاهی دوست دارد در جایی که او نشسته است، بنشیند و از راهی که او عبور کرده است، عبور نماید.

داستانها و اقوال در این زمینه بسیار زیاد است و شمردن آنها بسیار دشوار می‌باشد.

سخن در این کتاب درباره‌ی تمام حالتهای عشق می‌باشد. عشق راهی پر خطر و پرتگاهی لغزنده است و در سختی‌های آن ایمنی وجود ندارد و ضررهای آن قابل شمردن نیست. اهل عشق از بدبختترین

مردم بوده و ذلیل‌ترین آنها و پر مشغله‌ترین آنها و دورترین آنها نسبت به پروردگارشان می‌باشند.

ابن تیمیه رحمه الله گفته است: کسی که عشق را بر می‌گزیند، دچار نقصان عقل و علم می‌شود و در دین و اخلاق وی فساد ایجاد می‌گردد و مصلحت دین و دنیای خود را در مشغول بودن به معشوق خود می‌بیند. راستگوترین شاهد، داستانهای امتهای [گذشته] و شنیدن ماجرای مردمی که در آن گرفتار شده بودند، می‌باشد؛ آن ماجراها انسان را از همراهی با عشق و تجربه‌ی آن بی‌نیاز می‌گرداند و برای او درس عبرت می‌شود که هیچگونه عشقی پیدا نمی‌شود، مگر آن که ضررش بیشتر از منفعت آن می‌باشد!

رحمه الله گفته است: آن عاشقانی [که احوال آنها بیان شده است] دارای شدیدترین عذابها بین مردم می‌باشند و دارای کمترین ثواب هستند؛ وقتی قلب عاشق، به چیزی تعلق پیدا می‌کند که از وی دور است، انواع شر و فساد برای وی ایجاد می‌گردد که کسی آنها را نمی‌تواند بشمارد، مگر پروردگار بندگان. بدین صورت که حتی اگر از فاحشه‌ی بزرگ [که همان زنا است] در امان بماند، ولی با این وجود دوام داشتن تعلق قلب به معشوق دارای شدیدترین ضرر برای وی می‌باشد و برای کسی که گناهی انجام دهد و بعد توبه نماید، اثر آن از قلبش خارج می‌شود. آنان به مانند افراد مست و دیوانگان می‌باشند، همان گونه که گفته شده است:

سُكْرَانُ: سُكْرُ هَوًى وَسُكْرُ مَدَامَهْ

مستی دو گونه است: مستی عاشق شدن و مستی از شراب

ومتی إفاقة مَنْ به سکران

پس چه زمانی کسی که مست است بیدار می شود  
و گفته شده است:

قالو: جنت بمن تهوی فقلت لهم:

گفتند: به واسطه‌ی عشقت، دچار دیوانگی شده‌ای و به آنان گفتم:

العشق أعظم مما بالمجانين

عشق بزرگتر است از آنچه که بر سر دیوانگان می آید

العشق لا يستفيق الدهر صاحبه

عشق چیزی است که مالک آن را روزگار بیدار نمی کند

وإنما يصرع المجنون في حين

و دیوانگی دیوانه فقط در این زمان حاضر وجود دارد<sup>۱</sup>.

وی رحمه الله درباره‌ی حقیقت عشق گفته است: گفته شده است: عشق

فاسد شدن درک، فکر و معرفت می باشد؛ عاشق برداشتی از معشوق خود

دارد که بر خلاف حقیقت آن می باشد و تا آنجا پیش می رود که از

بیماری عشق به وی مصیبت وارد می شود.

ولی اگر بر حالتی درست قدم بر دارد به [شدت علاقه‌ی او] به حد و

اندازه‌ی عشق نمی رسد و برای او محبت و علاقه وجود خواهد داشت<sup>۲</sup>.

رحمه الله گفته است: گفته شده است: عشق افراط در دوست داشتن

می باشد، تا جایی که در نیت رسیدن به هدف افزایش ایجاد می کند؛ وقتی

در آن افراط می شود، نکوهیده و فاسد خواهد بود و باعث فساد قلب و

جسم می گردد<sup>۳</sup>.

1- العبودية از این تیمیه 97 98.

2- جامع الرسائل از این تیمیه 243/2\_244.

3- جامع الرسائل 242/2.

سخنان اهل علم، شعراء و ادیبان به طور آشکار خطرات عشق و ضررهای زیاد آن را بیان می‌دارد.

گفته‌اند: وقتی بنده در دریای عشق غوطه‌ور می‌شود و امواج آن دریا او را به بازی می‌گیرند، آن بنده به هلاکت نزدیک‌تر است تا سلامت!<sup>۱</sup>  
یکی از حکیمان گفته است: دیوانه شدن دارای دلایلی است و عشق یکی از آن دلایل می‌باشد.<sup>۲</sup>

گفته‌اند: چه بسیار عاشقانی هستند که به خاطر معشوقشان مال، ناموس و جانشان را از دست می‌دهند و اهل و خیر دنیا و آخرت خود را ضایع می‌گردانند.<sup>۳</sup>

همچنین گفته‌اند: عشق بیماری و مرضی است که جانها را ذوب می‌نماید و به همراه آن راحتی وجود ندارد، بلکه دریایی است که هر کس در آن شنا کند غرق می‌شود؛ زیرا ساحلی نداشته و نجاتی در آن وجود ندارد.<sup>۴</sup>

یکی از آنها گفته است:

العشق مشغلة عن كل صالحة

عشق مشغولیتی ایجاد می‌کند که انسان را از هر [چیز] صالحی باز می‌دارد.

وسكرة العشق تنفي لذة الوسن

مستی عشق لذت خوابیدن را از انسان می‌گیرد.<sup>۵</sup>

ابو تمام گفته است:

أما الهوى فهو العذاب فإن جرت

---

۱- روضة المحبين ص 196.

۲- روضة المحبين ص 197.

۳- روضة المحبين ص 197.

۴- روضة المحبين ص 197-198.

۵- روضة المحبين ص 198.

عشق اگر جاری شود، عذاب است  
فیه النوی فالیم کل عذاب  
در آن نیتی وجود دارد که از هر عذابی دردناک تر است<sup>۱</sup>.  
ابن ابی حصینه در حالی که ضرر عشق را آشکار می سازد، به کسی که  
در شریک شدن [در آن عشق] غبطه می خورد، می گوید:  
والعشق یجتذب النفوس إلی الردی  
و عشق جانها را تشنه ی رسیدن به پلیدی می گرداند  
بالطبع واحسدی لمن لم یعشق  
پس قطعاً به حال کسی که عاشق نمی شود، حسودی کن<sup>۲</sup>.  
عبد المحسن صوری گفته است:  
ما الحب إلا مسلک خطر  
دوست داشتن چیزی نیست مگر راهی خطرناک  
عسر النجاء وموطئ زلق  
نجات از آن سخت بوده و قدمگاه لغزنده ای است<sup>۳</sup>.  
گفته اند: عشق پادشاه را زیر دست می کند و سلطان را برده می سازد<sup>۴</sup>.  
إن الله نجانى من الحب لم أعد  
إلیه ولم أقبل مقالة عاذلى  
الله مرا از عشق نجات داد و به آن باز نمی گردم. سخن کسی را که  
نکوهش می کند، هرگز قبول نمی کنم  
وممن لی بمنجاء من الحب بعد  
رمتنى دواعى الحب بين الحبائل  
چه کسی مرا از عاشق شدن نجات می دهد. بعد از آن که حوادث عاشق  
شدن در بین بنده ها از سر من گذشت<sup>۵</sup>

۱- روضة المحبين ص 198.

۲- روضة المحبين ص 198.

۳- روضة المحبين ص 199.

۴- روضة المحبين ص 199.

۵- روضة المحبين ص 201.

گفته‌اند: کسی که در آن وارد می‌شود، آرزوی رهایی از آن را دارد و راه فراری پیدا نمی‌کند.

خرائطی گفته است که ابو جعفر عبدی سروده است:  
منصور نمری گفته است:

وإن امرءاً أودى الغرام بُلْبُهْ لَعْرِيانِ من ثوبِ الفلاحِ سَلِيبُ  
و کسی است که با فکرش هلاک می‌گردد . رستگاری از شخص عربان،  
ربوده شده است<sup>۱</sup>!

ابن قیم درباره‌ی خطر عشق بر دینداری گفته است: عشق دارای صورت‌هایی حرام است و باعث شرک می‌شود و از اخلاص به دور است؛ زیرا دوست داشتن در حالت عشق برای او، شدیدترین حالتها است [و در این حالت است که کسی را بیشتر از الله متعال دوست می‌دارد].

کسی که دارای اخلاص قوی‌تر باشد و در توحید شدت عمل بیشتری داشته باشد، از حالت‌های عشق دورتر خواهد بود.

به همین دلیل است که زن عزیز [مصر] با عشقش به دلیل مشرک بودنش، دچار مصیبت شد و یوسف راستگوار عليه السلام با اخلاصش از آن نجات یافت.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: 24] (این چنین بود که بدی و فحشاء را از او بر طرف نمودیم [زیرا] او از بندگان مخلص [و بدون ریا] بود).

السوء: عشق است و الفحشاء: زنا. همچنین مخلص کسی است که دوست داشتن خود را برای الله متعال خالص نموده باشد و در این حالت است که الله تعالی او را از فتنه‌ی حالت‌های عشق در امان می‌دارد، ولی

<sup>۱</sup> - بهجة المجالس از ابن عبد البر 816/3.



مشرك كسى است كه قلب او به غير از الله ﷻ تعلق دارد و توحيد و دوست داشتش را براى الله ﷻ خالص نمى گرداند<sup>1</sup>.

وى رحمه الله در جايى ديگر گفته است: اين بيمارى است كه پزشكان از درمان آن ناتوان مانده اند و شفای از آن، برايشان سخت آمده است و آن دردى است كه قسم به الله دشوار مى باشد و جنگى است كه به قلب تعلق مى گيرد. رهايى از اسارتش دشوار است و وقتى آتش آن برافروخته مى شود، اتفاقى نمى افتد مگر اين كه خلاص شدن از آن براى مخلوقات دشوار مى شود.

### عشق داراى اقسامى است

گاهى كفر است مانند حالتى كه شخص، معشوق خود را شريك الله ﷻ مى گرداند و او را همان گونه كه الله را دوست دارد، دوست مى دارد و چگونه خواهد بود وقتى كه محبت معشوق در قلبش، از محبت و دوست داشتن الله بيشتر شود؟ اين عشقى است كه براى صاحب آن مغفرت و آمرزشى وجود ندارد، از بزرگترين شرکها مى باشد و الله متعال هر كه به او شرک بورزد را نمى آمرزد و فقط آن بنده، در حالتى آمرزیده مى شود كه توبه اى كه محو كننده اى [آن عشق است] را انجام دهد.

از علامات عشقى كه شرک و كفر است، اين مى باشد كه رضایت معشوقش را بر رضایت الله برترى مى دهد و اگر حق معشوق و بهره اش با حق پروردگار شخص عاشق و اطاعتش تناقض پيدا كند؛ رضای معشوقش را بر رضای پروردگارش ترجيح مى دهد؛ چيزى را به معشوقش مى بخشد كه به آن قادر نيست و براى پروردگارش كارى مى كند - اگر كارى كند - كه پست ترين چيز است كه نزد او مى باشد و

1- إغائة اللهفان از ابن القيم ص513.

تمامی سعی او بر این است که معشوقش را راضی گرداند و از معشوقش اطاعت کرده و بسوی او نزدیک شود و برای پروردگارش طاعتی را - اگر اطاعت کند - انجام می‌دهد که به ضعیف‌ترین شکل می‌باشد و در مقابل ساعت‌هایی که خود را مشغول معشوق می‌کند، بسیار ناچیز است؛ حالت بیشتر عاشقان بدین صورت می‌باشد و باید حال آنها را بر کفه‌ای از ترازو قرار داده و توحید و ایمانشان را بر کفه‌ی دیگر، سپس به گونه‌ای آن را وزن کنید تا رضایت الله ﷻ و فرستاده‌اش را به دنبال دارد و مطابق عدالت است<sup>۱</sup>.

درباره‌ی ضررهای عشق گفته است: چه بسیار است صورتهایی که بر اثر فتنه‌ی عشق، با بینی وارد جهنم شده‌اند و عشق، آنان را تحویل رنج و عذاب دردناکی قرار داده است و ظرفهایی از آتش برای نوشیدن آنها قرار داده است که شخص را ناامید می‌گردانند؛ چه بسیار کسانی هستند که الله متعال به دلیل علم و دین، آنان را از عشق نجات داده است که به مانند خارج شدن مو از خمیر می‌باشد؛ چه بسیار است که الله نعمت خود را از آنان دریغ فرموده است و عذاب خود را بر آنان حلال گردانده است؛ چه بسیار است که افرادی را که در عزت به سر می‌برند، در شدیدترین حالت‌های ذلت قرار می‌دهد و در حالی که شخص دارای منصب و منزلت بالا می‌باشد، او را به اسفل السافلین می‌رساند؛ چه بسیارند کسانی که الله از عورت آنها پرده برداشته و برای او ترس ایجاد کرده و به شکلی دردناک او را مجازات می‌فرماید و شخص دچار پشیمانی می‌گردد؛ چه بسیارند کسانی که الله تعالی آتش آنان را بر افروخته فرموده و در آتشی قرار می‌گیرند که جگرها را می‌سوزاند و شأن و منزلت آنان از نزد الله

۱- الجواب الکافی از ابن القیم ص 490 \_ 491.

## عشق و اعترافات عاشق/19

متعال و از قلب بندگان خارج می‌گردد؛ چه بسیار است که به سوی بلا و مصیبت کشانده می‌شوند و بدبختی را درک کرده و قضاوت بر آنها نتیجه‌اش بدی خواهد بود و دشمن‌شاد می‌گردند؛ نزدیک است که نعمت بر آنها زوال یابد و عذاب گریبان‌گیر آنها شود، سلامتی و راحتی آنها تغییر پیدا کرده و دچار بدبختی و لگدمال شدن می‌شوند و مصیبت بر آنها واقع می‌گردد؛ اگر سوال شود که چرا نعمت زوال یافته است؟ چرا عذاب بر تو وارد شده است؟ چرا سختی‌ها و غمها تو را در بر گرفته است؟ چرا عافیت از تو دور شده است و در نزد تو نیست؟ چرا پوشش از تو برداشته شده است؟ چرا نور چهره‌ات از بین رفته است؟ چرا زندگی تو کدر شده است؟ چرا خورشید ایمانت در هم پیچیده شده است؟ عزتی که داشتی چگونه به ذلت تبدیل شده است؟ چگونه بعد از گرامی بودن دچار خواری شده‌ای؟ در جواب به لسان حال خواهد گفت: [از عاشق شدن من] باید پند گرفته شود و برای این گفتگو جوابی ندارم.

قسم به الله! این است بعضی از ضررهایی که عشق به اهل آن می‌رساند، باشد که تعقل نمایند، ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [النمل: 52] (پس این خانه‌های آنان است که به واسطه‌ی آن که ستم نموده‌اند، در هم ریخته است، همانا در این [امر] نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌دانند).<sup>1</sup>

وی رحمه الله در جایی دیگر درباره‌ی مکرهای شیطان و فریبهایش می‌گوید: از مکرها و حيله‌های او حالت‌هایی از عشق است که توسط آن اشخاص را به فتنه می‌اندازد.

<sup>1</sup>- روضة المحبين ص202.

قسم به الله این فتنه‌ای بزرگ و بلایی عظیم می‌باشد که جانها را از آنچه برای آن خلق شده‌اند دور می‌کند و به قلبها خواری را از جانب آنچه به آن عاشق شده‌اند، می‌چشانند و بین عشق و توحید جنگ ایجاد می‌شود و به دوستی با شیطان گردنکش دعوت داده می‌شود؛ در نتیجه‌ی آن قلب اسیر عشق می‌گردد و عشق حاکم و امیر آن می‌شود و سختی بر قلبها مستولی می‌گردد و آن را سراسر فتنه می‌گرداند و بین آن و رشد نمودنش فاصله می‌اندازد و آن را از هدفش دور می‌کند و به ارزان‌ترین شکل می‌فروشد، به خوارترین شکل تاوان آن را می‌دهد و خانه‌های بهشتی را در عوض آن از دست می‌دهد در حالتی که آن خانه‌ها در قرابت الله بسیار رحمت کننده می‌باشد؛ به جای آن در خانه‌ای سکنی می‌گزینند که درد آن بسیار بیشتر از لذتش است و کسب کردن و رسیدن به آن دارای بیشترین ضرر می‌باشد؛ نزدیک است که آنچه را که دوست می‌دارد، دشمنی در برابر وی شود و دوستدار وی از وی بیزار شود، به مانند آن که هیچ وقت او را دوست نداشته است؛ اگر در این دنیا از وی بهرمنند شود در آخرت به دردناک‌ترین شکل از وی جدا می‌شود ﴿الْأَجْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: 67] (در آن روز دوستان صمیمی با هم دشمن می‌شوند، مگر پرهیزکاران) تا آنجا که رحمه الله می‌گوید: پس چه حسرتی است برای عاشق، که نفس خود را به ارزانترین شکل برای معشوقش می‌فروشد و چه حسرتی است برای شهوتی که لذتش از بین می‌رود و بدبختی آن باقی می‌ماند و منفعت‌هایش منقضی گشته و ضررهایش باقی می‌ماند؛ شهوت می‌رود و بدبختی باقی می‌ماند، مستی آن از بین رفته و حسرت آن باقی می‌ماند؛ چه بدبختی بزرگی است که دو حسرت باقی می‌ماند: حسرت از دست رفتن محبوب اعلی و حسرت گرفتار شدن به عذابی دردناک.

## عشق و اعترافات عاشق/21

اینجاست که شخص حيله خورده، متاعی را که از دست داده است نمی‌شناسد و در خدمت و تبعیت کسی قرار می‌گیرد که او را اصلاح نمی‌نماید؛ چه مصیبتی بزرگتر از این که پادشاهی از عرش خود پایین بیاید و اسیر و مملوک کسی گردد که او را اصلاح نمی‌کند و برده‌ی امرها و نهی‌های وی شود؟ اگر او را در حالتی ببینی که در دست معشوقش قرار دارد او را اینطور می‌بینی که:

كعصفورۃ فی كف طفل یسومها. مانند گنجشکی است که در دست بچه‌ای است که او را آزار می‌دهد

حیاض الردی والطفل یلهو ویلعب. او در حالت مرگ است و بچه [با آن] بازی می‌کند. اگر حالت و زندگی او را ببینی خواهی گفت: وما فی الأرض أشقی من محباً. بر روی زمین بدبخت‌تر از عاشق وجود ندارد

وإن وجد الهوی حُلُوَ المذاق. اگر در عشق شیرینی ذائقه حس شود تره باکیاً فی کل حین. [پس چرا] او را در حالتی می‌بینی که در هر حالی گریه می‌کند

مخافه فرقه أو لاشتیاق. که از ترس جدا شدن [از معشوق خود] است فیبکی إن ناوا شوقاً إلیهم. پس برای دوری از آنها گریه می‌کند ویبکی إن دنوا حذرَ الفراق. و وقتی نزدیک می‌شوند از ناراحتی دوری بعد از آن به گریه می‌افتد

اگر خواب و راحتی او را ببینی خواهی دانست که خواب و عشق با یکدیگر پیمان بسته‌اند که یکدیگر را ملاقات نکنند، اگر سیلاب اشکانش و آتش درونش را ببینی خواهی گفت:

سبحان رب العرش مُتَقِنِ صُنْعِهِ. پاک و منزّه است پروردگار عرش که مخلوقاتش را حفظ می‌کند.

و مؤلف الأضداد دون تعاند. چیزهای متناقض را بدون دشمنی ایجاد می‌کند.

قطر تولد عن لهیب فی الحشا. قطره‌ی [آب اشک] از درونی که در آن آتش وجود دارد خارج می‌کند.

ماء و ناراً فی محل واحد. آب و آتش را در یک محل یکجا جمع می‌کند اگر راه دوست داشتن و لرزش آن را در قلب ببینی، خواهی دانست که لطیف‌ترین راه است که جانها در بدنها می‌یابند.

آیا برای فرد عاقل جایز است که آن را به کالایی که باعث وارد شدن عذاب می‌گرداند، بفروشد؟ و بین خودش و ولی و مولای حقش که از او بی‌نیازی امکان پذیر نیست و گریزی از آن وجود ندارد، پرده‌ای بر افکند؟

عاشق کشته‌ی معشوق خود است و برده‌ای فروتن و ذلیل برای وی می‌باشد، اگر او را دعوت دهد به سمتش می‌رود و اگر به او بگوید: آرزوی چه داری؟ او در نهایت آرزو بدون آن که به چیزی انس داشته باشد با هیچ چیز به غیر از او آرامش نمی‌گیرد؛ حقیقت برای وی این گونه است که مالک چیزی نمی‌شود مگر برای معشوقش و به کمترین حالت ممکن همه چیز را برای وی می‌فروشد!

از ضررهای دنباله‌دار عشق، ستم است: ظلم در این باب از بزرگترین ظلمها می‌باشد و گاهی بزرگترین ضرر را به معشوق و اهل وی می‌رساند، به طوری که این ضرر از ضررهای مادی بزرگتر است؛ او معشوق خود را مورد تعارض قرار می‌دهد و او را متهم به شکستن عشق می‌گرداند و آن را بین مردم پخش می‌نماید و مردم را به راستگو و دروغگو

## عشق و اعترافات عاشق/23

تقسیم می‌کند، اکثر مردم به راحتی آن را تصدیق می‌کنند و اگر گفته شود: فلانی فلان کار را با فلانی کرد یکی از آنها، آن را تکذیب نموده و نهصد و نود و نه نفر او را تصدیق می‌کنند!

از انواع دیگر ظلم در این باب این است که: از بدبختی‌های کسی که به عشق مبتلا شده، این است که ارتباط او با معشوقش حلال نمی‌باشد و این ارتباط نامشروع باعث ظلم و آزار معشوق می‌شود، این امر دشمنی بر عاشق و اهلس را سبب می‌شود و باعث تصدیق کردن گمانهای عده‌ی زیادی از مردم [که از ظاهر عشاق متوجه می‌شوند]، می‌شود.

از دیگران کمک می‌گیرد تا به معشوق خودش برسد، گاهی با رغبت و گاهی از روی ترس و این گونه است که ظلم صورت می‌پذیرد، این مسأله بین مردم انتشار یافته و عاشق به مقام ظالمی دیوث<sup>۲</sup> می‌رسد و برای دیوث بودن همین بس است که گناهکار می‌باشد؛ به همین دلیل عمل عاشق و دیوث ظلم به معشوق می‌باشد. همچنین به غیر از معشوق به کسانی که در رسیدن وی به هدفش اشکال تراشی می‌کنند نیز ظلم می‌کند، گاهی به نفس آنها و گاهی به مال آنها و گاهی به ناموس آنان ستم روا می‌دارد؛ گاهی شخص به خاطر دست درازی کردن به معشوق کشته می‌شود و خون او به هدر می‌رود، زیرا توسط شوهر یا بالاسر و یا نزدیکان معشوق به قتل می‌رسد. چه بسیارند زنانی که به همین علت نزد شوهرهایشان به فساد کشیده می‌شوند؛ وقتی معشوقه دارای شوهر می‌باشد، اذیت و آزار او بیشتر می‌شود؛ ظلم به شوهر این است که زنش دچار فساد می‌شود و این جنایتی بر وی است که از دزدیدن تمامی مال او عظیم‌تر می‌باشد؛ این آزاری برای وی می‌باشد که از آزار دزدیدن مال

۱- الجواب الکافی ص 500.

۲- دیوث با تا به معنی کسی است که عمل زشتی را نزد اهلس انجام می‌دهد و پیامبر ﷺ فرموده است: فردوس بر وی حرام می‌گردند. (مترجم).

وی شدیدتر است و برای جبران آن ضرر راهی پیدا نمی‌کند، مگر آن که خون عاشق را بریزد.

این حقی است برای مجاهد فی سبیل الله که جنایتکار در روز قیامت جلوی وی حاضر می‌شود و به او گفته می‌شود از نیکی‌های او [برای خود] بردار.

همان گونه که رسول الله ﷺ درباره‌ی آن خبر داده است و بعد از آن فرمود: گمان شما چیست؟!<sup>۱</sup>

به این معنی که آیا از نیکی‌های او چیزی باقی می‌ماند؟ اگر بر این بی‌بند و باری حق همسایه و فامیل اضافه شود و مظلوم همسایه و فامیل باشد، آن ظلم افزوده شده، زیرا قطع صلح و اذیت همسایه را نیز به دنبال دارد.

اگر عاشق برای رسیدن به عشقش به شیاطین، جنها، جادو و مانند آنها متوسل شود، شرک و ظلم جادوگری نیز به آن اضافه می‌شود. اگر آن را انجام ندهد ولی به جادو که کفر است راضی باشد، از کفر راضی خواهد شد، حتی اگر برای رسیدن به هدف به دنبال آن نرود و این از کفر دور نمی‌باشد.

هدف از همکاری در این کار همکاری در گناه و دشمنی است. عشق ظلمی است که هم گرفتار عاشق می‌شود و هم گرفتار معشوق، زیرا آنها در این کار به یکدیگر کمک می‌کنند، تا عمل فاحشه‌ای صورت پذیرد و هر کدام از آن دو هم به خودش ظلم می‌کند و هم به دیگری و همان گونه که در قبل بیان شد، این ظلم به دیگران هم می‌رسد.

---

<sup>۱</sup>- رواه مسلم (1897).



در اینجاست که معشوق، عاشق خود را هلاک می‌گرداند؛ بدین شکل که طمع او را بر خودش زیاد می‌کند و خود را برای او آراسته می‌گرداند و از هر راهی سعی می‌کند تا او را به سمت خود بکشد؛ تا جایی که مال و منفعت او را از دستش خارج می‌گرداند.

گاهی عاشق، معشوق خود را می‌کشد؛ تا درونش را توسط این کار شفا دهد و خود را برای وصال به دیگری آماده می‌سازد.

چه عشقهایی که قتل در پی داشته است و باعث زوال نعمت شده و ثروتمندی را به فقر تبدیل نموده است و باعث پایین آمدن مرتبه شده و یگانگی شخص را به کثافت می‌کشد.

چه بسیار مردان و فرزندان که آنها را به فساد کشیده است؛ وقتی زنی می‌بیند که شوهرش عاشق زن دیگری شده است، گاهی آن را با گرفتن معشوقی برای خود جبران می‌کند. چه بسیار مردانی هستند که به خاطر عشق خود کاشانه‌ی خود را ویران می‌کنند و یا به دیوث شدن در بین اهلس راضی می‌شوند.<sup>۱</sup>

ابن حزم می‌گوید: چه بسیار کسانی هستند که با پرده‌ای در مصونیت هستند و دارای حجاب می‌باشند و روی آنها پوشیده است [ولی] بعد از عاشق شدن، عشق حجاب آنان را کنار زده و حریم آنان را حلال گردانده و خانواده‌ی وی را نسبت به وی بی‌غیرت می‌کند؛ بعد از آن برای مردم پرچمی می‌شود و بعد از آرامشش مثلی برای دیگران می‌گردد.<sup>۲</sup>

از ضررهایی که عشق جاری می‌کند، دو عمل فحشاء می‌باشد، اگر معشوق زن باشد زنا و اگر مرد باشد، لواط؛ عشق راهی است به سوی آنها و بسیاری از مردم هستند که به خاطر عشق، در این دو فحشای

۱- الجواب الکافی با تصرف ص 500\_506.

۲- طوق الحمامة از ابن حزم ص 39.

عظیم گرفتار می‌شوند، در حالی که در دین انسان، عقل، مال، اخلاق و سلامتی‌اش، ضررهایی ایجاد می‌گردد که بر کسی پوشیده نیستند.

ابن قیم رحمه الله درباره‌ی این دو فحشاء گفته است: فسادی برای قلب، بیشتر از این دو فحشاء در بین گناهان وجود ندارد و در آنها دور شدن از الله ﷻ وجود دارد؛ آن دو از عظیمترین خبائث‌ها می‌باشند؛ وقتی قلب با آن دو تأثیر می‌پذیرد از هر پاکیی دور می‌شود و این در حالی است که فقط پاکی باعث رشد آن می‌شود و هرچه در خبائث فرو رفتن بیشتر شود، دوری از الله ﷻ زیادتر می‌شود<sup>۱</sup>.

همچنین از ضررهای لواط گفته است: آن باعث بروز مشکلات، اندوه و عصبانی شدن در فاعل و مفعول می‌گردد.

همچنین چهره را سیاه نموده و سینه را تاریک می‌گرداند و نور قلب را خاموش می‌گرداند و بر صورت او ترس را نمایان می‌نماید و وجه او طوری می‌شود که کسی که اندک فهمی داشته باشد آن را در می‌یابد.

همچنین باعث می‌گردد که خشم و بغض به وجود آمده و بین فاعل و مفعول جدایی می‌اندازد و گریزی از آن نیست.

آن فاعل و مفعول را به فسادی می‌کشاند که از آن جدایی وجود نخواهد داشت، مگر آن که الله تعالی بخواهد که توبه‌ای خستگی ناپذیر صورت پذیرد. آن باعث از بین رفتن نیکی‌های آن دو شخص می‌گردد و آنان را ضد یکدیگر قرار می‌دهد، همان گونه که محبت بین آنها را از بین می‌برد و آنان را نسبت به یکدیگر دشمن و بی‌محبت می‌گرداند.

همچنین از بزرگترین چیزهایی است که باعث از بین رفتن نعمت شده و روحیه انتقام را ایجاد می‌کند؛ کاری است که لعنت را بر شخص واجب

۱- إغاثة اللهفان ص 71.

## عشق و اعترافات عاشق/27

می گرداند و باعث خشم الله ﷻ و رویگرداندن و نگریستن وی ﷻ به انجام دهنده‌ی آن می گردد؛ دیگر بعد از آن آیا می شود، به خیری امید داشت؟ و از کدام شر در امان ماند؟ و زندگی بنده وقتی لعنت الله بر وی حلال می گردد و الله ﷻ از وی روی بر می گرداند و به وی نمی نگرد، چگونه خواهد بود؟

همچنین حیاء را به طور کامل از بین می برد، در حالی که حیاء همان زنده بودن قلب است؛ وقتی قلب آن را از دست می دهد، زشت را نیکو دیده و نیکو را زشت می بیند و این همان زمانی است که فساد در وی مستحکم می گردد.

لواط کاری است که سرشت را به غیر آنچه الله ﷻ خلق نموده است، تغییر می دهد و انسان را از سرشتش به سرشتی دیگر تغییر می دهد که الله آن را تصویر نموده است [و نمی پسندد] و مانند سرشت حیوان است، بلکه نگونسارتر. وقتی سرشت تغییر یابد، قلب، عمل و هدایت نیز تغییر می یابد و این چنین می شود که اعمال و رفتار خبیث گردیده و حال شخص و عمل و سخنش به غیر اختیارش فاسد می گردد. شخص توسط آن وقاحتی را به ارث می برد که غیر از او کسی وارث آن نخواهد بود.

شخص سختی، فرومایگی و حقارتی را به ارث می برد که کسی به غیر از وی آن را به ارث نبرده است.

همچنین بنده در حالتی قرار می گیرد که خشم و بغض بر وی حلال می گردد و مردم نسبت به وی بی اعتنا شده و او را خوار می نگرند و او را

حقیر نموده و کوچک می‌شمارندش و آن چیزی است که به [راحتی] احساس می‌گردد.<sup>۱</sup>

در علم پزشکی مقالات زیادی وجود دارد که لواط ضررهای بسیاری به روح، عقل و بدن انسانی که مرتکب آن می‌شود، می‌رساند؛ از بلاهایی که این عمل زشت به انسان می‌رساند، زیاد شدن وسواس و دیدن اوهام است، چه بسا که انجام دهنده‌ی آن دچار مرض دیوانگی جنسی می‌شود، مرضی که مبتلا به آن به مسائل تخیلی شهوت، گرفتار می‌شود. از ضررهای آن اثر گذاشتن بر اعصاب، مغز، اعضاء تناسلی، الدوستتاریا و التهاب ویروسی کبدی می‌باشد.

بلکه او را به امراض خطرناکی مثل سوزاک، سوزاک روانی، سیفلیس و ایدز گرفتار می‌سازد، و آن در رأس علت تمام بیماری‌های ذکر شده می‌باشد.

بیشتر این ضررها در زنا نیز به مانند لواط وجود دارد. زنا نیز فساد بزرگ و شرّی دامنگیر می‌باشد و اثرات بسیار بدی دارد، ضررهای زیادی از آن نشأت می‌گیرد، چه به کسی که آن را انجام دهد و چه کسانی که این ضررها دامنگیر آنها نیز می‌شود، زنا از شرّی نشأت می‌گیرد که آن ضعیف بودن دین، نبودن تقوا، دور بودن از جوانمردی، کمی غیرت و بی‌توجهی به فضیلت می‌باشد. زنا سبب فقر شده و حرمت انجام دهنده‌ی آن را از بین می‌برد و وی را از چشم پروردگارش و بندگان، می‌اندازد.

## عشق و اعترافات عاشق/29

زنا عملی است که انجام دهنده‌ی آن دیگر به نیکی، عفاف و عدالت نامیده نمی‌شود و اسمهایی به او می‌دهند که فاجر، فاسق، زنا کار و خائن می‌باشد.

از ضررهای زنا وحشتی است که الله متعال بر دل زناکار می‌اندازد و آن وحشتی است که بر رخسارش قرار می‌گیرد؛ شخص با عفاف بر صورتش شیرینی و در قلبش انس وجود دارد و وقتی کسی در کنار وی می‌نشیند به او انس می‌گیرد و این در حالی است که زناکار در تمام موارد یاد شده بر عکس آن می‌باشد.

از ضررهای آن تنگی سینه و به حرج افتادن آن می‌باشد؛ زناکاران کاری بر خلاف هدفشان انجام می‌دهند و آن این است که لذت زندگی که در طلب آن هستند را با نافرمانی الله تعالی عوض می‌کنند و در نتیجه‌ی آن الله تعالی، آنان را مجازات می‌فرماید؛ [بهشت و نعمتهایی] که نزد الله است به دست نمی‌آیند، مگر با اطاعت کردن از الله عز و جل و الله تعالی هیچگاه، نافرمانی را، سبب خیر نمی‌گرداند.

اگر گناهکار بداند که چه لذت، شادی، گشادگی سینه و پاکی زندگی، در عقیف بودن وجود دارد؛ خواهد فهمید که لذت بسیار بزرگی را در مقابل آنچه بدست آورده است از دست می‌دهد.

زنا باعث قطع صله رحم، عاق پدر و مادر شدن، کسب حرام، ظلم به خلق الله، از بین رفتن مال و اهل و خانواده می‌شود.

زنا کرامت زنان و دختران را از بین می‌برد و آنان را عریان نموده و خانواده‌شان را با آنها دشمن می‌سازد؛ وقتی نزد اهل، شوهر و فامیل به زشتی یاد می‌شوند، سر آنها را بین مردم، به زیر می‌اندازد.

وقتی زنی زنا می‌کند و بچه‌ی [ولد زنا] خود را می‌کشد، هم مرتکب زنا شده است و هم مرتکب قتل.

وقتی در حالی که شوهردار است، بچه‌ی ولد زنایی را حامله می‌شود، شخص بیگانه‌ای را داخل آنها می‌کند و آن شخص بیگانه از آنان ارث برده و از آنها دیده می‌شود و به آنها نسب داده می‌شود در حالی که از آنها نبوده [و پدرش شخص دیگری است] و این از مفاسد زنا می‌باشد. زنا جنایتی بر علیه فرزند می‌باشد؛ زنا کار باعث بسته شدن نطفه‌ای می‌گردد که دیگر به پدر و اجدادش منسوب نمی‌باشد.

نسب چیزی است که باعث کمک کردن طایفه و همکاری آنها با یکدیگر می‌باشد؛ و زنا باعث به وجود آمدن فرزندی می‌شود که عواطف خونی با نزدیکترین فامیلش، در وی وجود ندارد، کسانی که در هنگام نیازش به وی کمک می‌کنند و در هنگام نیاز آنها، وی به آنها کمک می‌کند.

این چنین است که در زنا جنایتی بر فرزند صورت می‌پذیرد، به فرزند اعراض شده و دارای زندگی با حقارتی می‌شود که از هر جهت طرد می‌شود؛ مردم از ولد زنا می‌ترسند و سرشت آنها، وی را زشت می‌بیند و در اجتماع او هیچ جایگاهی ندارد؛ گناه این بیچاره چیست؟ کدام قلب دوست دارد به این وضع گرفتار شود؟

این یکی از ضررهایی است که جریمه‌ی عشق می‌باشد. تمامی اینها آفت می‌باشند و حالت‌های شدیدتری از عشق نشأت می‌گیرد و باعث کفر آشکار می‌گردد؛ بله عشق دارای انواع ظلم می‌باشد.

بعد از روشن شدن خطر عشق و عظیم بودن جنایات و ضررهای زیادی که از آن نشأت می‌گیرد و تاریکی‌هایی که از جریان یافتن آن به وجود می‌آید، قبل از هر چیز باید از آن توبه نمود و در پی اسبابی بود که باعث توبه کردن می‌شوند، گریزی نیست که باید به مسائلی که عشق را به وجود می‌آورند و تحریک کننده‌ی آن هستند، توجه نمود و حد و مرز را

### عشق و اعترافات عاشق/31

حفظ کرد؛ زیرا عشق در حالی شروع می‌شود و رشد می‌یابد که تحریک کننده‌های آن وجود داشته باشد؛ در اینجا به بیان مسائلی می‌پردازیم که باعث شروع شدن عشق شده و آن را به شدت به حرکت در می‌آورند و به شدیدترین حالت، انسان را به سوی آن سوق می‌دهند..

### بعضی از مسائلی که باعث ایجاد عشق می‌شود

#### رو گرداندن از الله ﷻ:

زیرا برای الله ﷻ جایگزینی قرار می‌دهد و کسی که الله متعال را بشناسد، قلب خود را متوجهی وی نموده و به محبوب دیگری توجه نمی‌کند.

#### جاهل بودن به ضررهای عشق:

قسمتی از ضررهای عشق بیان گردید و کسی که آنها را نداند، بعید نیست که گرفتار این مرض بشود.

#### بیکاری

از بزرگترین دلایلی است که باعث به وجود آمدن عشق می‌گردد. ابن عقیل رحمه الله گفته است: عشق نخواهد بود، مگر برای کسانی که پروا ندارند و اگر کسی مشغول صنعت و یا تجارتی شود، عشق وی ضعیف می‌گردد؛ حال چگونه خواهد بود، وضع کسی که به علوم شرعی و حکمت مشغول خواهد بود؟!.

ابن عبد البر گفته است: از بعضی از حکیمان درباره‌ی عشق سوال شد، آنها گفتند: مشغول شدن قلبی است که بیکار می‌باشد.<sup>۱</sup>

افلاطون گفته است: عشق حرکت جان بی‌مشغولیت است.<sup>۲</sup>

ارسطو گفته است: عشق جهلی پیش آمدنی است و به قلبی می‌رسد که خالی از مشغولیت تجارت و صنعت است.<sup>۳</sup>

دیگران گفته‌اند: آن بدی انتخاب است، به کسی می‌رسد که بی‌کار باشد.<sup>۴</sup> از بیکاری می‌توان از بی‌کار بودن قلب بر محبت الله ﷻ را نام برد.

ابن قیم رحمه الله گفته است: عشق حالتی است که فقط قلبی را مبتلا می‌سازد که از محبت الله تعالی خالی باشد و از وی ﷻ روی برگردانده و آن را با چیز دیگری جایگزین نماید؛ وقتی قلب از محبت الله ﷻ پر شود و شوق دیدار او را داشته باشد، این امر او را از مرض عشق حفظ می‌نماید.<sup>۵</sup>

گفته است: از بزرگترین چیزهایی که به شخص ضرر می‌رساند، بطالت و بی‌کاری است؛ درون بیکار ننشسته، بلکه اگر به چیزی که به آن نفع می‌رساند، مشغول نباشد به چیزی مشغول می‌شود که به آن ضرر می‌رساند و گریزی از آن نیست.<sup>۶</sup>

### وسایل ارتباط جمعی:

یکسان است که دیدنی یا شنیدنی و یا خواندنی باشند؛ وسایل ارتباط جمعی قدرت بزرگی در تحریک نمودن و شستشوی مغزی دارند و اگر

1- بهجة المجالس 817/2.

2- روضة المحبین ص153.

3- روضة المحبین ص153.

4- روضة المحبین ص153.

5- زاد المعاد از ابن القيم 246/4.

6- طریق الهجرتین از ابن القيم ص488.



### عشق و اعترافات عاشق/33

انحرافی در آنها وجود داشته باشد، تأثیر قوی در فرستادن شخص به سوی آتش دارند؛ روزنامه‌نگاران آتش عشق را به شکلی فتنه‌گونه بر قلب دیگران وارد می‌کنند و در زمان تلقین آن به اهل عشق، عاشقان از گفته‌های آنان تبعیت نموده و دچار گمراهی بیشتری می‌شوند.

از جمله‌ی آنها کتابهایی است که به صراحت از عشق، سخن گفته و ستم‌گونه پرده از حیا بر می‌دارند و تعداد این کتابها کم نیست. همچنین شعرهایی که به طور آشکار و زشت به مسائل عشقی می‌پردازند.

کتابها و مقالات زیادی نیز وجود دارد که داستان عاشقان را بیان می‌دارند و آن را در ذاتها تثبیت می‌کنند؛ آنها با وقاحت تمام، داستان‌های عشقی را تعریف می‌کنند و کارهایی که نوجوانان بر سر معشوقه‌هایشان می‌آورند را بیان می‌دارند، بدون آن که حیا داشته باشند و یا این کارها را ننگ بدانند، آنچه را الله پوشانده است، آشکار می‌گردانند و کاری نمی‌کنند مگر آن که پرده و حجاب را کنار می‌زنند؛ اگر به آنان با انگشت اشاره شود، در نزد بعضی از جاهلان این اثر را دارد که برای آنان عشق چیز بی‌اشکالی بوده و به سوی آن حرکت می‌کنند.

همچنین چیزهایی است که در رسانه‌های دیدنی وجود دارد؛ سخنگوی آن بیان‌کننده‌ی این داستانها و حکایات است که شامل فسق و وجور می‌باشند!

---

<sup>1</sup>- نگاه شود به: الصحافة المسمومة از أنور الجندي ص 76، وحصوننا مهددة من داخلها ص 31، 39، والأسرة المسلمة أمام الفيديو والتلفاز از مروان كجك ص 191، وأربع مناقشات لإلغاء التلفزيون از جيري ماندر، ترجمه‌ی سهیل منیمة.

### تقلید کور کورانه:

بعضی از مردم قصه‌های اهل عشق و داستانهای آنها را می‌خوانند و یا به موسیقی‌های غنا که شامل عشق و سرگشتگی است گوش می‌دهند و یا شعرهایی را می‌خوانند که راه اهل عشق می‌باشد.

گاهی آنچه درباره‌ی ایرادات و بیمارگونگی عشق در شعر و نوشتارها وجود دارد را می‌بینند و در نتیجه‌ی آن جوان از آنچه می‌شنود، تأثیر گرفته و آن را از خود دور می‌بیند و شروع می‌کند به تقلید از اهل عشق و می‌پندارد، همان چیزی که بر سر آنها آمد بر سر وی هم می‌آید و عشق او را اندوهگین ساخته و در نهایت بدبختی قرار می‌دهد و اینگونه است که گاهی شنیدن شعری باعث آن می‌شود.

این گونه است که بعد از مدتی این امر به درازا کشیده و او در عشق غوطه‌ور شده و خلاص شدن از آن برایش سخت گشته و نجات یافتن از آن برایش مشکل می‌شود.

به مأمون منسوب است که درباره‌ی عشق گفته است:

أول العشق مزاحٌ وولع. عشق اولش شوخی و ربودن است.

ثم یزداد فیزداد الطمع. سپس زیاد شده و در نیجه‌ی آن طمع زیاد می‌شود.

كل من یهوی وإن عالت به. كل كسانی که عاشق می‌شوند و به آن نیازمند می‌گردند

رتبه الملك لمن یهوی تبع. رتبه‌ی پادشاه برای کسی که عاشق می‌شود به زیردست تبدیل می‌گردد<sup>۱</sup>.

و گفته شده است:

۱- أدب الدنيا والدین از ماوردی ص 138.

## عشق و اعترافات عاشق/35

تولع بالعشق حتی عشق می‌خواهد توسط عشق برآید تا آن که خود عاشق می‌شود.

فلما استقلَّ به لم یطِقْ . وقتی می‌خواهد از آن رهایی یابد، توانایی آن را ندارد.

رأی لُجَّةً ظنَّها موجَّهً . مکان عمیق دریا را می‌بیند و فکر می‌کند موجی است.

فلما تمكَّن منها غرق . ولی وقتی از آن تمکین می‌خواهد، در آن غرق می‌شود.

ولما رأی أدمعاً تُستهلُّ . وقتی گریه را می‌بیند فریاد بر آورده. وأبصر أحشاءه تحترق . درون خود را در حالتی می‌بیند که آتش گرفته است.

تمنی الإفاقة من سکره . آرزو می‌کند از مستی رهایی یابد.

فلم یستطعها ولم یستفق . ولی نمی‌تواند و هرگز بهبود نمی‌یابد.<sup>۱</sup>

### انحراف در فهمیدن معنای دوست داشتن و عشق:

از بزرگترین دلایل عشق، انحراف در نفهمیدن مفهوم آن است؛ شخص می‌پندارد که در او عشق و دوست داشتنی وجود ندارد در حالی که عشق دارنده‌ی آن را، کور می‌گرداند و او را در شرش سرگردان می‌سازد و او نمی‌تواند از مستی‌اش نجات یابد.

آنان این‌گونه می‌بینند که عشق همان دوست داشتن است، در آن گرفتار می‌شوند، زیرا به اشتباه، فضیلت دوست داشتن که همان رقت قلب و مکانت آن و لطافت و کرمی در آن است را عشق می‌پندارند.

---

<sup>۱</sup>- ذم الهوی از ابن الجوزی ص 440.

کسی که عاشق نمی‌شود را سنگ دل و بی‌احساس و خالی از عواطف و بدون فضیلت می‌پندارند، همان گونه که یکی از آنها گفته است:

إذا أنت لم تعشق ولم تدرِ ما الهوى . وقتى عاشق نمى‌شوى نمى‌دانى  
عشق چیست

فكن حجراً من جامد الصخر جلماً. پس سنگى باش از جمله سنگهاى  
سخت و بزرگ.<sup>۱</sup>

و دیگری گفته است:

إذا أنت لم تعشق ولم تدرِ ما الهوى . اگر تو عاشق نشوى نمى‌فهمى  
عشق چیست.

فأنت وعيرٌ فى الفلاة سواً. در این صورت تو زمین ناهموارى هستى در  
یک فلات.<sup>۲</sup>

دیگری می‌گوید:

إذا أنت لم تعشق ولم تدرِ ما الهوى . اگر تو عاشق نشوى نمى‌فهمى  
عشق چیست.

فمالک فى طيب الحياء نصيبٌ . و تو از پاکی زندگى نصیبى نداری<sup>۳</sup>  
شکى نیست که کسی که عواطف دوست داشتن در او وجود ندارد،  
خشک طبع و با قساوت قلب است و از این دو فضیلت به دور می‌باشد.

ولى فرق دوست داشتن و عشق در حرام بودن حالت آن است و در  
عشق جهل و انحراف وجود دارد؛ زیرا مفهوم دوست داشتن (حُبّ)  
وسیع‌تر و دایره‌ی آن بزرگ‌تر و حالتهاى آن شمولیت بیشتری دارد.

عشق حالتی حرام از حالتهاى دوست داشتن است و بلکه تنگ‌ترین و  
پر ضررترین آنها می‌باشد؛ برای آن افراد پنهان مانده است که عشق

۱- الجواب الكافي ص 509.

۲- الجواب الكافي ص 509.

۳- الجواب الكافي ص 509.

### عشق و اعترافات عاشق/37

قطره‌ای از دریا است؛ در نزد آنان دوست داشتن پدر، مادر، فرزندان، فقیران، همسر، فضیلت‌ها، مکارم و دوست داشتن بلندمرتبه بودن و مردانگی و دوست داشتن پاکی، عفت، شجاعت، راستگویی، طبیعت پنهان مانده است؛ در نزد آنها لذتهای معقول مخفی مانده و این لذتهای معقول خیلی دوست داشتنی‌تر و لذت بخش‌تر از لذتهای جسمی است و از پر لذت‌ترین آنها، لذت علم و آنچه از آن نشأت می‌گیرد، می‌باشد. اینجاست که اهل علم از آن و آنچه به آن مربوط می‌شد لذت برده و کسی توانایی وصف آن را ندارد.

امام شافعی رحمه الله در مورد آشکار نمودن لذت بردن از علم و شاد شدن از آن گفته است:

سهری لتتقيح العلوم ألدُّ لى .شب به صبح رساندن در مرور کردن علوم برای من لذت بخش‌تر از.

من وصل غانیه و طيب عناق . رسیدن به زنی که پاکدامن بوده و آغوش آن پاک باشد، است.

وصرير أقلامى على صفحاتها. صدای قلم‌هایم [هنگام] نوشتن بر روی کاغذ.

أحلى من الدوكاء والعشاق . برای من شیرین‌تر از نزدیکی و عشقبازی می‌باشد.

وألد من نقر الفتاة لدفها . و شیرین‌تر از بشکن زدن دخترهای جوان است.

نقرى لألقى الرمل عن أوراقى . از آنان ایراد می‌گیرم تا شن بر اوراقم ریخته شود.

وتمایلی طرباً لحل عویصه . و تمایلم به طرب [کمتر از] آشکار نمودن عبارت مشکلی است.

فی الدرس اُشهی من مدامه ساقی. به درس بیشتر اشتها دارم تا مستی ساقی.

وَأَبیت سهران الدُّجی وتبیته. هشیارانه شب را به سحر می‌رسانم تا از آن باز داشته شوم.

نوماً وتغی بعد ذاک لحافی. خواب آلوده خواهم بود و بعد از آن عبایم خواهد بود<sup>۱</sup>

از آنها بزرگترین، با شرف‌ترین، پر منفعت‌ترین، زیباترین، نزدیک‌ترین، کامل‌ترین و پربهاترین دوست داشتن پنهان می‌ماند که همان دوست داشتن الله ﷻ می‌باشد و آن اصیل‌ترین دوست داشتن پسندیده است؛ بلکه هر دوست داشتن پسندیده‌ای از آن نشأت می‌گیرد.

ابن قیم رحمه الله گفته است: دوست داشتن با منفعت سه گونه است: دوست داشتن الله تعالی، دوست داشتن به خاطر الله تعالی و دوست داشتنی که به اطاعت از الله تعالی و اجتناب از نافرمانی او، کمک می‌کند. دوست داشتن ضرر رساننده نیز سه گونه است: دوست داشتنی که همراه با دوست داشتن الله متعال باشد و دوست داشتن چیزی که غضب الله متعال را به دنبال داشته باشد و دوست داشتنی که باعث قطع شدن دوست داشتن الله تعالی می‌شود، این شش عدد از انواع دوست داشتنی است که مخلوقات با آن ارتباط دارند.

دوست داشتن و محبت الله ﷻ اصل دوست داشتن و اصل توحید و ایمان می‌باشد و دو نوع دیگر، از آن تبعیت می‌کنند.

دوست داشتن چیزی همراه الله [و در کنار الله] اصل شرک و دوست داشتنی نکوهیده است و دو نوع دیگر از آن نشأت می‌گیرند<sup>۲</sup>.

۱- دیوان الشافعی تحقیق د. محمد عبد المنعم خفاجی ص 113\_114.

۲- إغاثة اللفهان ص 512\_513.

در جایی دیگر درباره‌ی فضیلت دوست داشتن الله ﷻ می‌گوید: از بزرگترین چیزهایی که خیر و صلاح شخص در آن است، یکی کردن دوست داشتن برای الله تعالی می‌باشد، به طوری که الله تعالی را با تمام قلبش، جانش و جوارحش دوست داشته باشد؛ محبوب خود را یگانه دانسته و دوست داشتن را برای او خالص گرداند.

یگانه کردن محبوب این است که محبوبانش را متعدد نکند؛ یگانه کردن دوست داشتن این است که در قلب دوست داشتنی به غیر از آن وجود نداشته باشد؛ این دوست داشتن اگر عشق نیز نامگذاری شود، نهایت خیر و صلاح بنده و نعمت و نور چشمش است؛ در قلبش خیر و صلاح ایجاد نمی‌شود مگر آن که الله تعالی و فرستاده‌اش ﷻ را از هر چیزی غیر از آنها بیشتر دوست داشته باشد؛ محبتش به غیر از الله تعالی، نشأت گرفته از محبت به الله متعال می‌باشد و کسی را دوست ندارد مگر [برای] الله ﷻ<sup>۱</sup>.

به همین دلیل است که پیامبر ﷺ فرموده است: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ وَأَنْ يَكْفِرَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْفِرُ أَنْ يُقَدَّفَ فِي النَّارِ» (سه چیز است که اگر کسی انجام دهد شیرینی ایمان را حس می‌کند: الله و فرستاده‌اش نزد وی از هر چیزی غیر از آنها دوست داشتنی‌تر باشند و کسی را دوست نداشته باشد، مگر برای الله [متعال] و کراهت داشته باشد که به کفر برگردد همان گونه که کراهت دارد که در آتش جهنم بیافتد)<sup>۲</sup>.

ابن قیم رحمه الله درباره‌ی این حدیث گفته است: در این حدیث بیان شده است که شیرینی ایمان حاصل نمی‌شود، مگر آن که الله متعال نزد

<sup>۱</sup>- روضة المحبین ص 211.

<sup>۲</sup>- بخاری (16)، و (21)، و (6041) و (6941)، و مسلم (43).

انسان از هر چیزی غیر از وی دوست‌داشتنی‌تر باشد و دوست داشتن رسول نشأت گرفته از دوست داشتن الله تعالی است و دوست داشتن کسی نیز نشأت گرفته از محبت به الله ﷻ می‌باشد و اگر برای چیزی غیر از الله متعال او را دوست داشته باشد، دوست داشتن الله را دچار نقصان و ضعف می‌گرداند.

این محبت را در حالتی تصدیق می‌کند که از شدیدترین چیزی که محبوب نسبت به آن بغض دارد، کراهت می‌ورزد و آن کفر است؛ کراهتی که به اندازه‌ی افتادن در آتش جهنم است و یا شدیدتر از آن می‌باشد.

شکی نیست که این از بزرگترین دوست داشتن‌ها است؛ انسان چیزی را بیشتر از خود و زندگی‌اش دوست نمی‌دارد و وقتی ایمان به الله متعال را از خودش بیشتر دوست داشته باشد، اگر به او حق انتخاب داده شود که کفر را انتخاب کند و یا افتادن در آتش جهنم، افتادن در جهنم را انتخاب خواهد کرد و کفر نخواهد ورزید و الله متعال را از خودش بیشتر دوست خواهد داشت.

این دوست داشتن بالاتر از دوست داشتنی است که عاشقان نسبت به معشوقشان دارند؛ بلکه همانندی به مانند این دوست داشتن وجود ندارد همان گونه که نظیر و همانندی برای آنچه دوست می‌دارد وجود ندارد و این محبتی است که نزد محبوب از جان، مال و فرزند دوست‌داشتنی‌تر است و باعث کمال کوچکی، خضوع، تعظیم، اطاعت و تسلیم شدن به طور ظاهری و باطنی می‌شود.



## عشق و اعترافات عاشق/41

این چیزی است که همانندی برای آن در دوست داشتن مخلوق وجود ندارد، مخلوق هر که می خواهد باشد<sup>۱</sup>.

وی رحمه الله گفته است: اگر عشق به دوست داشتن الله ﷻ و فرستاده اش ﷺ متعلق باشد، عشقی پسندیده بوده و ثواب دارد و دارای انواع گوناگونی است:

اولین آنها: دوست داشتن قرآن است؛ به طوری که گوش دادن به آن از گوش دادن به دیگر چیزها انسان را بی نیاز گرداند و قلب معانی آن و مراد سخن گوینده ی آن، یعنی الله سبحانه را دوست بدارد.

هر اندازه که الله تعالی دوست داشته می شود، باید سخنش نیز دوست داشته شود؛ شخصی که کسی را دوست بدارد، سخن او را نیز دوست می دارد<sup>۲</sup>.

گفته است: این چنین است دوست داشتن یاد الله سبحانه و تعالی که از علائم دوست داشتن وی می باشد؛ دوستدار (محب) هیچگاه از یاد محبوبش سیر نمی شود و هرگز وی را فراموش نمی کند و نسبت به کسی که یاد می کند، خود را محتاج می بیند.

این چنین است دوست داشتن شنیدن اوصاف، افعال و احکامش؛ عشق به این چیزها از پر منفعت ترین عشقها می باشد و آن نهایت خوشبختی عاشق است.

این چنین است، عشق به علم منفعت رساننده و عشق به صفت های کمال، مثل بخشش، عفت، شجاعت، صبر و اخلاق نیکو.

در این صورت است که علم حالتی زیباتر از خورشید و ماه به خود می گیرد.

۱- روضة المحبین ص 212.

۲- روضة المحبین ص 213.

عشق به این صفات فقط برای جانهای نفیس و پاک می‌باشد، همان گونه که دوست داشتن الله عز وجل، فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله، کلامش و دینش فقط متناسب جانهای والا و آسمانی و پاک است و برای جانهای زمینی و پست نمی‌باشد.

وقتی می‌خواهید ارزش و منزلت بنده‌ای را بشناسید به محبوب و مرادش نگاه کنید و بدانید که عشق پسندیده دارای هیچ آفتی نمی‌باشد! راست گفته است کسی که می‌گوید:

ونفاسه الأشياء فی غایاتها. ارزش چیزها به عاقبت آنها می‌باشد.  
فاحمد رماءک إن أصبت نفیسا. پس از به هدف رسیدنت، وقتی به چیز نفیسی می‌رسی، شکر گزاری کن<sup>۲</sup>

### فریب خوردن از سخنان کسانی که عشق را جایز جلوه می‌دهند:

بعضی مردم از کنار عشق به آسانی عبور می‌کنند و دلیلی [غلط] را برای آن حجت می‌دانند؛ بعضی از علماء با بیان کردن حال عاشقان، بیان داشتن داستان و قصه‌های آنان، به این امر اجازه می‌دهند یا با دلیلی [اشتباه] برای آن فضیلت قائل می‌شوند و عده‌ای در آن گرفتار شده و آن را فضیلت می‌دانند؛ بعضی از آنها این گونه بیان می‌دارند که عشق بر رقت قلب می‌افزاید و جانها را شاد می‌گرداند و برای آن سبکی و ورزش محسوب می‌شود و یکی از مکارم اخلاق است، مثل: شجاعت، کرم، جوانمردی و رقت قلب و دیگر چیزهایی که بیان می‌کنند.<sup>۳</sup>

در این حالت است که عده‌ای گرفتار عشق شده و تلخی و بدبختی‌های آن را می‌چشند.

۱- روضة المحبین ص 213.

۲- خواطر الحیاة از شیخ محمد الخضر حسین ص 139.

۳- نگاه شود به الجواب الکافی ص 705.

#### عشق و اعترافات عاشق/43

جواب آنچه گذشت: آن سخنان و بیانه‌ها حجت نمی‌باشند؛ سخن با دلیل آن جایز می‌گردد و نقل کردن این مسائل از پیشینیان امت اسلام غیر مقبول است؛ زیرا کسانی که این داستانها را از آنها نقل می‌کنند، سند حدیثشان صحیح نمی‌باشد و یا چیزی را نقل می‌کنند که هیچ ربطی به این مسأله ندارد.

ابن قیم رحمه الله درباره‌ی این نقل‌ها می‌گوید: شبهه‌هایی که بیان می‌دارند سه گونه است:

یکی از آنها: نقلهای صحیحی است که برای این مسأله حجت نمی‌باشند.

دوم: نقلهای دروغی است که گناهکاران و فاسقان آن را نقل کرده‌اند، همان گونه که آن را روشن ساختیم.

سوم: نقلهای مجمل و دو پهلوئی است که برداشت آنها از این نقلها اشتباه می‌باشد<sup>۱</sup>.

سپس وی رحمه الله به شرح دادن این سه حالت می‌پردازد. از أبو الخطاب محفوظ بن أحمد الكلوذانی رحمه الله درباره‌ی مسأله‌ی عشق و حکم رسیدن عاشق به معشوق سوال شد؛ سوال بصورت شعر نوشته شده‌ای بود، ابو الخطاب جواب داد:

ای شیخ ادیبی که اهل زمانه از شعر وی در عجب هستند!  
سپس گفت:

من فارق الفتنة ثم ادعى الـ عصمة قد نافع في أمره

کسی که از فتنه جدا شده باشد و به سوی عصمت دعوت دهد، در امرش دچار نفاق شده است

---

<sup>۱</sup>- روضة المحبين ص 139.

ولا يجوز الشرع أسباب ما يورط المسلم في حظه  
شرع به اسبابی که باعث افکنده شدن مسلمان در آنچه از آن نهی شده  
است می‌گردد، اجازه نمی‌دهد

فانج ودع عنك صداع الهوى عساک آن تسلّم من شره  
نجات بده و ترک کن آنچه از سر درد عشق به وجود می‌آید، باشد که  
از شرّ آن سالم بمانی

هذا جواب الكلوذانی قد جاءك يرجو الله في أجره  
این جواب کلوذانی است که به تو رسید، از الله امید اجر [در آن] دارد!

از ابن جوزی رحمه الله در ابیاتی از جایز بودن عشق سوال شد:  
یا أيها العالم ماذا ترى فی عاشق ذاب من الوجد  
این عالم! چه می‌بینی درباره‌ی عاشقی که از شیفتگی ذوب می‌شود  
ابن جوزی جواب داد:

ياذا الذی ذاب من الوجد وظلّ فی ضر وفی جهد  
ای کسی که از شیفتگی ذوب می‌شود، و خود را گرفتار ضرر و سختی  
می‌کند

اسمه فدتك النفس من ناصح بنصحه يهدى إلى الرشد  
اسم آن، شخص را از خیرخواه فراری می‌دهد. خیرخواهیی که به سوی  
حق هدایت می‌کند  
تا این که گفت:

وكل ما تذكر مستفتياً حرمة الله على العبد  
تمامی چیزهایی که سوال کننده آن را یاد نمود. الله آن را بر بنده حرام  
فرموده است:

إلا ما حلَّه ربنا      في الشرع بالإبرام والعقد  
مگر آنچه پروردگار ما آن را در شرع با استحکام و پیمان مشخصی  
حلال فرموده است

فعد من طرق الهوى معترضاً      وقف بباب الواحد الفرد  
از راه‌های عشق روی برگردان و در جلوی درب یکتای یگانه بایست  
وسله يشفيك ولا يبتلى      قلبك بالتعذيب والصد  
چیزی را از او بخواه که تو را شفا داده و با عذاب دادن قلبت دچار بلا  
نمی‌گرداند و جلوی [پیشرفت تو را] نمی‌گیرد!

وعَفَّ في العشق ولا تُبده      واصبر وكاتم غايه الجهد  
از عشق عفاف پیشه کن و آن را آشکار نکن و صبر کن و نهایت  
کوشش را پنهان نما.

فإن تمت محتسباً صابراً      تفز غدا في جنه الخلد  
اگر برای کسب ثواب و صبورانه آن را به اتمام برسانی، فردا در بهشت  
جاودان رستگار خواهی شد<sup>۱</sup>

کسی که سخن بعضی از علماء را حجت قرار داده و عشق را جایز  
بداند و داستانها و قصه‌های عاشقان را بیان کند، به او گفته می‌شود: آنها  
فقط برای شاهد گرفتن و بیان حال، این مسائل را بیان می‌دارند و بعد  
خواننده را در برابر آن قرار داده و از آن دور می‌کنند، همان گونه که این  
جوزی در کتابش (ذم الهوی) و ابن قیم در (الجواب الکافی)، و (روضه  
المحبین) و غیره آن را بیان داشته‌اند.

ابن حزم رحمه الله کتابی تألیف نموده است به نام (طوق الحمامه فی  
الألفه والألأف) و در آن راه‌های اهل عشق را بیان داشته و در آخر گفته

است: من از الله تعالی از این شبهه طلب آمرزش می‌کنم از آنچه دو فرشته می‌نویسند و دو مراقب، آن را در پرونده‌ی اعمالم قرار می‌دهند طلب آمرزش می‌نمایم. این طلب آمرزش از جانب کسی که است که می‌داند سخنش از عملش می‌باشد.

اگر آن از عمل لغوی که بنده برای آن مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد نباشد، ان شاء الله از ملامتهایی است که مورد عفو قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>  
وی رحمه الله در حالت پند دادن گفته است:

رأیت الهوی سهل المبادی لذیذها. عشق را دیدم که به لذت آن افتادن آسان است.

وعقبه مرّ الطعم ضنک المسالک. و عاقبت آن طعمی تلخ [و] راههای تنگ است.

ومن عرف الرحمن لم یعصِ أمره . و کسی که بسیار رحمت کننده را بشناسد، از امرش نافرمانی نمی‌کند

ولو أنه يعطی جمیع الممالک. حتی اگر تمامی پادشاهی‌ها به او داده شود.<sup>۲</sup>

اهل فضیلت وقتی گرفتار عشق می‌گردند، نهایت امر آنها این می‌شود که با کوشش خود طلب عفو و غفران می‌کنند و نه آن که از عمل خود شادمان و شاکر گردند.

اگر عشقش را پنهان ننماید آن باعث نقصان حقش می‌شود؛ اگر به آن کمک کند، مردم را به ناموس خود مسلط ساخته و آنها را از آن شادمان می‌گرداند.<sup>۳</sup> در این حجتی برای کسی که می‌خواهد به آن اقتداء کند وجود ندارد؛ اگر کسی رغبت دارد که به آن فضیلت اقتداء کند، باید آن

۱- طوق الحمامة ص 141.

۲- طوق الحمامة ص 152.

۳- نگاه شود به روضة المحبین ص 147.

را در حالتی بپذیرد که در آن فضیلت وجود دارد نه در حالتی که عیب گرفتن به وی را جایز می‌گرداند.

اما کمی پیشتر گفتیم برای عشق فضیلت‌هایی وجود دارد و گفته می‌شود: این فضایل در عشق به معنای شمولیت آن، حاصل می‌شود، همان‌گونه که در قبل گفتیم.

اگر فرض شود که توسط عشق فضایی ایجاد می‌گردد، این وقتی است که مفاسد و ضرر در آن وجود نداشته باشد. در واقع این گونه است که اگر چیزی ضررش بیشتر از منفعتش باشد، حرام بودن آن قطعی است و باید ترک شود و از راه‌های رسیدن به آن خودداری صورت گیرد.

عده‌ای به این حدیث استدلال نموده و عشق را جایز و مباح می‌دانند: «من عشق، عفف، وکتم، وصبر، ثم مات کان شهیداً» (کسی که عاشق شود و عفاف پیشه کند و [عشق خود را] بپوشاند و صبر نماید و در این حالت بمیرد، شهید است).<sup>۱</sup>

این حدیث باطل است و به همان ترتیبی که علماء آن را بیان داشته‌اند، موضوع می‌باشد.<sup>۲</sup>

۱- آدرس حدیث در قیل آمد.

۲- ابن حبان در المجروحین 1/349 و خطیب بغدادی در تاریخش 5/156، 262/50/51. ابن القیم در الجواب الکافی ص 559 گفته است: حدیث من عشق عفف را سوید بن سعید روایت کرده است که حافظان اسلام آن را منکر می‌دانند.

در ص 562 گفته است: سخن حافظان اسلام در منکر دانستن این حدیث، همانا معیار می‌باشد و این امر مربوط به آنان است، کسی از علمای حدیث، آن را صحیح ندانسته بلکه حتی حسن نیز ندانسته است، حتی کسانی که عادت به تساهل و تسامح دارند.

در زاد المعاد 4/252، 256 گفته است: کسی از حدیث موضوعی که به رسول الله ﷺ نسبت داده شده است، نباید گمراه شود و این حدیث را در آنجا بیان می‌دارد.

گفته است: این حدیث به سند صحیح از رسول الله ﷺ روایت نشده است و جایز نیست که آن را از سخنان پیامبر ﷺ بدانیم؛ شهادت درجه‌ی بالایی نزد الله ﷻ دارد و معطوف به درجه‌ی بسیار راستگوییان می‌باشد، برای شهادت اعمال و احوالی وجود دارد که شرط بدست آوردن آن، می‌باشند و آن دو نوع است: بطور عام و بطور خاص؛ حالت خاص آن شهادت در راه الله ﷻ است و به طور عام آن در احادیث صحیح ذکر شده است، ولی عشق یکی از آنها نیست. چگونه می‌شود عشقی که باعث شرک در دوست داشتن می‌باشد و باعث خالی شدن قلب از [یاد] الله ﷻ می‌شود و قلب، جان و دوست داشتن را در راهی به غیر راه الله ﷻ قرار می‌دهد، باعث بشود که شخص به درجه‌ی شهادت برسد؟ این محال است؛ فاسد کردن قلب توسط عشق از هر فاسد کردنی شدیدتر

### گستاخی، آرایش نمودن و بی‌حجابی:

این مسائل از بزرگترین تحریک‌کننده‌های عشق می‌باشد؛ آن دلیلی برای عشق کسانی است که دارای چشمهای خیانت‌کار می‌باشند، کاری که عمل آن در قلب صورت می‌پذیرد.

### کوتاه نکردن نگاه:

در اغلب موارد عشق با نگاه کردن به زیبایی‌ها شروع می‌شود؛ چشم آینه‌ی قلب می‌باشد و آزادانه نگاه کردن باعث هلاکت می‌گردد؛ وقتی انسان نگاه خود را کوتاه نمی‌کند، شهوت قلبش را آزاد می‌گذارد و کسی که نگاه خود را کوتاه نمی‌کند، حسرت او به پایان نمی‌رسد؛ پُر ضررترین چیز برای قلب آن چیزی است که توسط چشم به آن می‌رسد؛ شخص چیزی را می‌بیند که نیاز وی را به آن شدت می‌بخشد و برای وی صبری بر آن باقی نمی‌ماند و همچنین راهی برای کسب آن نیز وجود ندارد؛ این نهایت دردمندی و عذاب شخص می‌باشد.

نگاه کردن، تیری زهرآلود از جانب ابلیس می‌باشد، همان گونه که در حدیث آمده است. خاصیت تیر آن است که به قلب می‌رسد و آن را توسط سمی که دارد مسموم می‌نماید، در این حال است که به آن پیش

می‌باشد و آن شراب روح بوده و آن را مست می‌کند و شخص را از ذکر الله تعالی و دوست داشتنش و لذت بردن از مناجاتش و انس گرفتن به وی، باز می‌دارد و باعث می‌گردد که عبودیت قلب، به کسی غیر از ذات الله تعالی برسد؛ قلب عاشق، بندگی معشوق را می‌کند، بلکه عشق اصل عبودیت است و به طور کامل ذلت، دوست داشتن، خضوع و تعظیم را متوجه معشوق می‌گرداند؛ چگونه می‌شود که وقتی قلب غیر الله تعالی را بندگی می‌کند، این باعث شود که انسان به بالاترین درجات موحدین و آقای آنان و از خواص دوستان الله تعالی گردد؛ اگر اسناد این حدیث درست باشد، نیز اشتباه و توهم می‌باشد و باید در نظر داشت که از رسول الله صلی الله علیه و آله در هیچ حدیثی کلمه‌ی عشق آورده نشده است.

تا آن که می‌گوید: چگونه به پیامبر صلی الله علیه و آله گمان می‌رود که حکم فرماید که هر عاشقی که عشق خود را پنهان نماید و غفاف پیشه کند، شهید است؛ چگونه ممکن است کسی که عاشق زنی یا زناکاران و بدکاران شود و به خاطر عشقش به درجه‌ی شهادت برسد؟ این چیزی نیست مگر مخالفتی آشکار با دین پیامبر صلی الله علیه و آله و عشق مرضی از امراضی است که الله سبحانه برای آنان شفای شرعی و تقدیری قرار داده است و توسط آن شخص را درمان می‌کند، چه آن عشق حرام باشد و چه مستحب.



## عشق و اعترافات عاشق/49

دستی نموده و کار را به اتمام می‌رساند و انسان را می‌کشد و گریزی از آن وجود ندارد.

این به مانند نگاه کردن به نامحرم می‌باشد و کاری را با قلب معنوی می‌کند که تیر آن را با قلب مادی انجام می‌دهد؛ اگر آن را نکشد، زخمی‌اش می‌کند.

نگاه حرام مثل آتشی است که به گیاهان خشک برخورد می‌کند، اگر همه‌ی آنها آتش نگیرد، قسمتی از آن آتش می‌گیرد، همان گونه که گفته شده است:

كل الحوادث مبداها من النظر. تمام حوادث از دیدن شروع می‌شود  
ومعظم النار من مستصغر الشرر. آتش بزرگ از آتشی کوچک شروع می‌شود

کم نظره فتکت فی قلب صاحبها. چه بسیار نگاه‌هایی که در قلب صاحبش غوغا به پا می‌کند

فتک السهام بلا قوس ولا وتر. تیری، بدون کمان و زه غوغا به پا می‌کند  
والمراء ما دام ذا عین یقلبها. شخص تا وقتی که با نگاهش منقلب می‌شود  
فی أعین الغید موقوف علی الخطر. در دیدن زنان، ایستگاهی برای به خطر افتادن وجود دارد.

یسر مقلته ما ضر مهجته. در مسیری قرار می‌گیرد که او را کشته و به قلب او ضرر می‌رساند.

لا مرحباً بسرور عاد بالضرر. شادایی که باعث ضرر شود چیز خوبی نیست.

نگاه کننده به سوی قلبش تیری پرتاب می‌کند و این در حالی است که حس نمی‌کند، قلبش را نشانه رفته است، فرزدق گفته است:

تزوّد منها نظره لم تدع له. توشه‌ای برای خود از آن نگاه ذخیره می‌کند که وی را رها نمی‌سازد.

قوّاد ولم يشعر بما قد تزوّدا. رهبری که حس نمی‌کند چه چیز را برای خود توشه می‌نماید.

فلم أرَ مقتولاً ولم أرَ قاتلاً. مقتول و قاتل دیده نمی‌شوند  
بغیر سلاح مثلها حین اقصدا. آن به مانند تیراندازی دقیق بدون سلاح  
است

دیگری گفته است:

ومن كان يؤتى من عدو وحاسد. کسی است که از روی دشمنی و  
حسادت می‌آید

فإني من عيني أيتُّ ومن قلبي. و من با چشم و قلبم آمدم  
هما اعتورانی نظره ثم فكره. آن دو یکی بعد از دیگری برای من ایجاد  
می‌شود، بدین ترتیب که اول نگاه کردن است و بعد فکر کردن  
فما أبقيا لي من رقاد ولا لبُّ. در نتیجه‌ی برای من نه خواب باقی  
گذاشته‌اند و نه عقل

متنبی گفته است:

وأنا الذي اجتلب المنيّة طرفه. من کسی هستم که با نگاهش مرگ را به  
دنبال خود می‌کشم.

فَمَنْ المطالبُ والقيلُ القاتلُ. پس طلب کننده چه کسی است و کشته  
شده، همان قاتل است<sup>۱</sup>

ابن قیم رحمه الله گفته است: نگاه کردن از اموری است که باعث  
گرفتار شدن به حرام می‌شود و برای همین است که دین آن را حرام قرار

## عشق و اعترافات عاشق/51

داده است، ولی اگر نگاه کردن از روی نیاز باشد، دین آن را مباح دانسته است. این درباره‌ی تمامی اموری مصداق دارد که انسان را به امور حرام سوق می‌دهد، ولی اگر مصلحت وجود داشته باشد [مانند زمان خواستگاری] آن را مباح مقرر نموده است.<sup>۱</sup>

جریر بن عبد الله رضی الله عنهما گفته است: از رسول الله -ﷺ- درباره‌ی نگاه ناگهانی پرسیدم و به من امر فرمود تا از آن برحذر باشم.<sup>۲</sup> ابن قیم رحمه الله گفته است: نگاه ناگهانی، نگاه اول است که به غیر عمد صورت می‌گیرد؛ قلب عمدی نداشته و دچار عقوبت نمی‌شود؛ ولی نگاه دوم که عمدی است، گناه می‌باشد؛ پیامبر ﷺ امر فرموده است: بعد از نگاه اول، چشمت را برگردان و نگاه ادامه نیابد؛ ادامه یافتن آن مثل تکرارش می‌باشد.<sup>۳</sup>

### ارتباطات تلفنی [و اینترنتی]:

این از بزرگترین مسائلی است که باعث به وجود آمدن عشق می‌شود؛ در این حالت است که دختر جوان پاک بوده و اهل زنا نمی‌باشد و برای او شبهه‌ای نیز وجود ندارد و او در خانه‌ی پاکی زندگی می‌کند، ولی توسط مکالمات تلفنی [و اینترنتی] عفاف کنار رفته و پرده و حجاب برداشته می‌شود.

آن چیزی نیست مگر آسان‌گیری در استفاده از تلفن [و اینترنت]؛ به گفتگویی بیهوده مشغول وارد شده تا این که گرفتار عقوبت می‌شوند و در اثر این سخن گفتن به علت شیرینی کلام، بی‌حیا می‌گردند و باعث

<sup>۱</sup>- روضة المحبین ص112.

<sup>۲</sup>- أحمد 358/4، 361، و أبو داود (2148)، و ترمذی (2776) و گفته است: حسن صحیح است.

<sup>۳</sup>- روضة المحبین ص113.

می‌شود تا در دام عشق بیافتند؛ هرگز امر پوشیده‌ای نیست که گاهی گوش دادن، قبل از دیدن باعث در دام عشق افتادن می‌شود.

گاهی امر جلوتر رفته و دختر به علت نیرنگی که صورت می‌پذیرد، به خدمت شخص حيله‌گر می‌افتد و آن پسر در حالی او را ترک می‌کند که او را گرفتار خود نموده است.

گاهی بعضی از دخترها این کار را شروع می‌کنند؛ این گونه است که خود را مشغول ارتباطات تلفنی می‌کند و به شخصی تلفن می‌زند در حالی که نیتش شخص خاصی است و گاهی تلفن می‌زند بدون آن که نیت شخص خاصی را داشته باشد؛ متواضعانه شروع نموده و بعد او را در دام می‌اندازد.

علت اصلی در این ارتباطات تلفنی در بین مردم، این است که به آن، به دیده‌ی آسانی نگاه می‌شود و یا در عواقب این گفتگوها جهل وجود دارد، یا تقلید کورکورانه بوده یا کنجکاوی یا مسائل دیگری که علت اصلی آن جهل است و به عواقب آن نگریسته نمی‌شود و شخص الله تعالی را مراقب اعمال خود نمی‌بیند.

سخن از گفتگوهای تلفنی و آنچه از فساد در آن به وجود می‌آید، بسیار طولانی است و در اینجا مجال سخن گفتن از آن وجود ندارد!

هدف این است که به گفتگوهای تلفنی که از بزرگترین مسائلی هستند که باعث در دام عشق افتادن می‌شوند و تمامی آنچه به آنها تعلق دارند توجه بیشتری شود؛ و جلوگیری از آن واجبی حتمی می‌باشد.

این دلایل اجمالی بود از چیزهایی که باعث گرفتار آمدن در عشق می‌شود.

---

1- برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب گفتگوهای تلفنی چاپ انتشارات حرمین رجوع کنید. (مترجم)

...

بعد از روشن شدن آنچه از خطر عشق وجود دارد و جنایت بزرگی که در آن به وجود می آید، جان کلام را درباره‌ی رهایی از آن متوجه می‌کنیم و آن توبه از عشق و چگونگی آن است.

بر کسی که گرفتار عشق شده است واجب است تا از آن به سوی الله عز و جل توبه نماید، چه عاشق باشد و چه معشوق و یا کسی که با آن در ارتباط است.

توبه از عشق، ترک کردن عشق و همت گماردن و مجاهدت در آن است و همچنین باید امر خود و کسی که به عشق وی مبتلا شده است، را آشکار ننماید؛ آن را یاد آوری نکند و برای آن غزل سرایی ننماید و به سوی آن حرکت نکند و نگاه خود را به سوی وی ادامه ندهد؛ توجه خود به آن را قطع نماید و اسبابی که برای آن تعیین شده است را به جا آورد و به آنچه به وی می‌رسد صبر نماید، مخصوصاً در ابتدای امر.

بر معشوق است که اگر مشارکتی در آن دارد یا باعث آن شده است، به سوی الله عز و جل توبه نماید؛ همچنین از جلب توجه عاشق و زینت دادن و عزیز کردن خود برای وی و دیدارش و سخن گفتن با وی، توبه نماید.

بر کسی که به نزدیک شدن دو عاشق که امری باطل است، شریک می‌باشد، واجب است تا توبه نماید و آنچه را که باعث آن می‌شود، ترک نماید و بداند که آن کمک کردن به ایجاد گناه و دشمنی می‌باشد و آن چیزی است که باعث بر افروختن آتش عشق و شعله گرفتن آن می‌شود؛ وی بیشتر از آن که اصلاح نماید به فساد می‌کشد و کوشش وی عقاب داده شده و از وی تشکر نمی‌شود؛ عمل وی عمل خیری نبوده و از ضرر رساننده‌های کوچک نمی‌باشد و باعث دفع ضرری نمی‌گردد.

آن مفسده‌ای است که باعث هلاک شدن قلب و ایجاد فساد در دین می‌شود و چه مفسده‌ای بزرگتر از آن وجود دارد؟ اندازه آن به حدی است که عاشق برای رسیدن به معشوق گرفتار مرض و یا مرگ می‌شود؛ امری که باعث ایجاد امر حرام می‌شود<sup>۱</sup>.

و باید کاری کند که عاقبت آن نجات و سلامتی است.

بزرگ بودن مشکل عشق و سخت بودن رهایی از آن، کاری غیر ممکن نمی‌باشد؛ زیرا برای هر بیماری درمانی وجود دارد، ولی درمان سود نمی‌رساند، مگر آن که درست انتخاب شده و در جای خود استفاده گردد؛ اگر بیمار برای مریضی خود از آن درمان استفاده کند و برای آن، در چیزی که می‌خواهد، کوشش نماید، موفق می‌شود و برای رسیدن به هدف خود باید تلاش کند، چرا که ممکن است بلای او ادامه یافته و بدبختی‌اش بیشتر گردد.

ابن جوزی رحمه الله گفته است: دارو برای کسی تجویز می‌شود که آن را قبول کند؛ ولی افراد اهل فساد، دارو را ضایع می‌گردانند<sup>۲</sup>.

**در اینجا بعضی از راه‌هایی که باعث ترک عشق می‌شود را بیان می‌کنیم<sup>۳</sup>:**

### ۱- اخلاص داشتن برای الله:

اخلاص پر سودترین دارو می‌باشد، وقتی فرد مبتلا به مرض عشق اخلاص پیدا می‌کند و صادقانه رو به پروردگارش می‌نماید، الله عز و جل نیز به او کمک کرده و لطایفی به وی می‌رساند که برای او ایجاد خطر نمی‌کند

<sup>۱</sup> - روضة المحبین ص 148\_150.

<sup>۲</sup> - ذم الهوی ص 443.

<sup>۳</sup> - بیشتر این سخنان تخریح شده است از ذم الهوی ص 440\_497، الجواب الکافی ص 493\_499 و 506\_507، نگاه شود به: التوبة و طیفة العمر للکاتب ص 173\_184.

و هر آنچه که باعث جلوگیری از توبه‌ی وی می‌شود را از وی جدا می‌سازد.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمه الله گفته است: اگر قلب طعم عبادت الله و اخلاص داشتن در آن را بچشد، هرگز چیزی شیرین‌تر، لذت بخش‌تر، پر منفعت‌تر و پاک‌تر از آن، نزد وی باقی نمی‌ماند.

انسان محبوبی را ترک نمی‌کند، مگر برای محبوبی دیگر که نزد او دوست‌داشتنی‌تر است و یا این که آن را به دلیل زشتی که در آن وجود دارد، ترک می‌کند؛ دوست داشتنِ فاسد، قلب را از مشغول شدن به دوست داشتن نیک و همچنین ترس از ضرر دیدن باز می‌دارد.

الله تعالی درباره‌ی یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (یوسف: 24) ([آن زن] قصد او (یوسف علیه السلام) را نمود و او (یوسف علیه السلام) قصد آن [زن] را نمود؛ اما برهان پروردگار خود را دید؛ این چنین بود که او را از بدی و فحشاء باز داشتیم؛ زیرا او از بندگان مخلص ما بود).

الله عز و جل بنده‌اش [یوسف علیه السلام] را از تمایل پیدا کردن به بدی و تعلق پیدا کردن به آن، باز داشت و به دلیل اخلاصش او را از فحشاء حفظ نمود. همین باعث شد تا شیرینی عبودیت الله عز و جل و اخلاصی که به وی داشت او را از غلبه پیدا کردن هوای نفسش حفظ نمود؛ اگر طعم اخلاص چشیده شود و در قلب قوت پیدا کند، او را از هر علاجی بی‌نیاز می‌سازد!

گفته است: اگر بنده برای الله عز و جل مخلص گردد، الله او را برگزیده و قلبش را زنده می‌کند و او را مجذوب خود می‌نماید و تمامی آنچه از

بدی و فحشاء که متضاد این امور هستند را از وی دور می‌سازد و [بنده] از این گرفتار شدن به این امور متضاد، ترس پیدا می‌کند. بر خلاف قلبی که برای الله خالص نمی‌گردد؛ در آن قلب طلب، اراده و دوست داشتن مطلق قرار می‌گیرد که هوای او، وی را به هر طرفی می‌برد و به شاخه‌ی درختی تشابه پیدا می‌کند که او را باد به بازی می‌گیرد!

ابن قیم رحمه الله گفته است: در قلب دغدغه‌هایی وجود دارد که چیزی آن را آرام نمی‌کند، مگر روی نمودن به سوی الله -عز و جل-؛ وحشتی در آن وجود دارد که از بین نمی‌رود، مگر با انس گرفتن در خلوت شخص با پروردگارش؛ در آن غمی وجود دارد که چیزی آن را از بین نمی‌برد، مگر شادی شناختن الله تعالی و همچنین صادق بودن در ارتباط با وی -عز و جل-؛ در آن اضطرابی وجود دارد که آرام نمی‌گیرد مگر با جمع شدن [با دیگران] برای الله تعالی و فرار کردن از آن (اضطراب) به سوی الله -عز و جل-؛ در آن آتش حسرتی وجود دارد که چیزی آن را خاموش نمی‌گرداند، مگر راضی شدن به امر، نهی، قضا و قدر و صبر کردن در آن تا وقت دیدارش [در آخرت]؛ در آن درخواست شدیدی وجود دارد که از بین نمی‌رود، مگر آن که الله را به صورت یگانه مطلوب خود قرار دهد؛ در آن نیازی وجود دارد که از بین نمی‌رود، مگر با محبت و بازگشت و دائم بودن یاد وی -عز و جل- و صادقانه برای وی اخلاص داشتن، در غیر این صورت اگر تمام دنیا و آنچه در آن است، به وی داده شود این نیاز از بین نمی‌رود<sup>۱</sup>.

۱- العبودية ص 140، 141.

۲- مدارج السالکین 3/156.



## ۲- دعا نمودن:

دعا و تضرع نمودن به سوی الله ﷻ و صادقانه بودن پناه گرفتن به سوی وی و اخلاص در برابر وی و درخواست نمودن از وی ﷻ؛ کسی که به این بیماری گرفتار است، بیچاره می‌گردد و الله ﷻ وقتی بیچاره‌ای به وی دعا می‌کند، مشکل او را بر طرف می‌سازد و با دعا نمودن وی بلا را از بین برده و در برابر آن، از شخص دفاع می‌کند و او را درمان نموده و از خوار شدن وی جلوگیری کرده و او را بالا می‌برد، یا اگر نزول کند آن نزول را تخفیف می‌دهد.

## ۳- کوتاه کردن نگاه:

کوتاه کردن نگاه باعث راحتی می‌شود؛ وقتی بنده نگاهش را کوتاه می‌کند، قلبش را از شهوت و خواست آن باز می‌دارد؛ الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ﴾ (النور: 30) (به مؤمنان بگو: نگاه‌هایشان را کوتاه کنند و شهوت‌هایشان را حفظ نمایند [و] این برای آنها پاکیزه‌تر است).

ابن تیمیّه رحمه الله گفته است: الله سبحانه کوتاه کردن نگاه و حفظ شهوت را از قوی‌ترین مسائلی قرار داده است که باعث تزکیه نفس می‌شوند؛ تزکیه نفس باعث از بین رفتن تمامی شرّها می‌باشد آن شرّها هر چه می‌خواهد باشند، چه بی‌بند و باری باشند و چه ظلم، شرک، دروغ و هر آنچه به مانند آنها است<sup>۱</sup>.

ابن جوزی گفته است: واجب است بر کسی که به نامحرمی نگاه کند و در آن لذتی در قلب بچشد، نگاه خود را بر گرداند؛ وقتی نگاه خود را ادامه می‌دهد، شرعاً و عقلاً شایسته سرزنش می‌باشد.

اگر گفته شود: اگر عشق با نگاه اول حاصل شود پس چه سرزنشی برای بیننده دارد؟

جواب: اگر آن نگاه کوتاهی باشد، هیچگاه در دام عشق نمی‌افتد و عشق فقط وقتی انجام می‌پذیرد که نگاه ادامه یابد و این امری منع شده است و نگاه نباید ادامه یابد؛ محبت وقتی ایجاد می‌شود که از آن غافل بوده و به نگاه حرام استمرار داده شود.<sup>۱</sup>

تا آنجا که گفت: اگر گفته شود: علاج عشق چیست وقتی با نگاه اول و کوتاه حاصل شود؟

جواب داده می‌شود: علاج آن روی برگرداندن از نگاه است؛ نگاه مانند دانه‌ای است که در زمین کاشته می‌شود، اگر به آن توجه نشود، می‌خشکد و اگر آبیاری گردد، می‌روید؛ نگاه کردن نیز مانند آن می‌باشد.<sup>۲</sup>

گفته است: اگر در کوتاه کردن نگاه تفریط صورت پذیرد، نگاه دوم همانی است که از آن ترسیده شده و کنار گذاشته می‌شود؛ شایسته نیست تا این نگاه کوچک شمرده شود؛ چه بسا که انجام ندادن [تکلیف الهی] باعث ایجاد شدن تکلفی گردد [که در آن ضرر وجود دارد].<sup>۳</sup>

ابن قیم رحمه الله گفته است: بر عاقل واجب است که حالتهای عشق را برای خود به تصویر نکشد؛ تا فکر او را به این مفساد گرفتار نکند، چه به طور کامل و چه به قسمتی از آن؛ کسی که آن را انجام دهد، بر نفسش زیاده روی کرده است و آن را فریب داده است؛ اگر هلاک شود کسی او را هلاک نکرده است، مگر خودش؛ تکرار نگاه نکردن به صورت معشوق

۱- ذم الهوی ص 439.

۲- ذم الهوی ص 440.

۳- ذم الهوی ص 440.

و نداشتن طمع رسیدن به وی، باعث می‌شود عشق در قلبش جایی باز نکند.<sup>۱</sup>

بعضی از مردم می‌گویند: اگر نگاهی صورت پذیرد، به آن کسی که نگاه می‌شود، تعلق شدیدتری صورت می‌پذیرد؛ آیا می‌توانم نگاه خود را تکرار کنم چه بسا که آن را پایین‌تر از چیزی ببینم که در درونم است، و از وی بی‌نیاز گردم؟

جواب: این از راه‌های فریب شیطان است و این عمل جایز نمی‌باشد، به ده دلیل<sup>۲</sup>:

اول: الله سبحانه به کوتاه کردن نگاه امر فرموده است و شفای قلب در چیزی که الله تعالی بر بنده‌اش حرام کرده است، وجود ندارد.

دوم: از پیامبر ﷺ درباره‌ی نگاه ناگهانی سوال شد و از آنچه بر قلب اثر می‌گذارد، او آگاه بوده و امر فرمود تا نگاه کردن ادامه نیابد و تکرار نشود.

سوم: وی ﷺ به صراحت بیان داشته است که نگاه اول برای شخص است و نگاه دوم برای وی نبوده [و بر علیه وی می‌باشد]، پس این گونه نمی‌باشد که مریضی در آنچه برای اوست (نگاه اول) باشد و داروی آن در چیزی است که بر علیه اوست (نگاه دوم) باشد.

چهارم: ظاهر امر این گونه است که این کار اگر آن گونه باشد که در دفعه‌ی اول اتفاق بیافتد؛ نیکو نمی‌باشد که شخص با تکرار، خود را به هلاکت بباندازد.

پنجم: شاید باعث شود که آتش شعله‌اش شدیدتر شده و عذاب شخص افزوده گردد.

۱- الجواب الکافی 506.

۲- نگاه شود: روضة المحبین ص 110\_112.

ششم: هدف ابلیس آن است که نگاه بعدی صورت گیرد تا شخص را بر مرکبش سوار گرداند، چیزی را زیبا جلوه می‌دهد که نیکو نمی‌باشد؛ بدین وسیله بلا را به انتهای آن می‌رساند.

هفتم: حقیقتاً تکرار نگاه، که در واقع روی برگرداندن شخص از آن چیزی است که شرع حکم کرده است، به دست یافتن شخص به مطلوبش یاری نمی‌رساند و او با چیزی که بر وی حرام گشته است، قصد درمان می‌نماید؛ بلکه خود را شایسته آن می‌گرداند که از چیزی که به وی خیر می‌رساند، تخلف نماید.

هشتم: نگاه اول تیری مسموم از جانب ابلیس است و بی‌شک نگاه دوم مسموم‌تر می‌باشد؛ چگونه می‌شود سم را با سم درمان نمود؟!

نهم: کسی که در این حالت قرار می‌گیرد در مقام معامله با پروردگارش ﷻ می‌باشد و آن ترک چیزی دوست داشتنی برای وی است، وقتی نگاه دوم را انجام می‌دهد تا به هدفش برسد؛ اگر در آن مرضی نیز وجود نداشته باشد، باید آن را ترک کند؛ زیرا این چه معامله‌ای با الله سبحانه است که چیزی دوست‌داشتنی ترک نشود؟!

دهم: مطابقت حال آن را بیان می‌دارد و مانند آن است که شخص سوارِ مرکبی جدید شده است، چگونه است که به حالتی تنگ تمایل نشان داده شود و راه آزادی از آن وجود نداشته و امکان نداشته باشد که شخص از آن خروج نماید؛ اگر قصد کردی که به آن داخل نشوی، باید لگام مرکبت را بکشی؛ تا در آن داخل نشوی؛ اگر در راهی و یا در راه‌هایی وارد شدی، خود را قبل از آن که در آنها اسیر شوی نجات بده! و اگر آن را از خود رد کنی امر آسان می‌شود؛ اگر کوتاهی نمودی تا عشق بر تو مسلط شود؛ دوری از آن، به جهت گناهی که صورت پذیرفته است،

مشکل می‌شود؛ آیا عاقلی هست که بگوید: راه رهایی از آن داخل شدن در آن است؟!

این چنین است که نگاهی بر قلب اثر می‌گذارد؛ اگر شخص دور اندیش، به کار خود سرعت دهد و از همان اول جلوی آن را بگیرد، علاج راحت می‌شود؛ ولی وقتی نگاه تکرار شود و کنجکاوای صورت پذیرد، و عشق به قلب بدون مشغولیت وارد شود، در آن نقش بسته و ایجاد محبت می‌کند، هر چه نگاه بیشتر شود به مانند آن است که آبیاری درخت فتنه بیشتر می‌شود؛ آن درخت در قلب رشد کرده تا جایی که قلب را فاسد می‌گرداند و فکر را از آنچه به آن امر شده است، باز می‌دارد؛ دارنده‌ی آن قلب به سختی‌ها دچار شده و باعث می‌شود تا مرتکب مسائل برحذر شده و فتنه‌ها گردد و قلب دچار هلاکت می‌شود. دلیل این امر آن است که نگاه کننده، نگاه خود را به نگاه اول محدود نمی‌کند؛ تکرار آن را طلب می‌نماید، ولی اگر نگاه خود را در همان وهله‌ی اول، کوتاه کند، قلب او راحت و سالم می‌ماند.

### **کوتاه کردن نگاه فواید بسیار بزرگی دارد**

از آن جمله:

فایده‌ی اول: راحت کردن قلب از درد حسرت.

فایده‌ی دوم: قلب صاحب نور می‌گردد و نورانیت در چشم، صورت و جوارحش آشکار می‌گردد.

فایده‌ی سوم: شخص صاحب دانایی می‌گردد که از نور و ثمرات کوتاه کردن نگاه است و در این صورت است که قلب به دانایی می‌رسد؛ قلب به مانند آینه‌ی شفاف است که همه چیز در آن دیده می‌شود و نگاه کردن باعث کدر شدن آن می‌گردد؛ وقتی بنده نگاه خود را کوتاه نمی‌کند،

آینه‌ی قلبش را کدر می‌کند و نور آن خاموش می‌گردد؛ همان گونه که گفته شده است:

مرآة قلبک لا ترید صلاحه. آینه‌ی قلب تو [چیزی است که] تو اصلاح آن را نمی‌خواهی  
والنفس فیها دائماً تتنفس. پس در آن بدم، دمیدنی همیشگی [و دائماً آن را پاک بگردان]

الله سبحانه و تعالی با بنده متناسب با عملش برخورد می‌کند؛ کسی که نگاهش را از نامحرم دور کند، الله تعالی در عوض به او بصیرت می‌دهد؛ وقتی جلوی نگاه خود را می‌گیرد، الله تعالی در وی نور بصیرت ایجاد می‌گرداند و کسی که نگاه خود را معطوف نامحرم می‌کند، الله تعالی بصیرت او را می‌گیرد.

فایده‌ی چهارم: باعث باز شدن راه‌های علم و دربهایش می‌شود و بدست آوردن علم به دلیل نور قلب آسان می‌گردد؛ وقتی با آن قلب به سوی آنها حرکت می‌کند، حقایق علم بر وی آشکار شده و با سرعت از آن پرده بر می‌دارد و از قسمتی از آن به قسمتی دیگر می‌رسد.

کسی که به نگاه خود ادامه می‌دهد، قلب خود را کدر نموده و آن را تاریک می‌نماید و درب علم و راه‌های آن بر وی بسته می‌شود.

فایده‌ی پنجم: باعث قدرت گرفتن قلب، ثبات و شجاعتش می‌شود؛ به همراه این قدرت، قطعیت و قدرت بصیرت در وی ایجاد می‌گردد.

فایده‌ی ششم: قلب، شادی، سرور و گشادگی را می‌یابد که خیلی بیشتر از لذت و شادی حاصل از نگاه به نامحرم می‌باشد؛ این به دلیل آن است که شخص با دشمنش که همان، نفس و هوای نفسش است، مخالفت می‌کند.

### عشق و اعترافات عاشق/63

وقتی او جلوی لذت و شهوتش را برای رضایت الله تعالی می‌گیرد؛ همان لذتی که باعث شادی نفسی می‌شود که به بدی امر می‌کند؛ الله عز و جل نیز در عوض آن، لذت کامل‌تری را برای وی قرار می‌دهد؛ همان گونه که بعضی گفته‌اند: قسم به الله! عفت، لذت بیشتری نسبت به لذت گناه دارد. شکی نیست، وقتی شخصی با هوای نفسش مخالفت می‌کند، در پی آن شادی و سروری حاصل می‌شود که لذت بخش‌تر از موافقت با آن هوی می‌باشد، زیرا آنان نسبتی با همدیگر ندارند؛ و در اینجا است که عقل از هوی جدا می‌شود.

فایده‌ی هفتم: قلب را از اسارت شهوت، رها می‌سازد؛ در واقع اسیر کسی است که اسیر شهوت و هوایش می‌شود. فایده‌ی هشتم: با این کار دربی از دربهای جهنم برای وی بسته می‌شود؛ کسی که از روی شهوت به نگاه خود ادامه می‌دهد، خود را در معرض گناه قرار می‌دهد.

فایده‌ی نهم: باعث قوی شدن عقل شده و قوت آن را افزایش داده و آن را تثبیت می‌کند، رها گذاشتن نگاه، نتیجه‌ای ندارد، مگر خوار شدن عقل و سبک‌سری آن و باعث می‌شود که دیگر به عواقب امر توجه‌ای نکنند. فایده‌ی دهم: قلب را از مستی شهوت و خواب غفلت، حفظ می‌کند. باید گفت که کوتاه کردن نگاه از آفاتی که به وی می‌رسد، خیلی بیشتر از مطالبی که گفته شد، فایده می‌رساند.

کسی که سلامت نفسش را خواهان است، باید نگاه خود را از آنچه نفسش به آن اشتها دارد و حرام است، حفظ نماید؛ شخص در کوتاه کردن نگاه خود نیتی دارد که بر حسب آن نیت اجر برده و فضیلت کسب می‌نماید و به طور کلی در حالتی قرار می‌گیرد که همان نهی نمودن نفس از هوی می‌باشد.

#### ۴- تفکر و یادآوری:

این امر، دربی بسیار باز می‌باشد و کسی از آن در امان نمی‌یابد مگر عده‌ای بسیار اندک؛ عاشق به راه‌هایی که به معشوق خود می‌رسد، فکر می‌کند و در اینجاست که زخمی بر زخم خود می‌افزاید، در حالی که خود خواهان آن است.

به سخن گفتن با محبوبش فکر می‌کند؛ در فکرش از وی درخواست می‌نماید و این امری است که باعث شعله‌ور شدن عشق می‌گردد. باید پایان دهنده‌ی لذتها(مرگ) و شدت سختی را یادآور شود و به مرگی که اعمال در آن پایان می‌یابد، فکر کند؛ بعد از مرگ شخص نمی‌تواند، اشتباهات خود را پاک کند و همچنین نمی‌تواند نیکی‌های خود را افزایش دهد؛ ای فرد کامل، امر را بر خودت مشکل ننما! روی برگرداندن خود از پروردگارش را تصور نماید و از وی خجالت بکشد تا دچار مصیبت و سرزنش نشود.

مکانی که در آن گناه می‌کند را در ذهن خود نیاورد. با فکر کردن به آتشی که هیچ مخلوقی توان آن را ندارد، توجه نماید که نباید در بعضی از امور، آنچه الله به آن امر فرموده است را ترک کند. توجه نماید که این لذتها تمام شده و ننگ و عذاب باقی می‌ماند. در نظر داشته باشد که وی دوست ندارد که شخصی از محارمش معشوق شخص دیگری شود، البته اگر غیرتی در وی وجود داشته باشد؛ پس چگونه است که از آن برای شخص دیگری راضی می‌شود؟!

#### ۵- دوری کردن از محبوب و معشوق:

هر دور بودن بر قلب اثر می‌گذارد؛ دوری از محبوب در ابتدا بسیار سخت است؛ ولی شخص باید از محبوب خود دوری نموده و او را نبیند



عشق و اعترافات عاشق/65

و سخنش را نشنود و از امری که باعث یادآوری محبوبش می‌شود خودداری نماید.

این چنین است بعد از گذشت زمانی آسان می‌گردد، زهیر بن حباب کلبی گفته است:

إذا ما شئت أن تسلو حبيباً . اگر خواستی از محبوبت آرامش یابی.

فأكثر دونه عدد الليالي . بدون وی شبهایی را سپری کن.

فما سلی حبيبك غير نأى . آرامش یافتن از محبوبت بدون دوری، حاصل نمی‌شود.

ولا أبلی جدیدك كابتذال . و این حالت جدید تو به مانند پوسیدن [لباس] از بین نمی‌رود<sup>۱</sup>

امرؤ القيس گفته است:

وإنك لم تقطع لبانۀ عاشق . تو میل عاشق را [اگر] قطع نکنی.

بمثل رواح أو غدوٌّ مأوَّب . به مانند شب و روزی می‌شود که دائمی می‌باشد<sup>۲</sup>

## ۶- مشغول شدن به چیزی که منفعت می‌رساند:

در اندکی قبل گفته شد: از راه‌های ورود عشق عدم مشغولیت است؛ به همین جهت تمامی مسائلی که باعث مشغولیت قلب می‌شود، مانند: معیشت، صنعت، خدمت به خلق نمودن و مانند آن، باعث آرامش یافتن عاشق می‌گردد؛ زیرا عشق باعث مشغولیت عاشق می‌شود، همان گونه که در قبل بیان شد.

۱- ذم الهوی ص 473.

۲- دیوان امرئ القیس ص 39.

شخص مبتلا، در هنگام خلوت، حالت‌های معشوقش را برای خود، تصور می‌کند؛ این امر باعث می‌شود تا نسبت به آن اشتیاق پیدا کند؛ در نتیجه باعث القاء شدن ابتلا به درونش می‌شود؛ وقتی قلب را به چیزی غیر از محبوب مشغول می‌گرداند، دوست داشتن از بین رفته، عشق کهنه گشته و فراموشی حاصل می‌شود.

## ۷- ازدواج:

حتی با کسی به غیر از معشوقش؛ ازدواج باعث احساس کافی بودن، برکت و آرامش می‌گردد. اگر متأهل باشد باید جماع کردن خود را زیاد کند؛ زیرا آن دارو می‌باشد.

دلیل آن این است که با آن عمل، حرارتی که باعث نشر یافتن عشق در بدن است، تقلیل می‌یابد؛ وقتی حرارت غریزی ضعیف گردد، اعتدال و خنکی قلب حاصل می‌شود و آتش عشق خاموش می‌گردد!

اگر معشوق زن باشد و امکان ازدواج با وی وجود داشته باشد، باید ازدواج صورت پذیرد؛ آن از پرمفعت‌ترین داروها می‌باشد؛ زیرا ازدواج، عشق را از بین می‌برد و اگر برایش سخت بود، به سوی الله بازگشت نماید تا آن را برایش آسان فرماید؛ با الله تعالی با صبر نمودنش معامله‌ای نماید در چیزی که از آن نهی شده است؛ چه بسا که به سرعت به مقصودش برسد.

اگر نتوانست آن را انجام دهد و یا راهی برای رسیدن به معشوق وجود نداشته باشد، مانند زن متأهل؛ باید صبر نماید و از الله آرامش طلب نماید.

## ۸- عیادت بیمار

تشییع جنازه، زیارت قبرستان، نگریستن به مرده‌ها و فکر کردن به مرگ و آنچه بعد از آن وجود دارد: اینها اموری هستند که باعث خاموش شدن آتش عشق می‌گردند، همان گونه که شنیدن موسیقی‌های غنا و لهو، آن آتش را قوی می‌گردانند؛ هر چیزی که با آن ضد باشد باعث ضعیف شدن آن می‌گردد.

## ۹- شرکت نمودن در مجالس ذکر

همچنین مجالس کسانی که دنیا را برای خود کوچک نموده‌اند و شنیدن داستانهای صالحان.

## ۱۰- قطع نمودن طمع و جمع کردن توان برای مبارزه با عشق

اولین سبب عشق، پسندیده شدن معشوق توسط عاشق است؛ یکسان است که با دیده شروع شود و یا با شنیدن؛ اگر طمعی برای وصال نداشته باشد و از آن خودداری کند، عشق حاصل نمی‌شود.

اگر از طمع خودداری نماید و فکر خود را از آن حفظ نماید و قلبش را به آن مشغول ننماید، آن امر حاصل نمی‌شود.

اگر به نیکی‌های معشوق طولانی فکر نگردد و با آن، ترس از دست رفتن آنچه بهتر از آن است، همراه شود، یا ترس داخل شدن به آتش جهنم، غضب پروردگار مسلط و ذخیره کردن گناه ایجاد گردد. این ترس بر طمع غلبه کرده و عشق به وجود نمی‌آید.

ولی اگر این ترس در وی به وجود نیاید، ترس امور دنیوی مثل هلاک شدن جان، یا مال، یا از بین رفتن موقعیت اجتماعی و پایین آمدن

موقعیت شخص در بین مردم و از چشم مردم افتادن، این ترس نیز باعث دفع عشق می‌گردد.

این چنین است ترس از دست دادن محبوب و آنچه برای وی دوست داشتنی تر است [یعنی الله ﷻ] و بداند که آن برای وی پرمفعت تر است و محبت الله تعالی را بر محبت معشوق مقدم بدارد، این نیز باعث دفع عشق می‌گردد.

### ۱۱- مراقبت نمودن بر نمازها:

به خشوع در آن همت گمارد و آن را به طور کامل، چه ظاهری و چه باطنی، کامل گرداند.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: 45] (نماز از اعمال فاحشه و زشت باز می‌دارد).

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمه الله گفته است: نماز زشتی‌ها را دفع می‌نماید و آن زشتی‌ها امور فاحشه و منکر می‌باشند و در آن محبوبی به دست می‌آید که همان ذکر الله تعالی است<sup>۱</sup>.

### ۱۲- همت بستن بر بزرگ‌منشی:

این امر از ذلالت، کسب رذایل و از دست رفتن فضیلت‌ها جلوگیری می‌کند؛ کسی که برای وی بزرگ‌منشی وجود نداشته باشد از این بلا نجات نمی‌یابد؛ اگر شخص بلند همت باشد، می‌فهمد که این بلا باعث برده شدن وی می‌شود و عشق اهل عزت را ذلیل می‌کند.

اهل کرامت این ذلیلی را برای خود بر نمی‌گزینند؛ اهل کرامت، کسانی هستند که طلب والا بودن دارند و هوای نفس خود را می‌کشند و کوشش

<sup>۱</sup> - العبودية ص 100.

می‌نمایند تا به بزرگی برسند؛ طالب آگاهی و علم را به گونه‌ای می‌بینیم که برای رسیدن به هدفشان لذت بردن را زیر پا می‌گذارند؛ به اهل کرامت گفته نمی‌شود: جاهل. مسافری نیستند که بر چیزی خطرناک سوار شوند تا منزلت آنها بالا رفته و مالشان زیاد گردد؛ برای آن که به بزرگی برسند، سختی‌های زیادی را تحمل می‌کنند، تا قدر و منزلت آنها بالا رود؛ اینجاست که گوینده‌ای می‌گوید:

وکل امرئ قاتل نفسه . و هر کسی نفسش را می‌کشد  
علی أن یقال له: إنه . تا به او گفته شود: او فلانی است<sup>۱</sup>  
اما کسی که ذلت را بر می‌گزیند و از هوای نفس خود تبعیت می‌کند،  
غیر از افرادی است که از دیگران متمایز می‌گردند.

### ۱۳- شرف داشتن، پاک کردن نفس و غیرت داشتن:

این افراد کسانی هستند که از چیزهایی که قدر و منزلت آنها را کم می‌کند، دوری می‌نمایند.

قیمت یک انسان و بالا بودن آن و مکانت وی، به اندازه‌ی نصیبت از شرف، پاک بودن و غیرت اوست؛ اگر این افراد بخواهند که نفسشان را پاک کنند و با وجدان و با شرف باشند و فقط این هدف نهایی آنها باشد و بقیه‌ی زندگی همان مسائل طبیعی باشد، هیچ وقت کوشش نمی‌کنند که به طمع وصال کسی باشند و یا آرزو نمی‌کنند که به چیزی که نباید نگاه کنند، نگاه بکنند.

بلکه کوشش خود را بر می‌انگیزند و آرام نمی‌گیرند، مگر آن که به منشی برسند که به حدی بالاست که به ستارگان جوزاء می‌رسد.

این چنین است که وقتی در پشت عشق چیزی نیست، مگر ذلالت نفس، مرگ شرف، خواری و پستی؛ یا این که اگر زندگی انسان وابسته به شخص دیگری و خوشبختی‌اش در دست فردی دیگر باشد، از ذلالت است و در این صورت شخص بیچاره می‌گردد و بازیچه‌ای در دست معشوق می‌گردد؛ اگر جلو برود خوشبخت شده و اگر روی بگرداند بدبخت شده و اگر به چیز دیگری تمایل پیدا کند، دنیا جلوی چشمش سیاه می‌گردد، [دیگر به دنبال این بلا نمی‌رود].

قسم به الله! این خوار شدن می‌باشد و این ذلالتی است که همراه آن نه مال و اموال زیاد و نه جاه و مقام هیچ سودی نمی‌دهد.

آیا این حقیقت عشق نیست، همان عشقی که شاعران به سوی آن دعوت می‌دهند؟ آیا این گونه نیست که در این حالت تمام طمع شخص، معشوقش شده و خواهان رسیدن سخن یا اشاره و یا چیزی کمتر و یا چیزی بیشتر از آن، از وی می‌شود؟!

أعشى گفته است:

أرى سفها تعليق قلبه . سفیهی را می‌بینم که قلب خود را متعلق [به کسی یا چیزی] می‌گرداند.

بغایه خود متی تدن تبعده. نهایت [او] زنی لاغر اندام است که چه وقت نزدیک می‌شود و چه وقتی دور می‌گردد.<sup>۱</sup>

أبو فراس حمدانی در حالی که به شرف نفسش افتخار می‌کند و از کسی که بی‌همت بوده و هوای نفسش را بالا می‌برد، می‌گوید:

لقد ضلَّ مَنْ تحوى هواه خَريدةٌ. همانا گمراه شده است کسی که به هوای خود بها می‌دهد.

وقد ذل من تقضى عليه كعابُ | همانا ذلیل شده است کسی که دختران  
پستان بر آمده، بر وی حکم می‌کنند.

ولکننی والحمد لله حازم .ولی خدا را شکر، من مردی دور اندیشم.  
أعزُّ إذا ذلت لهن رقابُ . دارای عزت هستم هر چند که گردنها در مقابل  
آنها(دختران) ذلت پیدا کند.

ولا تملك الحسناء قلبی كله.و تمامی قلب مرا زنان زیبا مالک نمی‌شوند  
ولو شملتْها رقة وشباب .حتی اگر نازک [اندامان] و جوانان به سوی آن  
شتاب کنند.<sup>۱</sup>

أبو علی الشبل گفته است:  
وأنف أن تعتاق قلبی خریدۀ.بیش از این، آن است که قلبم به گردن بند  
مرواریدی آزاد شده است

بلحظ وأن یروی صدای رضاب.برای لحظه‌ای و این که پشواک دانه‌ی  
شبم روایت شود.

وللقب منی زاجر من مروءة. و برای قلب آرزویی است که از  
جوانمردی بر کنار می‌دارد.

یُجنِّه طُرقُ الهوی فیجاب.راه‌های عشق جانب آن را می‌گیرند و او  
استجابت می‌کند.<sup>۲</sup>

منصور هروی گفته است:  
خلقت أبی النفس لا أتبع الهوی. با طبع بالا خلق شده‌ام و از هوی  
تبعیت نمی‌کنم.

ولا أستقی إلا من المشرب الأصفی. و طلب آب نمی‌کنم مگر از  
آبشخور صافی.

۱- دیوان ابي فراس الحمداني ص13.

۲- ذم الهوی ص480.

ولا أحمل الأثقال في طلب العلى. بار سنگین بر خود حمل نمی‌کنم تا به درجه بالا برسم.

ولا أبتغى معروف من سامنى خسفا. معروفی را بر نمی‌گزینم از کسی که فرو رفتن در زمین را به من عرضه نموده است. ولست على طبع الذباب متى يُدَدُ. بر سرشت مگس نیستم وقتی وز وز می‌کند.

عن الشيء يسقط فيه وهو يرى الاحتفا. از چیزی که از وی می‌افتد و آن مرگ را می‌بیند.<sup>۱</sup>

ابن مقفع گفته است: بدان که چیزی که بیشتر از هر چیز باعث ضعیف شدن امور دینی، تباه شدن بدن، تلف شدن مال، از بین رفتن عقل و جوانمردی و سریعترین آنها در از بین رفتن جلال و شوکت است، عشق به زنان می‌باشد.

از بلاهای عاشق شدن به زنان آن است که از متمایل شدن به آنها، رهایی یافته نمی‌شود و با چشمش چیزی از آنها را آرزو می‌کند که نزد وی نمی‌باشد.

زنان در این مسأله زیرکی خاصی دارند و باعث زینت گرفتن چیزی در چشمها و قلبها می‌شوند که سبب تبدیل شدن مسائل نیک به اباطیل و نیرنگها می‌شود، در بیشتر موارد رغبت کننده به چیزی رغبت نشان می‌دهد و آرزوی چیزی را می‌کند که نزد وی با فضیلت‌تر از آن موجود می‌باشد.<sup>۲</sup>

همچنین گفته است: تعجب برانگیز است که مردی که در عقل و نظرش مشکلی وجود ندارد، زنی را از راه دور می‌بیند و به لباسش شیفته

<sup>۱</sup>- ذم الهوی ص 480.  
<sup>۲</sup>- الأدب الصغیر والأدب الکبیر از ابن المقفع ص 149\_150.



می‌شود و آن زن در قلبش نیکو و زیبا، جلوه می‌کند و بدون دیدن وی و بدون باخبر شدن از وی، نفسش به او تعلق پیدا می‌کند، بعد از مدتی به سرعت او را به زشت‌ترین شکل می‌بیند، از آن پند نگرفته و از چیزهای به مانند آن خودداری نمی‌کند، دلدادگی در حالی از وی جدا نمی‌شود که چیزی از آن زن را نچشیده است؛ برای او حالتی ایجاد می‌شود که شخص دیگری را بر روی زمین نشناخته، مگر آن زنی که از وی چیزی نچشیده است. این حماقت، بدبختی و سفاهت می‌باشد<sup>1</sup>.

در واقع شرف و پاکی نفس به سوی بزرگ منشی، عفت و جلال سوق می‌دهد؛ این چنین است که عاطفه‌ی فریبنده و شهوتی که بر وی غلبه پیدا می‌کند، بر شخص روشن شده [و فریب آن را نمی‌خورد]؛ وقتی شرف و پاکی در نفس یافت نشود، کج عقلی ایجاد شده و از دین ممانعت به وجود می‌آید، که باعث ضعف شده و به میل پیدا کردن به هوی، سرعت می‌دهد و شخص را در بلاها گرفتار می‌کند و انسان بی‌شرف در شرها و رذالتها غوطه‌ور می‌شود.

این امر باعث قدرت گرفتن هوی، نفس، شیطان و شهوت می‌شود و او را از مجاهدت و یاری نمودن دین و کسب تمامی بزرگواری‌ها و فضیلت‌ها، همان چیزهایی که انتهای آن خیر دنیا و آخرت می‌باشد، باز می‌دارد.

ومن كان ذا نفس تری الأرض جولةً. کسی دارای نفس است که زمین را محلی برای سفر می‌داند.

فلا بدَّ يوماً للسموات یرتقی. گریزی نیست که روزی از آسمانها بالا خواهد رفت.

1- الأدب الصغیر والأدب الکبیر ص150.

#### ۱۴- فکر کردن به عیب‌های محبوب:

محبوب تو آن چیزی نیست که در فکر توست؛ پس به عیب‌های وی فکر کن تا به آرامش برسی.

ابن جوزی رحمه الله گفته است: آدمی مملو از چیزهای ناپاک و پلید است؛ این در حالی است که عاشق معشوق خود را در انتهای کمال می‌بیند و هوای نفس باعث می‌شود تا عیبی را از وی نبیند؛ این طور است که حقایق آشکار نمی‌شود، مگر در اعتدال؛ هوای سلطه یافته حاکمی ستمگر می‌باشد، عیب‌ها را پوشانده و عاشق، زشتی‌های معشوقش را زیبا می‌بیند<sup>۱</sup>.

گفته است: حکیمان می‌گویند: عشق همه چیز را به یک چشم نگاه می‌کند.

به همین دلیل است که انسان عاشق از همسرش روی برگردانده و بیگانه در دلش جا می‌گیرد، در حالی که همسرش خیلی بهتر از آن بیگانه می‌باشد.

این بدان دلیل است که عیب‌های بیگانه دیده نمی‌شود و فقط بعد از زندگی با وی، عیب‌های او آشکار می‌گردد.

به همین دلیل است که وقتی با محبوب جدید زندگی صورت می‌پذیرد، این ارتباط، زشتی‌های محبوب را آشکار می‌نماید و در این حالت است که شخص به دنبال محبوبی دیگر می‌رود و انتهایی برای این تبعیت از هوای وی وجود ندارد<sup>۲</sup>.

وی رحمه الله گفته است: فکر نمودن [اشتباه،] باعث پوشانده ماندن پلیدی‌ها و زشتی‌های شخص شده و این باعث می‌شود تا عاشق شدن

۱- ذم الهوی ص 86.

۲- ذم الهوی ص 86.

آسان بگردد؛ به همین دلیل ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: اگر [محاسن] زنی شما را به تعجب انداخت، بدی‌های او را برای خود یادآوری کنید. یکی از حکیمان گفته است: کسی که بوی بدی از محبوبش را استشمام کند که او را آزار می‌دهد، فکر نمودن در این مسأله باعث دفع عشق می‌شود.<sup>۱</sup>

أبو نصر بن نباتة گفته است:

ما كنت أعرف عيبَ من أحببته. عيب کسی را که دوست دارم، نمی‌بینم حتی سلوت فصرت لا أشتاق. تا این که او را فراموش می‌کنم بدون هیچ اشتیاقی.

وإذا أفاق الوجد واندمل الهوى. وقتی به وجد آمدن نیاز می‌شود و [فشار] عشق از بین می‌رود.

رأت القلوب ولم تر الأحداق. قلبها را می‌بینی و چشمان سیاه را نمی‌بینی.<sup>۲</sup>

عاشق درباره‌ی معشوقش غلو می‌کند و در قلبش او را به تصویر می‌کشد، [تصویری که واقعیت ندارد]؛ زیرا عقلش، مسائل پنهان وی را نمی‌بیند، حتی اگر نزدیک‌ترین اشخاص و آشناترین آنها، نسبت به وی باشد، ولی در این حالت نیز او، وی را نمی‌شناسد؛ حتی اگر دیگران معشوق وی را خیلی کوچکتر دیده و در وی فضیلتی نبینند.

---

<sup>۱</sup>- ذم الهوى ص86.  
<sup>۲</sup>- ذم الهوى ص486\_487.

### ۱۵- تصور نمودن از دست دادن محبوب:

چه با مرگش، یا هر چیز دیگری که بدون اختیار حاصل می شود یا به نوعی از بی‌زاری‌ها؛ در اینجاست که سختی‌های بیش از حدی که باعث ضرر رسیدن به دین و دنیای انسان است، ترک می‌شوند.

### ۱۶- نگرستن به عاقبت امر:

عاقل کسی است که آنچه در عشق وجود دارد را می‌سنجد، مسأله‌ای که در آن لذت و سلب رسیدن به هدف وجود دارد؛ عشق قدرت بزرگی در به هدف نرسیدن همراه با اذیت شدید دارد؛ اغلب لذت‌های آن حرام بوده و باعث به وجود آمدن غم و مشکلات و ترس از جدایی و به فضاحت کشیده شدن دنیا و حسرت در آخرت می‌شود؛ باید این دو امر سنجیده شود، کسی که به عاقبت امر می‌نگرد، می‌بیند که این لذت، غوطه‌ور شدن در آزار و اذیت می‌باشد.

وأعقل الناس من لم یركب سبباً .و عاقلترین مردم کسی است که بر چیزی سوار نمی‌شود.

حتی یفکر ما تجنی عواقبه . مگر آن که به عاقبت آن فکر کند<sup>۱</sup>

### ۱۷- مبتلا به آن بداند که [صبر نمودن در] این مصیبت باعث ظاهر شدن

#### مرادنگی می‌شود:

وقتی انسان به آن مبتلا می‌شود، اگر صبر نماید باعث شکوفا شدن فضیلت و به کمال رسیدن شخصیت و بالا رفتن مرتبه‌اش می‌شود؛ چه بسا که به محبت خالقش دست یابد، محبتی که قلب را پُر می‌کند و آن را از هر محبتی بی‌نیاز می‌گرداند.

---

<sup>۱</sup>- ذم الهوی ص 493.

### ۱۸- بنگرد که با مشغول شدن به عشق چه فضیلت‌هایی را وی از دست

می‌دهد:

افراد هوشیار، به فضیلت‌هایی مثل کسب علم، عفت، حفظ شدن از پلیدی‌ها، کرامت انسانی و هر آنچه از مسائل پسندیده وجود دارد، عشق می‌ورزند، این باعث می‌شود تا میل آنها از شهوت‌های حسی در امان بماند؛ زیرا شهوت‌های حسی انگیزش نفس را ایجاد می‌کنند، ولی آن مسائل باعث انگیزش عقل می‌شوند؛ نفس سخنگو و بافضیلت به آنچه که عقل از آن تأثیر می‌پذیرد، گرایش دارد و اگر از آن دوری شود نفس به سوی شهوت‌های حسی روی می‌کند.

### ۱۹- نگریستن به حال عاشقان:

و آنچه از عذاب برای آنان وجود دارد؛ آنان چگونه به حاشیه‌ی زندگی می‌روند و چگونه مصلحت‌های دین و دنیای خود را از دست می‌دهند؛ در اینجاست که شخص عاقل از حقیقت عشق آگاه می‌شود؛ چه دامها و بدبختی‌هایی که لیلی برای مجنون ایجاد نمود؟ چه بلاهایی که توسط بُئینه بر جمیل وارد شد؟ چه افراد با عزتی بوده‌اند که به بردگی کشیده شده‌اند؟

آن عشقی است که لباس خود را بر آنان پوشانده است و عبای خود را بر دوش آنان قرار داده است و هر کدام از آنها به اسم معشوقشان نامیده می‌شوند؛ آنان یاد کسی نمی‌افتند مگر همراه عشقشان و نفسهایشان ضایع گردیده و همت‌هایشان پست می‌گردد؛ به طور مثال به داستان جمیل و بُئینه رجوع می‌کنیم؛ وقتی جمیل به جهاد در راه الله دعوت شد و آن در زمانی بود که فتوحات اسلامی در اوج خود قرار داشت، گفت:

يقولون جاهد يا جميلُ بغزوةٍ. می‌گویند: ای جمیل با غزوه‌ای جهاد کن

وای جهاد غیرهن آرید. و چه جهادی به غیر از رسیدن به آنها (معشوقان) وجود دارد  
 لکل حدیث بینهن بشاشه<sup>۱</sup>. هر گفتگویی که با آنها صورت می‌گردد باعث شادی شده

وکل قتیل عندهن شهید. و هر کس نزد آنها کشته شود شهید است<sup>۱</sup>  
 نگریسته شود چگونه همت خود را برای به دنبال زنان رفتن، از دست می‌دهد؛ این جهادش است و آن شهادتش!!!

این شخص و امثال آن که دارای اراده‌های قوی و همتهای بالا هستند در چه منزلتی قرار دارند؟ [در عوض] کجاست شاهین قریش - عبدالرحمن - ؟ مردی که در اول ورودش به اندلس کنیز بسیار زیبایی به وی هدیه شد، وقتی او را دید گفت: این کنیز در این مکان هم چشم است و هم قلب، اگر به وی مشغول نشوم به ظلم کردن به وی همت گمارده‌ام و اگر به وی مشغول شوم به همت خود ظلم کرده‌ام؛ نیازی به وی ندارم و آن را به صاحبش برگرداند.

نگریسته شود به این مرد چگونه از هوای نفسش نافرمانی کرد و شهوت وی، او را اسیر نمود و در عوض به چه چیزهایی رسید.

این مردی است که ولایت اندلس را به عهده داشت و آن سرزمینی سرشار از فتنه بود و با خون چشم خورشید طلوع می‌کرد؛ در آن زمان تا این که به هدفش رسید و آتش آن خاموش گردید، سپس طلایه‌دار لشکرش شد و در یک جنگ، هفتاد قلعه را فتح نمود، سپس قلب فرانسه را نشانه گرفت و به درون سویس نفوذ کرد و اطراف ایتالیا را فتح نمود، تا جایی که تمامی آنها تحت سلطه‌ی وی شدند.

۱- شرح دیوان جمیل بثبئة ص 21.

بعد از آن که آن سرزمین‌ها را فتح نمود، امارتی که در منابر آن خلیفه‌ی عباسی یاد می‌شد و با اسم وی قوانین امضاء می‌شد، محل خلافت وی قرار گرفت و مالک قسمتی از اروپا و ممالیک آن گردید، و علمای امت و اندیشمندان آن، درباره‌ی انجمن‌های آن اختلاف نظر دارند.

روزی ابو جعفر منصور به یارانش گفت: درباره‌ی شاهین قریش به من بگوئید! آنان طایفه‌ای از خلفاء را نام بردند؛ او گفت: نه. گفتند: ای امیر المؤمنین پس چه کسی؟ گفت: شاهین قریش، عبدالرحمن بن معاویه، کسی که از دریا عبور نمود و راه برگشت را بست و به تنهایی داخل سرزمینی غیر عرب گردید، بعد از آن شهرها را آباد، سربازان را تجهیز و قوانین را وضع نمود و سرزمینی را بعد از جدا شدن آن، بازگرداند؛ و این مسائل از نیکویی تدبیر و سرسختی وی نشأت می‌گرفت.<sup>1</sup>

## دو ذکر از پیامبر ﷺ

که باعث بر طرف شدن هر مصیبتی از جمله بلای عشق و اجر بردن از آن مصیبت و زیاد شدن صبر انسان بر مصیبت را دارد، در اینجا بیان دارم:

1- پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ لَزِمَ الْإِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَمِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»<sup>2</sup> (کسی که پیوسته طلب آمرزش کند، الله برای هر بلایی [که وی گرفتار آن است] گشایشی می‌گذارد و برای هر تنگی، محل فرار قرار می‌دهد و به او از جایی که فکرش را نمی‌کند روزی می‌دهد).

2- «مَا مِنْ أَحَدٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا أَجَارَهُ اللَّهُ فِي مُصِيبَتِهِ

<sup>1</sup> - نگاه شود به رسائل الإصلاح 69/1.

<sup>2</sup> - ابو داود 1518 و نسائی در «عمل الیوم و اللیلة» 456 و ابن ماجه 3819 و ابن سنی 346 و أحمد 248/1 از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما و در اسنادش حکم بن مصعب مخزومی وجود داشته و مجهول است.

وَأَخْلَفَ لَهُ خَيْرًا مِنْهَا<sup>۱</sup> (کسی نیست که به او مصیبتی برسد و بگوید: ما برای الله هستیم [و مالک ما الله تَعَالَى می باشد] و ما [در روز قیامت که چشم، چشم را نمی شناسد] به سوی او باز می گردیم، یا الله به خاطر مصیبتم به من اجر بده و از پس آن برای من خیری بگذار، [اتفاقی نمی افتد] مگر این که الله به ازای مصیبتش به او اجر می دهد و از پس آن برایش خیری قرار می دهد).<sup>۲</sup>

این بعضی از راههایی است که عشق با آن درمان می شود و به اجازه الله کسی که به آن مبتلا نگشته است را در امان می دارد.

آزاده کسی است که آنها را برگزیند و یاری شده و موفق گردد؛ اگر کوشش کند و صبر نماید، سپس قسمتی از آن بلا در وی باقی بماند، آن قسمت باقی مانده دردی برای وی نخواهد داشت.

جنید رحمه الله می گوید: انسان از چیزی که در درون آن است، مواخذه نمی گردد بلکه فقط از چیزی مؤاخذه می گردد که آن را به فرمان درونش انجام دهد.<sup>۳</sup>

ابن حزم رحمه الله گفته است: عیبی وجود ندارد که درون نسبت به بعضی از زشتی ها تمایل یابد، حتی اگر آنها شدیدترین عیبها و بزرگترین رذیلتها باشند؛ [البته] تا زمانی که به زبان نیامده و انجام نپذیرد.

بلکه باعث می شود تا درونش به ستایش شده ترین فضیلتها به او یاری رساند.

مبارزه با درون فاسد کننده، فقط با قدرت عقل با فضیلت ممکن است.<sup>۴</sup>

1- مسلم 918 و ابو داود 3009 و ترمذی 3506 و ابن ماجه 1598 و ابن سنی 580 و أحمد 309/6 و 313 از حدیث ام سلمة رضی الله عنها.

2- این بند توسط مترجم اضافه شده است.

3- ذم الهوی ص 497.

4- الأخلاق والسير از ابن حزم ص 78\_79.



ابن جوزی رحمه الله بعد از بیان تعدادی از داروهای درمان عشق گفته است: اگر گوینده بگوید: درباره‌ی کسی که برای محبوبش صبر می‌کند و صبر خود را به کمال می‌رساند، بجز آن که قلب از یاد محبوب خالی نمی‌گردد و وسوسه‌های نفس از آن قطع نمی‌گردد، چه می‌گویی؟  
جواب: اگر اعضای بدن را از آن حفظ کنی، جلوی آب روان را گرفته‌ای و چیزی جاری می‌شود که وابسته به زمان است، مخصوصاً وقتی که خورشید - شمشیر ترس - بر آن طلوع می‌کند، و برای کسی که در درونش برای رفتن سم عجله می‌کند، سموم آن به تدریج دفع می‌گردد.

سپس برای چیزی که در برابر آن صبر نموده است، از الله فریاد خواهی نموده و باید بگوید: معبود من! آنچه را که طاق آن را داشتم انجام دادم؛ پس مرا از آنچه طاق آن را ندارم حفظ بفرما!.

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمه الله در جایی که نزد وی از عشق و علاج آن، صحبت می‌شد، گفته است: میل به زنان در سرشت تمامی مردان وجود داشته و عده‌ای با میل پیدا کردن به مردان دچار فتنه می‌شوند مانند گردنکشان، اگر به فاحشه بزرگ عمل نکنند که بعد از مباشرت حاصل می‌شود و اگر نگاه خود را کوتاه کنند، درون، چیزی را کسب می‌کند که نزد انسانها پذیرفته می‌باشد.

مردم از داستانهای عاشقان، قصه‌هایی طولانی بیان می‌کنند؛ اگر مسلمان به قسمتی از آن مبتلا گردد، باید به نیت اطاعت الله تعالی با نفسش مجاهدت کند و این در حالی است که شخص مسلمان به این جهاد امر

شده است و اگر این بلا را بر خودش حرام نکند بر مسیر اطاعت از نفس و هوای آن قرار می‌گیرد.

آن امری است که الله ﷻ و فرستاده‌اش ﷺ آن را حرام کرده‌اند و فریبی در آن وجود ندارد؛ جهاد با نفس در این زمینه در راستای اطاعت از الله و فرستاده‌اش می‌باشد.<sup>۱</sup> در جایی دیگر گفته است: اذکار روز<sup>۲</sup> و وقت خواب را انجام دهد و از آنچه از موانع و بازدارنده‌ها [برای ذکر گفتن] وجود دارد، روی برگرداند؛ در این حالت است که الله با روحی از طرف [ذات تبارک و تعالی] به او کمک نموده و ایمان را بر قلبش استوار می‌گرداند. برای انجام واجبات دینی مخصوصاً نمازهای پنجگانه، چه در باطن و چه در ظاهر، اشتیاق داشته باشد؛ زیرا آنها ستون دین هستند. بسیار ذکر «لا حول ولا قوة إلا بالله» را بگوید که توسط آن بارهای سنگین برداشته شده و مصیبت‌ها تحمل شده و به درجات بالا رسیده می‌شود.<sup>۳</sup>

وی رحمه الله گفته است: کسی که به عشق مبتلا گشته است، عفاف پیشه کند و صبر نماید، زیرا آن به مانند تقوای الهی اجر داده می‌شود. در حدیث آمده است: کسی که عاشق شود و عفاف پیشه نموده و [آن را] پنهان کند و صبر نماید و بعد از آن بمیرد، شهید است.<sup>۴</sup> این روایت را یحیی القتات از مجاهد از ابن عباس به صورت مرفوع، بیان شده است و در آن ایراد وجود داشته و حجت نمی‌باشد.

۱- مجموع الفتاوی از ابن تیمیة 207/14.

۲- اذکاری است بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر گفته می‌شوند و در حفظ انسان بسیار مؤثر است و به آن اذکار صبح و شام گفته می‌شود. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب پناهگاه مسلمان چاپ انتشارات حرمین رجوع کنید. (مترجم)

۳- مجموع الفتاوی 137/10.

۴- در قبل سند حدیث بیان شده است.

امری که از دلایل شرعی معلوم است، اگر فردی از چیزهای حرام، به شکل نگرستن یا سخن گفتن و یا عمل کردن عفت پیشه کند و آن را پوشانده و درباره‌ی آن به علت حرام بودن، سخن نگوید، چه برای شکایت نزد مخلوق و چه برای بیان فواحش و چه برای طلب معشوق. بر اطاعت از الله تعالی و دوری از نافرمانی وی صبر نماید و بر دردی که در درونش از عشق وجود دارد، همان طور که بر درد مصیبت صبر می‌کند، صبر نماید، این امر از تقوای الهی و صبر بر آن می‌باشد<sup>۱</sup>.

وی رحمه الله در جایی دیگر گفته است: الله تعالی به تقوا و صبر امر فرموده است؛ از مصادیق تقوا آن است که از آنچه الله حرام نموده است، عفاف صورت پذیرد، از دیدن با چشم، گفتن به زبان و حرکت با پا در راه حرام خودداری صورت گیرد.

و صبر آن است که از شکایت نمودن مصیبت نزد کسی غیر از الله تعالی، خودداری صورت گیرد؛ و این صبری زیبا می‌باشد.

پنهان نمودن به دو چیز بر می‌گردد:

یکی از آنها: درد دل و دردش را بیوشاند و نزد کسی به غیر از الله شکایت نکند؛ وقتی نزد کسی به غیر از الله شکایت می‌کند، صبر خود را باطل نموده است.

این بالاترین موضع پوشاندن است، ولی کسی بر آن صبر ننموده بلکه عده‌ی زیادی از مردم به این صورت گلایه می‌کنند و بر دو وجه می‌باشد: اگر نزد پزشکی که علم روانشناسی دارد، شکایت نماید؛ تا با ایمانش درونش را درمان کند؛ این به منزله‌ی فتوا خواستن است و نیکو می‌باشد.

اگر نزد کسی شکایت کند که در انجام حرام به وی کمک کند، این امر حرام است و اگر نزد کسی غیر از او شکایت کند و چنان باشد که شکایت برای راحت شدن باشد - همان گونه که کسی که دچار مصیبت شده است نزد مردم شکایت می‌کند بدون آن که نیت داشته باشد تا چیزی را به وی بیاموزند که به او سود می‌رساند و برای کمک گرفتن بر گناه نباشد - این صبر را باطل می‌گرداند، ولی هرگز مرتکب گناه نشده است، مگر آن که این کار وی او را به چیزهای حرام نزدیک گرداند، مانند مصیبت زده‌ای که خشمگین می‌شود.

دوم: آن را پوشانده و درباره‌ی آن با کسی صحبت نکند؛ زیرا این صحبت کرد، بیان نمودن بدی و فحشاء می‌باشد؛ چرا که وقتی این مسائل توسط دیگران شنیده می‌شود، باعث تحرک، اشتها، آرزو و بردگی آنان می‌گردد.

انسان وقتی می‌بیند، یا می‌شنود، یا آن چیزی را که به آن تمایل دارد تصور می‌کند، مانند آن است که بسوی آن عمل دعوت می‌دهد.<sup>۱</sup> در پایان این نوشتار و خداحافظی از آن، نظر خود را متوجه‌ی ادیبان، شعراء و نویسندگان این امت می‌گردانم؛ به آنها گفته می‌شود: امت امروز ما نیازی به زیاد شدن تعداد عاشقان ندارد؛ نیازی به شعله‌ور شدن آتش عشق ندارد؛ برای این امت امراضی وجود دارد که برای آنها کافی می‌باشد؛ چگونه است که مرضی بر مرضی افزوده می‌شود؟!

امت ما دیروز به قلمهای پرتلاش، همت‌های بالا، اراده‌های قوی و عقلهای نورانی، نیاز داشتند؛ و ما در عصری زندگی می‌کنیم که شعار آن، این است:

«اگر نخوری خورده می شوی، پس قوی باش تا مورد احترام قرار بگیری».

این امت باید به گذشته‌ی بزرگوار خود برگشته و مکانی را که شایسته‌ی آن است، دوباره کسب کند؛ الله بر امرش تواناست ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

در آخر از الله با توسل به اسمهای نیکش و صفات والایش طلب می‌نمایم تا ما را از راه‌های مردود حفظ کند و دست ما را گرفته و در راهی قرار دهد که صلاح دنیا و آخرت‌مان می‌باشد، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، وصلى الله وسلم على نبينا محمد وآله وصحبه أجمعين.

چاپ اول: 3 / 8 / 1420 هـ ق

چاپ دوم: 24 / 2 / 1422 هـ ق

# اعترافات عاشق

شکر و ستایش برای الله است که قلب اهل محبت را بر اطاعتش استوار گردانده است و امور خیری به آنها رسانده است که توسط آن به کرامت می‌رسند.

او سبحانه را شکر و ستایش می‌نمایم، برای آن که محبتش را راهی برای رسیدن به بهشت قرار داده است. بر نافرمانان بغض نموده و برای آنها غمگینی طولانی مهیا ساخته است.

پاک و منزّه است کسی که برای محبت انواعی قرار داده است، محبت [الله] بسیار رحمت کننده، محبت بتها، محبت زنان و جوانان، محبت آوازا و محبت قرآن.

اما بعد، ای خواهران و ای برادران:

این منزلگاهی است همراه پسران و دختران عاشق از پسران و دختران جوان.

آنها را زور ننموده و نمی‌ترسانم، بلکه فقط به آنها بشارت می‌دهم. سخنی با آن جوانان، کسانی که روز خود را با ملحق شدن به دختران جوان سپری می‌کنند. در بازارها و جلوی درب مدارس و دانشگاه‌ها. شبهای خود را با ارتباطات تلفنی به سر می‌برند و با اسرار عاطفی [زندگی می‌کنند].

سخنی با آن دختران جوان است، کسانی که با چشمان خود فتنه بر پا می‌کنند. با الحان نرم و نازک فریب داده. کیف‌های آنها پُر از نامه‌های محبت آمیز و عکسهای عاشقانه می‌باشد.

برای چه با آنان سخن می‌گوییم!؟

با آنها سخن می‌گوییم، زیرا عده‌ی زیادی از پسران و دختران عاشق، به طور ناگهانی در دام آن می‌افتند. به دلیل نگاهی گذرا. یا صحبتی بدون نیت. کسی از آنها می‌خواهد تا [عاشق] خود را به قتل برساند، شخص

[عاشق] غمی طولانی را بچشد و کسی را نیابد تا نزد وی درد دل کند. بله با آنان سخن می‌گویم...

زیرا آسان برخورد کردن با عشق و ادامه دادن آن راهی است به سوی فواحش و گناهان، در حرام قرار گرفته... و قلبها به تخیلات غیبی مشغول می‌شوند. فتنه‌ی عشق چه صورتهایی را که وارد جهنم نمود و به آنها عذابی دردناک چشانند. چه نعمتهایی که ضایع شد و خشم و تنفر [الله ﷻ] بر آنان [حلال شد].

چقدر از نعمتها سوال شد. چه چیزی تو را از بین برد؟  
و از مشکلات و غمها، چه چیزی شما را مسلط گرداند؟  
و از راحتی و عدم مشکلات، چه چیزی شما را دور نمود؟  
و از حجاب و پوشش، چه چیزی شما را کنار زد؟  
و از صورت، چه چیزی نور تو را از بین برد و تاریک نمود؟  
با زبان حال جوابت را می‌دهند: این جنایت عشق بر اهل آن است. چه می‌شد اگر تعقل می‌کردند؟

بله. از عشق سخن می‌گویم. زیرا ارتباطهای حرام فقط به انجام دهنده‌های آن ضرر نمی‌رسانند، سنت الله تعالی است که وقتی زنا زیاد می‌شود، غضب [الله] مسلط، زیاد می‌شود.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: ربا خواری و زنا در شهری زیاد نمی‌شود، مگر آن که الله ﷻ اهل آن را هلاک می‌نماید.

در حدیث نیکویی که نزد ابن ماجه و دیگران وجود دارد، پیامبر ﷺ فرموده است: «لَمْ تَطْهَرِ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ قَطُّ ، حَتَّى يُعْلِنُوا ، بِهَا إِلَّا فَنَسَا فِيهِمُ الطَّاعُونَ وَالْأَوْجَاعُ ، الَّتِي لَمْ تَكُنْ مَضَتْ فِي أَسْلَافِهِمُ الَّذِينَ مَضُوا»  
(فواحش هرگز در قومی ایجاد نشده تا جایی که آن را آشکار می‌کنند،



مگر آن که طاعون و دردمندی در بین آنها انتشار پیدا کرده، چیزی که برای اشخاص قبل از آنها وجود نداشته است).

چه بسیارند، دخترهای جوانی که جوانان را ضایع کرده‌اند. اهل آنها بی‌آبرو شده یا خودکشی می‌کنند به سبب چیزی که آن را عشق می‌نامند. چه بسیارند جوانانی که روزها و اوقات خود را هدر می‌دهند. زندگی افراد ضایع می‌شود به علت چیزی که عشق نامیده می‌شود.

وما کیس فی الناس یحمد رأیه فیوجد إلا وهو فی الحب أحمق  
و در بین مردم زرنگ کسی نیست که فکر او ستایش شود در حالی که  
او در دوست داشتن احمقانه گرفتار شده است

وما أحد ما ذاق بؤس عشیه فیعشق إلا ذاقها حین یعشق  
شخصی نیست مگر آن که طعم سختی زندگی را چشیده است و آن در  
حالی است که عاشق می‌شود و او [بیچارگی] را در آن عشق می‌چشد.  
ما در زمانی هستیم که در بسیاری از موارد، کورکورانه دل داده می‌شود.  
و انواع زیادی از شهوات به وجود آمده است.

فسادکنندگان در کانال‌های تلوزیونی و مجلات آن را ترویج داده. عقلها  
و فهمها را مورد خطاب قرار داده و غریزه‌ها را مورد خطاب قرار داده و  
به سوی مسائل حرام تحریک صورت می‌پذیرد.

پسران و دختران جوانی که بین مجلاتی که گمراه می‌سازند و شهواتی  
که [موقتاً] شاد می‌کنند. کانالهای تلوزیونی که برهنه می‌سازند و فیلمهایی  
که آن را زیبا جلوه داده و انتشار می‌دهند، دچار سرگستگی شده‌اند.

بعضی از پسران و دختران جوان، بعضی دیگر را مشغول خود نموده.  
باعث نابود شدن سلامتی و فراغت می‌شوند. ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ \*  
أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى﴾ [العلق:6] (همانا انسان به شدت طغیان می‌کند اگر خود  
را بی‌نیاز ببیند).

اگر کسی از آنها فقیر و مسکین باشد یا مریض و زمین گیر باشد در عقلش چیزی درباره‌ی فلان پسر و فلان دختر یافت می‌شود.

افراد تازه به دوران رسیده که دارای نعمت و کالای زیادی می‌باشند و همچنین بی‌دین می‌باشند، در این خواب گرفتار می‌شوند.

مردی است که در یکی از کشورهای زندگی می‌کند که بی‌حجابی در آن غوغا می‌کند. آن مرد ثروتمند و بی‌نیاز است، دختر دانشجوی وی از او درخواست می‌کند که خودرویی خاص را برای وی بخرد و او به دخترش می‌گوید: خودرو کلید شرّ است. باعث اختلاط تو با مردان می‌شود و این درحالی است که برادرت در خدمت توست، تا تو را هر جا که بخواهی ببرد.

دختر اصرار نموده و گریه می‌نماید تا این که برای وی خودرو خریداری می‌کند. رفت و آمد آن دختر، آن طور که بخواهد شروع می‌شود.

وقتی تعطیلات فرا می‌رسد به پدرش می‌گوید: می‌خواهم در انگلستان، مدرکی برای زبان انگلیسی دریافت کنم!!

پدر بیچاره می‌گوید: احتیاجی به آن نیست. اصرار نموده و گریه می‌کند. حالتی را پیش می‌آورد که تمامی خانواده همراه وی بروند. عصبانی شده و می‌گوید: من پیمانی در درون دارم و ممکن نیست تا گرفتار امور زشت شوم.

[خانواده] سخن او را گوش نمی‌دهند ولی او داروی آن را می‌داند. گریه کرده و خود را در اتاق زندانی می‌کند و اعتصاب غذا و آب می‌کند.

تا این که دل پدر برای وی می‌سوزد و چشمش اشک آلود می‌گردد و می‌گوید: از عزلت خود خارج شو و به سوی انگلستان مسافرت کن. دختر خوشحال شده و شروع به بستن چمدان می‌کند. پدر به ارتباط

## عشق و اعترافات عاشق/91

تلفنی مشغول شد و به فردی از نزدیکان زنگ زد. کسی که در عربستان، در شهری در راه مکه، زندگی می‌کرد. به او زنگ زده و گفت: ای فلانی! آیا فلان شخص پسر عمویمان را می‌شناسی که در خیمه‌ای نیکو سکونت دارد؟ هم صحبت او گفت: بله او همچنان در نیکویی به سر می‌برد. چوپانی گوسفند نموده و دارای شترانی است و مشغول به فروش روغن و کشک می‌باشد.

آن کسی که درباره‌ی او صحبت شد، از وی پرسید: آیا ازدواج می‌کند؟ گفت: خیر و چه کسی با او ازدواج می‌کند؟ در حالی که او همیشه در سفر است و دائماً خیمه‌ی محل زندگی خود را جابجا می‌کند. گفت: صد البته. من بعد از دو روز به مکه می‌آیم. نزد تو صبحانه‌ای می‌خورم. و می‌خواهم تا وی را ببینم. سپس با او خداحافظی نمود و تلفن را قطع نمود.

پدر نزد دخترش آمد و گفت: با ماشین به عمره می‌رویم. سپس بعد از آن، تو با هواپیمایی از فرودگاه جده، به انگلستان می‌روی. وقتی رفتند و در راه مکه قرار گرفتند، پدر متوجه شهر دوستش شد و به خانواده‌اش گفت: اندکی در خانه‌ی فلانی استراحت می‌کنیم..چاشستی خورده و بعد سفرمان را کامل می‌کنیم.

زنان نزد زنان رفتند و او نزد مردان نشست. دوستش که چوپان شتر و گوسفند بود را دید و گفتگوی طولانی با وی نمود. سپس به او پیشنهاد نمود تا با دخترش ازدواج کند!! به سرعت توافق نمودند. و عقد صورت پذیرفت.

پدر بیرون آمده و چمدانها دخترش را برداشت. دختری که عروس شده بود. کسی که به سوی ماشین شوهرش می‌رفت. سپس به اهلش گفت تا خارج شوند. زن او همراه فرزندان خارج شدند. دختر رقیق القلب نیز

خارج شد. دستانش را از غباری که در آن منزل بود، پاک نمود. و از وجود مگس و حشرات گلایه نمود. هنگامی که با پدرش سوار ماشین شد. ازدواج را به او تبریک گفت. آن دختر گمان کرد که با وی شوخی می‌کند.

ولی او شروع به نیکی کردن به وی نمود. و به دخترش امر نمود تا پیاده شود و همراه شوهرش باشد. دختر سر باز زده و گریه نمود. پدر به نزد شوهر رفت و گفت: همسرت حیاء می‌کند تا همراه تو سوار خودرو شود. بیا و وی را بگیر.

آن مرد شاد و شادمان پیاده شد. درب خودرو پدر را باز نمود. او را همراه خود برداشت. همراه ماشین به سوی خیمه‌ی خوشبختی قدم نهاد. صحرا را شکافت و بین توده‌های ریگ ناپدید شد.

پدر که دوراندیشی نموده بود. مادر را در حالت گریه و التماس دید. همراه بقیه خانواده به کشورش برگشت و بعد از یک هفته پدر به دوستش که در مدینه بود، تلفن زده و از او خبر گرفت. او گفت: هر دوی آنها در خیر و برکت زندگی می‌کنند و آنها را دو روز قبل در بازار دیدم.

روزها و ماه‌ها گذشت و پدر تلفنی از دوستش باخبر می‌گشت. وقتی یک سال گذشت به دوستش تلفن زد و او به وی بشارت داد که پدر بزرگ شده است و دخترش صاحب پسری شده است.

بعد از ماه‌ها خانواده برای دیدن دخترشان رفتند و وقتی به خیمه رسیدند، زنی حامله را دیدند که نزد بچه‌ای کوچک وجود داشت. به او نزدیک شدند. بله، آن دخترشان بود. شاد شده و به هیجان آمد.

همسرش را صدا زده. و او آمد و آنها را گرمی داشت. در حال این دختر جوان تأمل کنید. چگونه او را به ازدواج آن بادیه نشین در آوردند؟

و آن برایش بهتر از رفتن به انگلستان بود. باید آگاه بود که [در اسلام] به ازدواج در آوردن دختری بدون رضایت وی جایز نمی‌باشد. ولی داستان را بیان نمودم تا عاقبت بیکاری را بیان دارم...

### ای مردان و زنان عاشق...

در قدیم عاشقان همین برایشان کافی بود که محبوبشان نزد آنها یاد شود... و درباره‌ی آنان شعر سروده شود... بدن او را دیده و نزدش به خلوت بروند... عمرو بن شبة گفته است: اگر کسی از آنها عاشق زنی می‌شد، یک سال حول خانه‌اش می‌گشت تا شاید کسی را ببیند که او را دیده باشد، ولی امروزه اگر مردی عاشق زنی شود، برای وی کوشش نموده و به مانند آن است که ابوهریره رضی الله عنه شاهد ازدواج آنها می‌باشد.

بعضی از مردم درباره‌ی عشق و عاشقان چیزهایی می‌شنوند. با عاشقان همنشینی می‌کنند و اخبار آنان را مطالعه می‌کنند. به درجه‌ای می‌رسند که فکر می‌کنند عاشقند، در حالی که این گونه نیستند.

کوشش می‌کنند تا برای خود معشوق یا معشوقه‌ای بیابند، سپس شروع به عشق و عاشقی می‌کنند در حالی که اهل آن نیستند. مانند عرب بادیه نشینی که از کنار مسجدی می‌گذشت، همراه افرادی صالح در مسجد نشست و آنها در مورد عبادت در شب صحبت می‌کردند. هر کدام از آنها درباره‌ی فضیلتی از انواع عبادت صحبت می‌نمود. شخصی درباره‌ی نماز صحبت می‌نمود. و دیگری درباره‌ی طلب آمرزش و استغفار و آن بادیه نشین ساکت بود. متوجه‌ی وی شدند و به او گفتند:

آیا تمام شب را می‌خوابی یا قسمتی از آن را نماز می‌خوانی؟  
گفت: خیر، چه بسا قیام می‌کنم.

می‌گویند: چه کار می‌کنی؟

می گوید: ادرار می کنم، سپس بر می گردم و می خوابم. شیطان نزد پسران و دختران جوان عشق را زینت داده و آن را زیبا و جذاب جلو می دهد و طرف دیگر به شدت از آن تعجب می کند. وقتی در بازارها قدم گذارده می شود یا دوستان می خندند، این طور می پندارند که این عمل چشمها را خیره می کند. ایستاده و گذرنده به فتنه می افتند آن را انجام می دهند تا نمایش داده و آن را برای خود نگه دارند. اهل شهوت آنان را فریب می دهند تا جایی که آنان توسط عشق حقیر می شوند و وقتی شهوت خود را به پایان می رسانند به دنبال شکاری دیگر می روند...

اگر این امر را شخص از خودش دور کند و خود را به چیزی مشغول کند که الله برای وی خلق نموده است. برای دین و عقلش سالمتر می باشد.

در حال یوسف علیه السلام تأمل صورت گیرد. کسی که به وی ارزش، نیکویی و زیبایی داده شده بود تا آنجا که مافوق خیال بود. زن عزیز او را به سمت خود کشاند در حالی که او برده ای بود. شوهر وی او را به بهای اندکی خریده بود تا به آن زن خدمت کند. او در آنجا غریب بود و از خطر ریختن آبرو ترسی نداشت...

جووانی مجرد که به شخصی به مانند خود مشتاق بود و آن زن دارای مقام و زیبایی بود. آن زن به وی، وعده ی زندان و خواری داد. او را به سمت خود کشید و هر آنچه در دستش بود را برای تحریک وی به کار برد. به سرعت به سوی در بها رفت تا آنها را قفل کند و لباس زیبایی پوشید و بستری پهن نمود و آن را زینت داد. سپس با عشوه و ناز گفت: جلو بیا!..

عشق و اعترافات عاشق/95

آن پیامبر با عفت عليه السلام، فریاد سر داده و گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» [یوسف:23] (پناه بر الله! او که پروردگار من است، مرا گرامی داشته است، او ستمگران را رستگار نمی‌کند).

بله، باید در حال وی عليه السلام تأمل صورت پذیرد، وقتی همسر عزیز، زنان بزرگ را جمع نمود و زنان امیران و به آنها میوه‌های پاکیزه داد و به هر کدام از آنها یک چاقو داد، سپس یوسف را از مقابل آنها گذراند.

وقتی او را دیدند نتوانستند که به وی نگاه نکنند از زیبایی وی، عقل و هوش از سر آنها پرید و با چاقو دستهای خود را بریدند و گفتند: «مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» [یوسف:31] (این بشر نیست، این جز فرشته‌ای با کرامت نمی‌باشد).

آیا یوسف عليه السلام خود را متوجه‌ی آنان نمود؟ آیا جوانی و زیبایی او، وی را فریفت؟

هرگز... بلکه با صدای بلند فریاد بر آورد و گفت: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْنَبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» [یوسف:33] (پروردگارا! زندان برای من از آنچه آنان مرا به آن می‌خوانند، دوست داشتنی‌تر است، و اگر نیرنگ آنان را از من باز نداری، به آنها گرایش پیدا می‌کنم و از نادانان می‌شوم). الله تعالی می‌فرماید: «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» [یوسف:34] (پروردگارش او را اجابت نمود و مکر آنان را از وی دور نمود؛ همانا او شنوای داناست)...

بله، زندان برای وی خوشایندتر از فاحشه‌گری بود. در مقابل آنچه بیان شد، این ماجرا قرار دارد.

از شاعری غزل سرا به نام عمر بن ربیعہ...

او در راه به زنی برخورد نمود. چشمانش از کاسه در آمد. پنداشت که آن زن برایش غزل می‌سراید و به دام محبتش گرفتار شد، در عشقش باقی ماند و غزل سرایانه گفت:

أَشَارَتْ بِطَرْفِ الْعَيْنِ، خَيْفَةَ أَهْلِهَا  
إِشَارَةَ مَحْزُونٍ وَلَمْ تَتَكَلَّمْ

از ترس خانواده‌اش با گوشه‌ی چشم اشاره‌ای نمود \* اشاره‌ای غمگین و بدون سخن گفتن بود.

فَأَيَّقَنْتُ أَنَّ الطَّرْفَ قَدْ قَلَّ مَرْحَبًا  
وَأَهْلًا وَسَهْلًا بِالْحَبِيبِ الْمُتَمِّمِ

به یقین دانستم که آن نگاه می‌گوید: خوش آمدی خوش آمدی ای دوست برده شده.

حال یوسف علیه السلام را با این حال مقایسه کنید! یا با هر چه خواستید. این چنین است جوانی که از مسجد خارج شد او در کنار ماشین منتظر من شد با جسمی لاغر و صورتی رنگ پریده و ظاهری ترسو. وقتی او را دیدم ترسید به او گفتم: چه می‌خواهی؟

به من گفت: ای شیخ! من قول می‌دهم که توبه نمایم. پنداشتم که از مصرف مواد مخدر توبه می‌نماید یا از دزدی. یا از قتل چیزی که آشکار بود این بود که به وی الهام صورت گرفته بود.. ولی از او سوال کردم و گفتم: از چه چیز توبه می‌کنی؟ گفت: از عشق بازی با دختران!!

تعجب کردم ولی ساکت شدم و شجاعانه به او گفتم: بله. الله را شکر که تو را به توبه نمودن، موفق گردانده است.

فریاد برآورده و به من گفت: ولی امری وجود دارد که مرا از توبه باز می‌دارد!!

به او گفتم: آن چیست!!؟



گفت: وقتی به بازار می‌روم و دختران مرا ترک نمی‌کنند. از هر زاویه با من عشق بازی می‌کنند!!

و حالتی دارم که اگر پیر زنی مرا به سمت خود بکشاند، توجه من به وی جلب می‌شود.

این جوان مرا یاد یکی از به فتنه افتاده‌ها از راه عشق بازی با دختران، انداخت. با دختری از طریق تلفن آشنا شد و صدای آن دختر وی را فریفت و آرزو نمود تا وی را ببیند.

شیطان همچنان او را می‌فریفت تا آن که او را در راه دید. وقتی روپنده‌ی خود را برداشت تا او را ببیند، زشت‌ترین صورت را دید. فریاد برآورد: پناه بر الله این چه صورتی است.

آن دختر به وی گفت: مهم نیست، مهمترین چیز اخلاق است!! آنچه الله خواسته است.

دختر می‌گوید: مهمترین چیز اخلاق است...!!!  
چه اخلاقی باقی می‌ماند، وقتی چنین راهی را طی می‌کنی.  
ای برادران و ای خواهران...

سبب‌های محبت بسیار می‌باشند، کسی دوست داشته می‌شود برای این که برای عبادت شب زنده داری می‌کند یا این که روزها را روزه می‌گیرد. یا این که حافظ قرآن است یا به سوی الله دعوت می‌دهد. این محبتی است برای الله تعالی و باعث اجر بردن می‌شود. کسانی که به خاطر الله متعال همدیگر را دوست دارند و برای الله این افراد در روز قیامت بر منبرهایی از نور هستند که پیامبران و شهیدان به آنها غبطه می‌خورند. این نوع اول از راه‌های به وجود آمدن محبت است، نوعی که در دنیا و آخرت سود می‌رساند.

منفعت آن در دنیا، همکاری بر امور خیر و محبت صادقانه است.

اما نفعش در آخرت جمع شدن آنها کنار یکدیگر در بهشت پر نعمت است ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (20) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (21) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [توبه:20-22] (کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه الله با اموال و جانهایشان جهاد نمودند، دارای درجه‌ی عظیمتری نزد الله می‌باشند و آنان رستگارانند \* الله به آنها از رحمتی که از طرف وی می‌باشد، بشارت داده و خوشنودی و بهشت‌هایی برای آنها است که در آن نعمتهای دائمی وجود دارد \* در آن تا ابد جاوادانه می‌مانند، همانا نزد الله اجری بزرگ وجود دارد)...

گاهی شخصی دوست داشته می‌شود... به خاطر زیبایی چهره‌اش... یا نفوذ کلامش... یا عشوه و نازش... بدون آن که نگریده شده باشد که وی، صالح و مطیع الله ﷻ است یا خیر...

این محبت، به خاطر غیر الله است... و چیزی به ارتباط ما با الله زیاد نمی‌کند، مگر دور شدن از وی...

الله ﷻ آنها را ترسانده و می‌فرماید: ﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف:67] (دوستان صمیمی در آن روز با یکدیگر دشمن می‌شوند مگر پرهیزکاران)...

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَعْزُضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ (سوره اعراف: 16) ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ (سوره اعراف: 17) ﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا﴾ [الفرقان:27-29] (و در آن روز ستمگر دست خود را به دندان گرفته [و] می‌گوید: ای کاش با فرستاده‌ی [الله] راهی بر می‌گزیدم \* )

وای! ای کاش من فلانی را دوست نمی‌گرفتم \* بعد از آن که قرآن به من رسید، مرا گمراه ساخت، شیطان باعث خواری انسان می‌شود)..

بله، آن کسانی که یکدیگر را بر آن چیزی که الله ﷻ بر آن غضب می‌کند، دوست می‌دارند، روز قیامت عذاب می‌شوند.. و دوست داشتنشان به دشمنی تبدیل می‌شود. همان گونه که الله تعالی درباره‌ی بعضی از نافرمانان می‌فرماید: ﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَأَكُمُ النَّارُ﴾ [العنکوب:25] (سپس در روز قیامت، عده‌ای از شما از عده‌ای دیگر بیزار می‌شوند و برخی، برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایگاه شما آتش جهنم می‌باشد).

بله جایگاه آنها آتش است، برای چه جزای آنها این گونه است؟ آنها در حرام حول یکدیگر جمع می‌شوند. و از عشق و عاشقی سخن می‌گویند.

شهواتها آنها را به بازی گرفته و در آن غرق می‌شوند آنها روز قیامت جمع می‌شوند، ولی در کجا جمع می‌شوند؟ در آتش جهنم، آتش آن ضعیف نمی‌باشد. از شعله‌ی آن کاسته نمی‌شود... و حرارت آن، خنکی ندارد...

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (36) وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (37) حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا آئِنْتِ بِئِنِّي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (38) وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ [الزخرف:36-39] (و هر کس از

یاد [الله] بسیار رحمتگر روی بگرداند، شیطانی بر وی مهیا می‌سازیم، [و آن شیطان] همواره، همراه وی می‌باشد \* و آنها را از راه [درست] باز می‌دارند و می‌پندارند که هدایت یافته هستند \* تا وقتی که [در روز قیامت] نزد ما می‌آیند [و] می‌گوید: ای کاش! بین من و تو به اندازه‌ی دوری مشرق از مغرب فاصله وجود داشت [و آن شیطان] بد همدمی

است \* [این گفتگوها] امروز هرگز به شما، سودی نمی‌رساند، زیرا شما [در قبل] ستم نموده‌اید [و] شما در عذاب، با هم شریک هستید).  
قسم به الله آن بزرگترین فتنه و عظیم‌ترین بلا می‌باشد که جانها در مسیری قرار گیرند که برای آن خلق نشده‌اند و قلبها مالک عاشقان می‌شوند.

قلبها را سختی فرا گرفته و سرشار از فتنه می‌شوند. آن کسی که عاشق او را دوست می‌دارد، قاتل وی بوده. و در برابر آن برده‌ای خاضع و ذلیل می‌باشد.

آنجا که وی بخواهد، اقامت می‌کند و اگر گفته شود آرزوی چه چیزی را داری؟ او در نهایت آن چیزی است که آرزو می‌کند. الجواب الکافی (494 – 496)

ای برادران و خواهران:

این عشقی حرام است کسی که به دنبال آن است به خاطر نیک بودن محبوب نمی‌باشد، بلکه فقط برای زیبایی و خوشرویی وی می‌باشد.  
از بزرگترین چیزهایی که باعث آن می‌شود نگاه کردن به فیلمهای سقوط دهنده، چیزی که در آن مردان با زنان اختلاط می‌کنند، تا جایی که کسی که آن را نگاه می‌کند، اختلاط برای امری عادی می‌شود و شروع می‌کند تا معشوق یا معشوقه‌ای بیاید.

بدترین حالت آن وقتی است که در این فیلمها عشق و عشق بازی و ملامسه و بوسیدن وجود داشته باشد، وقتی پسران و دختران جوان آن را می‌بینند، سکون آنها به حرکت تبدیل می‌شود. چیزی که مخفی است، آشکار می‌گردد، حیاء از بین رفته و بلا نزدیک می‌شود.

کسی که تصاویر فسق و فجور را می‌بیند و زنا و لودگی را مشاهده می‌کند، در هر حالتی نفس خود را در تقلید از وی قرار می‌دهد. در بازار،

در رختخوابش و در محل کارش. شیطان همواره او را به سوی آن می خواند و وی را به آن تحریک می کند.

به همین دلیل است که الله تعالی قبل از امر به حفظ شهوت و دوری از زنا، امر می فرماید که نگاه کوتاه شود، می فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ [النور:30] (به

مؤمنان بگو: نگاه‌های خود را کوتاه کنند و شهوت خود را حفظ نمایند).

در صحیحین پیامبر ﷺ می فرماید: «الْعَيْنُ تَزْنِي وَزِنَاهَا النَّظَرُ» (چشم زنا می کند و زناي آن نگاه کردن می باشد).

نگاه حرام را نوعی زنا قرار داده است. انجام دهنده‌ی آن نیز مرتکب گناه شده است.

همین گونه است زیاد صحبت کردن درباره‌ی عشق و عاشقی در مجالسی که پسران و دختران جوان در آن حضور دارند یا در مدارس و دانشگاه‌ها جانها را بسوی آن تحریک می نماید و امر طوری می شود که کسی که درباره‌ی این امور عفاف پیشه می کند، حس می کند که بین آنها غریب شده است به جستجوی دوست پسر یا دوست دختر بر می آید.

بر هر عاقلی واجب است که از این مجالس، اجتناب ورزد. جایی که ملائک بال خود را بر آن نمی گسترانند، بلکه برای اهل آن، راهی به سوی حسرت و پشیمانی در روز قیامت می باشد.

از راه‌های اسیر شدن به این عشق گوش کردن موسیقی‌های غنا است.

بله، این موسیقی‌های غنا را الله تعالی بر بالای هفت آسمان حرام نموده است و می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْتَدْرِئُ لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ

سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [لقمان:6] (و از انسانها کسانی هستند که خریدار سخنان پوچ

و یاوه می باشند، تا توسط آن، از راه الله گمراه کنند).

موسیقی‌های غنا صدای نافرمانی می‌باشند و دشمنی با قرآن، بلکه آواز شیطان بوده و چیزی است که با آن ندا سر داده و دوستانش را بدبخت می‌کند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَاسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ﴾ [الاسراء: 64] [ای شیطان!] با ندای خودت، هر کس از آنها را می‌توانی، بترسان و خوار بگردان و لشکر سواره و پیاده‌ی خودت را بر آنان بتازان)... ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: غنا افسون زنا است... به این معنی که راهی به سوی آن و وسیله‌ای برای آن می‌باشد...

عجیب است... این همان چیزی است که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است و زمانی است که غنا توسط کنیزان مملوک صورت می‌پذیرفت، زمانی که غنا با دف و شعرهای فصیح صورت می‌گرفت او گفت: غنا افسون زنا است.

اگر ابن مسعود رضی الله عنه زمان حال حاضر ما را می‌دید که در آن لحنها انواع بسیاری یافته‌اند و یاران شیطان زیاد شده‌اند در ماشین و هواپیما غنا شنیده می‌شود و در خشکی و دریا.

در آنها بجز عشق و عاشقی و دوست داشتن و عاشقان، چیزی یاد نشده. الله را بر شما گواه می‌گیرم. آیا غنایی در برحذر داشتن از زنا شنیده‌اید؟ یا کوتاه کردن نگاه؟ یا حفظ ناموس مسلمانان!!

این طور نیست، چنین چیزی هرگز نشنیده‌ایم. هر کاسه‌ای در حال لبریز شدن است و این غنا سرایان قلب را سرشار از شهوت می‌کنند و جان شخص را اسیر شهوات می‌گردانند و شروع به پخش کردن آنچه در نزدش است می‌شوند. همان گونه که از سببهای عشق کمک کردن به سوی فاحشه‌گری می‌باشد.

آسان گرفتن در ارتباط با زنانی که در منزل کار می‌کنند یا تنها شدن با آنها هنگامی که اهل خانه حضور ندارند و مردی با زنی [نامحرم] تنها نمی‌شود، مگر آن که سومین نفر آنها شیطان است.

به همین ترتیب آسان‌گیری در استفاده از اینترنت و گفتگوهایی که در آن بین پسران و دختران جوان صورت می‌گیرد، برای همدیگر صدا و تصویر رد و بدل می‌کنند یا از طریق ایمیل تصویرهایی برای یکدیگر می‌فرستند.

تأسف آور است، بعضی از پدران این شبکه را برای فرزندانشان مهیا می‌سازند. قسم به الله نمی‌دانند که در چه چیزی قرار گرفته‌اند.

همان گونه که در سبب‌هایش داستانهای عاطفی می‌باشد. همچنین قصه‌های عشقی، کسی که به سادگی با این سببها برخورد نماید گرفتار عشق نکوهیده می‌شود و بدبختی و مشکلات برای وی حلال می‌شود. این عاشقان!...

عده‌ای می‌پندارند که گرفتار این عشق شدن امری ضروری بوده و کسی نمی‌تواند از آن راحت شود، همان گونه که گفته است:

یلومونی فی حب سلمی و إنما یرون الهوی شیئاً تیممته عمداً  
در عشق سلمی مرا سرزنش می‌کنند و می‌پندارند عشق چیزی است که به طور عمدی برده می‌سازد

ألا إنما الحب الذی صدع الحشا بلاء من الرحمن یبلو به العبد  
آگاه باشید که عشق فقط مثل گیاهی است که می‌روید، بلایی از طرف [الله] بسیار رحمت کننده که بنده را به آن گرفتار می‌کند

بله برای یکی از عاشقان نامه‌ای نوشته شد که بر تحریک شدن به این موضوع، مرا سرزنش می‌نمود. در آن ابیاتی با زبان عامیانه آورده بود و بد نیست که بعضی از آنها را نقل کنم. گفته است:

لو يتداوى كل يا شيخ من حب وش لون ابلقى لى وليف نصوحى  
 اى شيخ! اگر هر عشقى درمان شود. رويهى رنگ ابلق مرا مى پوشاند و  
 اخلاصم را پاک مى کند

لى صاحب بالحب شاطر مدرب ما اظن من شافه يصد ويروحي  
 براى من كسى وجود دارد كه داراى عشقم مى باشد و مردمان را عاجز  
 مى كند و بسيار ماهر است. نمى پندارم كه از صحبت كردن با وى امرى  
 جلوگیری كند و يا رفت و آمدى شبانه ايجاد كند

عن الهوى لا تنشد إلا مجرب تلقى دوى العشاق كان انت توحى  
 كسى از عشق چيزى نمى سرايد، مگر شخص با تجربه \* عاشقان را به  
 ملاقات يكديگر در مى آورد به مانند آن كه به تو وحى مى شود

وانت لو انك يالعرىفى تكهرب. فى حب مجمول شحوح مزوحى  
 اى عريفى اگر تو را مبهوت نكند. در عشق از نفس و نکته سنجى  
 وجود دارد

كان اعترف وقمت يا شيخ تقلب عنوان درسك بالعنا والجروحي  
 اى شيخ! به مانند آن است كه اعتراف مى كنى و سعى مى كنى تا  
 دگرگونى ايجاد كنى با عنوان درست كه خوار شدن و زخمهاى من  
 مى باشد

بيشتر آنها فكر مى كنند: عشق قلب را بدون اختيار اسير مى گرداند و اين  
 باطل است.

بلكه آنان به دنبال آن رفته. بسوى آن مسابقه مى دهند. و آرزوى آن را  
 مى نمايند تا اين كه در دام آن مى افتند.  
 بله...

پسران و دختران جوان از آن به سادگى مى گذرند تا اين كه به  
 عظيم ترين بيمارى گرفتار مى شوند و انتخاب آن، انسان را به بند مى كشد.



آن متعلق شدن جوانی به جوانی مانند خودش است و به فتنه افتادن جوانی به جوانی دیگر، زیرا ظاهر این ارتباط صداقت، سالم بودن و پاکی است، ولی باطن آن چیزی دیگر است.

بعضی روی برگردانده و می‌گویند:

تو بر ما سخت می‌گیری. نزد ما گفتگوها و ملاقات‌هایی وجود دارد، ولی تمامی آن ارتباطات نیک می‌باشند. همان گونه که یکی از عاشقان از مشکلی که با معشوقش داشت برای من نوشت. و آن نامه‌ای طولانی بود. از چیزهایی که در آن گفته بود: ای شیخ! من او را سوار ماشینم نمودم. زمان زیادی را با یکدیگر گذراندیم و ما می‌رفتیم. قسم به الله! ای شیخ! چیزی بین ما، رد و بدل نشد که الله را به غضب بیاورد. ولی همنشینی ما از بوسه‌های شریف خالی نبود!! نمی‌دانم معنی بوسه‌های شریف چیست؟ شاید از پشت رو بنده صورت می‌گرفت.

این بیچاره باید می‌دانست که خلوت بین آن دو حرام است و مردی با زن [نامحرم] تنها نمی‌شود مگر آن که شیطان سومین نفر آنها است.

در صحیحین آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالْدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ» (شما را هشدار می‌دهم به وارد شدن به زنان) یعنی خلوت کردن با آنها.

بله، الله تعالی امر فرموده است که زنان خود را بپوشانند تا مردی آنها را نبیند و فرموده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ» [الاحزاب: 59] (ای پیامبر! به زنان و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: ردهای خود را جمع و جور بر خود قرار دهند، این بهتر است برای آن که شناخته شوند و آزار نبینند).

الله تعالی تمامی صحابه رضی الله عنهم را از اختلاط با آن زنان نهی فرموده است، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا﴾ [الاحزاب: 53] (اگر از آن زنان درخواست چیزی داشتید) یعنی اگر از زنان پیامبر ﷺ درخواستی داشتید، در حالی که آنان پاک‌ترین زنان می‌باشند.

﴿فَأَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ (از پشت پرده این کار را انجام دهید).

برای چه...؟؟

﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾ (این برای قلبهای شما و قلبهای آنها

پاکیزه‌تر است)...

همین برای ما کافی باشد، زیرا صحابه رضی الله عنهم در اطاعت، ترس و عبادت [قابل مقایسه با ما نیستند].

پس حال جوانان امروزه ما چه می‌باشد، در حالی که زمان به فساد کشیده شده است؟

امروز چگونه است که جوانان پسر و دختر با هم خلوت می‌کنند و می‌گویند: صداقتی نیک است.

جای تعجب دارد!

سفیان ثوری رحمه الله به مردی صالح از یارانش گفت: «لا تخلون بامرأة ولو لتعلمها القرآن» (با زنی خلوت نکن! حتی برای آموزش قرآن)... بله ای برادران و خواهران.

این دین ماست. در چیزهایی که باعث روی گرداندن [از الله تعالی] می‌شود، به آسانی برخورد نمی‌نماید تا این که پسران و دختران جوان بدانند، بین محبت حرام که بر رابطه‌های عاطفی وجود دارد و محبت‌های عادی فرق وجود دارد. بعضی از ضابطه‌ها را در آن بیان می‌کنم:

این گونه می‌یابیم که عاشق به دینداری و دین معشوق خود اهتمام نمی‌ورزد و نه به اصلاحش و اگر به آن اهتمام بورزد، اهتمامی ظاهری است که باعث دور شدن سرزنش از وی نمی‌شود.

بیشترین چیزهایی از معشوق که او را به وجد می‌آورد نگاه کردن. و حرکاتش می‌باشد، بلکه گمراه شده و به گناه نمی‌افتد، مگر فقط برای جلب رضایت معشوق.

یکی از آنها در حالی که عاشق زن فاسقی شده بود، گفته است:...

فَإِنْ تُسَلِّمِي تُسَلِّمِ وَإِنْ تَتَنَصَّرِي يُعَلِّقُ رِجَالًا بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ صُلْبًا

اگر مسلمان شوی، مسلمان می‌شویم و اگر مسیحی گردی. مردان بین چشمانشان صلیب آویزان می‌کنند

این عاشق چیزی را یافته... و به صورت زائد به شدت به وجد می‌آید... هنگامی که در جایی باشد که معشوق او در آنجا باشد... سینه‌اش گشاده شده و سخن گفتن و خندیدنش زیاد می‌شود. و سعی می‌کند تا نگاه‌ها را معطوف خود گرداند.

بلکه کوشش می‌کند تا دائماً در کنار او باشد. و همراه او قدم بردارد. و از دیگران دست بکشد. و مانند آن.

این چنین است که می‌خواهد دائماً به وی نگاه کرده. تا جایی که از وی چشم بر ندارد.

برای کسی که معشوق او را دوست دارد، شدیداً به غیرت می‌افتد و اگر او را همراه کسی ببیند دل‌تنگ می‌شود و حس می‌کند که آن شخص به بعضی از خصوصیاتش دست درازی می‌کند.

هرگز بر آن صبر ننموده، حتی اگر هر روز وی را ببیند. یا تلفنی با وی صحبت کند یا به عکسهایش نگاه بیاندازد یا نامه‌ی وی را بخواند.

اگر در کسی این تعرضها وجود دارد، باید به سرعت به علاج آن پردازد. زیرا او کسی است که دچار بلا شده است.

یا من یری سقمی یزید وعلتی أعتیت طیبی

ای کسی که می بینی بیماری من زیاد می شود. و [درمان] مریضی من  
برای پزشکم دشوار شده است

لا تعجبن فهكذا تجنى العيون على القلوب

تعجب نکن! امر این چنین است. چشمها به قلبها جنایت می کند  
آن سبب اول است و بزرگترین بدبختی. و عظیم ترین مصیبت. برای  
کسی است که گرفتار آن شود؟!

آن تیری مسموم است. آن جنایت چشم است.

كل الحوادث مبداه من النظر ومعظم النار من مستصغر الشرر  
شروع تمامی حوادث با نگاه کردن است. و آتش بزرگ با جرقه و آتش  
کوچک ایجاد می گردد

کم نظره فتکت فی قلب صاحبها. فتک السهام بلا قوس ولا وتر  
چه نگاه‌هایی که در قلب صاحب آن نگاه‌ها می نشیند. نشستن تیری  
بدون آن که کمان و زهی وجود داشته باشد

والمراء ما دام ذا عين يقلبها فى أعين الغيد موقوف على الخطر  
و تا زمانی که شخص با نگاهش منقلب می شود. در چشمهای با لطافت  
خطر وجود دارد

یسر مقلته ما ضر مهجته لا مرحباً بسرور عاد بالضرر  
آن زمان و مکان کشته شدن است، توسط ضرری که بر قلب می نشیند.  
خوش آمدی وجود ندارد برای شادایی که باعث ضرر می شود.  
بله آن جنایت چشم است.

آن عاقبتی است که با این سخن الله تعالی تضاد دارد: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ  
يَعُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ﴾ [النور: 30] (به  
مردان مؤمنان بگو: نگاه‌های خود را کوتاه نمایند و شهوت‌هایشان خود را  
حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است).

و به زنان مؤمن می فرماید: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ [النور: 31] (و به زنان مؤمن بگو: نگاه‌های خود را کوتاه نمایند و شهوت‌هایشان خود را حفظ کنند).

ما زلت تتبع نظره في نظره في إثر كل مليحة ومليح  
دائماً با نگاهی به نگاهی می‌نگری. در آن اثری از هر زیبایی زن و  
زیبایی مردی وجود دارد

وتظن ذاك دواء قلبك وهو في التحقيق تجريح على تجريح  
و می‌پنداری که آن داروی قلبت است و در واقع آن زخم نمودنی بر  
زخمی دیگر است بله، قلب خود را فاسد می‌کند و آن را زخمی می‌نماید.  
ومستفتح باب البلاء بنظرة تزود منها قلبه حسرة الدهر  
و با نگاهی درب بلا را می‌گشایی. قلب او، توسط آن، حسرت دنیا را  
برای خود توشه می‌کند

فوالله لا تدرى أيدرى بما جنت. على قلبه أم أهلكته ولا يدرى  
قسم به الله نمی‌دانی، آیا می‌داند که به قلبش جنایت می‌کند و آن را  
هلاک می‌کنی در حالی که نمی‌دانی.

ابن قیم رحمه الله گفته است:

الله تعالى به کوتاه کردن نگاه امر فرموده و بعد از آن به حفظ شهوت  
امر می‌فرماید. در آن بیان می‌دارد که کسی که نگاه خود را حفظ می‌کند.  
انجام دادن این امر باعث حفظ شهوت نیز می‌شود.

بلهای برادران و خواهران...

در حدیثی که حاکم آن را استخراج نموده و آن را صحیح دانسته است  
آمده است: «النظرة سهم من سهام إبليس مسمومة فمن تركها من خوف  
الله أثابه جل و عز إيماناً يجد حلاوته في قلبه» (نگاه حرام تیری است از  
تیرهای مسموم ابلیس، کسی که آن را از ترس الله ترک نماید، الله عَزَّ وَجَلَّ

پاداشی به وی می‌دهد که ایمانی است که شیرینی آن در قلب حس می‌شود...)

همچنین در صحیحین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزَّيْنِ، أَدْرَكَ ذَلِكَ لَا مَحَالَةَ: فَرْنَا الْعَيْنَ النَّظْرُ، وَزْنَا اللِّسَانَ الْمَنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ» (الله برای هر شخص، نصیبی از زنا برای تعیین کرده است و کسی که گرفتار آن شود، این امر برای او حتمی است. پس زنا چشم، نگاه کردن؛ زنا زبانه، سخن گفتن؛ و زنا نفس، آرزو کردن و خواستن است. و این شرمگاه است که آن را تصدیق و یا تکذیب می‌کند)...

اگر تأمل صورت پذیرد، با چشم شروع شده... و با فرج به پایان می‌رسد، دلیلی است که باید نگاه قطع شود که همان راهی به سوی زنا است.

ابن قیم رحمه الله گفته است: خطری است که باید دفع شود و اگر این کار صورت نپذیرد، فکر می‌شود. وی رحمه الله راست گفته است.

اگر با تیر اول به آسانی برخورد شود که همان نگاه کردن است، تیر دوم به وی برخورد می‌کند، که در قلب گذارندن و فکر کردن و آرزو نمودن می‌باشد.

سپس شیطان آمده و زینت می‌دهد و وسوسه ایجاد می‌کند. و به او می‌گوید: آن را انجام داده و لذت ببر. هر جوانی این گونه است. از زندگی ات لذت ببر.

این فکر او را دچار وهم می‌کند و شروع به فکر کردن نموده و نقشه می‌کشد، این عمل تبدیل شده. و پرده‌ای که بین او پروردگارش وجود

دارد، برداشته می شود و گناه کردن برای وی آسان می شود و به سوی گناه می رود...

اگر او در اولین نگاه، به الله پناه ببرد و همان گونه که یوسف علیه السلام فریاد برآورد او نیز فریاد برآورد. آنجا که گفت: «مَعَادُ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» [یوسف:23] (پناه بر الله! او که پروردگار من است، مرا گرامی داشته است، او ستمگران را رستگار نمی کند).  
بله...

این احوال نیکوکاران پرهیزکار می باشد.  
﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [الاعراف:201-202] (کسانی که تقوا پیشه می کنند، هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان می گردند، یادآور می شوند و [این] باعث بیداری آنها می شود. [ولی شیاطین] برادران خود را در امور شریاری می رسانند و [در این کار خود] کوتاهی نمی کنند).

داخل شدن چشم در شهوت باعث سوء خاتمه<sup>۱</sup> می شود. پناه بر الله.  
آیا مردی را دیده اید که وقتی مرگ وی فرا می رسد به او می گویند: بگو: «لا إله إلا الله» و او می گوید: راه به سوی توالیت کجاست؟  
آن مرد در خانه ای قرار دارد که درب آن شبیه درب توالیت است. از کنار کنیزی که به او نگاه می کند، می گذرد و می گوید: راه توالیت کجاست؟

و او به باب منزلش اشاره می کند و می گوید: این توالیت است.

---

<sup>۱</sup>- در تقدیر آنها این گونه نوشته می شود که در انتهای عمر به بدی روی آورده و روز قیامت، در زمره نیکان قرار نمی گیرند. (مترجم)

به خانه وارد شده و به داخل آن می‌رود و در آن زمان است که خود را در خانه‌ی خودش می‌بیند، می‌فهمد که آن نیرنگی است شادمان گشته و مسرور می‌گردد که او را در کنار خود می‌بیند و می‌گوید: نیرنگی از وی بوده و حيله‌ای می‌باشد تا او را از آنچه در آن افتاده است، نجات دهد. و این ترس از عمل زشت است که اصلاح می‌گرداند تا زندگی ما را پاک نموده و به ما چشم روشنی بدهد.

و به آن زن می‌گوید: زمانی است که نزد تو آمده‌ام تا تمامی آنچه را می‌خواهی به تو بدهم.

خارج شده و آن زن را در خانه ترک می‌کند و با وی بد رفتاری نمی‌کند. آنچه که باعث اصلاح وی شده است را می‌گیرد و بر می‌گردد. و او را در حالتی می‌یابد که خارج شده است. مرد عاشق شده. بیشتر فکر وی برای آن زن است و شروع به راه رفتن در راه‌ها نموده و می‌گوید:

يا رب قائلةً يوماً وقد تعبت      أين الطريق إلى حمام منجباب

ای پروردگار! زن سخنگویی است که روزی سخن می‌گوید و خسته شده است. راهی که به سوی مستراح گند می‌باشد، کجاست؟

آن را می‌گوید، در حالی که کنیزی او را اجابت کرده و می‌گوید:

هلا جعلت سريعاً إذ ظفرت بها      حرزاً على الدار أو قفلاً على الباب

ادامه بده به سرعت جلو بیا تا کامیاب شوی. طلسمی در خانه یا قفلی که بر درب زده شده است

هیجان وی زیاد شده و این بیت را تکرار می‌کند تا می‌میرد.

همچنین ابن قیم رحمه الله بیان می‌دارد که هنگام مرگ مردی به او گفته شد: بگو: «لا إله إلا الله» با بلندترین صدا فریاد بر آورده و می‌گوید:

أسلمُ يا راحة العليل      ويا شفاء المُدْنف النحيل



## عشق و اعترافات عاشق/113

تسلیم شده‌ام ای کسی که دارای مرضی راحت هستی. و ای کسی که شفایی برای کسی می‌باشی که به شدت مریض شده است و لاغر می‌باشد

حبك أشهى إلى فؤادی من رحمۃ الخالق الجلیل

عشق تو خواسته‌ی دلم است. که رحمتی از آفریننده‌ی بزرگ می‌باشد این جوان... عاشق کسی شده، عشق او شدت یافته و در قلبش استوار می‌گردد... تا این که گرفتار دردی از آن می‌شود و فراشش را برای او قرار می‌دهد آن شخص بر وی منع نموده و خودداری‌اش از وی شدت می‌گیرد... رابطه‌ی آنها ادامه یافته تا این که وعده می‌نماید که برگردد. به آن بدبخت خبر داده و او خوشحال شده و شادمانی‌اش شدت می‌یابد و غم او رفته و منتظر میعاد می‌شود که وعده‌ی آن به وی رسیده بود، به همان شکل می‌ماند، تا این که واسطه‌ی بین آنها نزد وی می‌آید. می‌گوید: او همراه من است تا قسمتی از راه را بپیمایم برگشته و به او رغبت پیدا کرده و با او سخن می‌گوید.

می‌گوید: او مرا یاد نمود و مرا به سختی افکند و داخل مداخل شک نمی‌شوم و نفسم را از مکانهای عشق باز نمی‌دارم، عودت کرده و سر باز می‌زند و منصرف می‌شود.

وقتی بدبخت آن را می‌شنود، پشیمان می‌گردد و به شدیدترین حالتی که داشت بر می‌گردد. علایم مرگ بر وی آشکار می‌گردد و در آن حال می‌گوید:

أسلمُ یا راحة العلیل ویا شفاء المذنب النحیل

تسلیم شده‌ام ای کسی که دارای مرضی راحت هستی. و ای کسی که شفایی برای کسی می‌باشی که به شدت مریض شده است و لاغر می‌باشد.

حبك أشهى إلى فؤادی من رحمۃ الخالق الجلیل

عشق تو خواسته‌ی دلم است. که رحمتی از آفریننده‌ی بزرگ می‌باشد به او گفتم: ای فلانی، از الله تقوا پیشه کن.

گفت: برای وی می‌ایستم و از کنار درب خانه‌اش کنار نمی‌روم تا این که صدای صیحه‌ی مرگ را بشنود پناه بر الله بر بدی عاقبت و شر بودن آخرین [ساعات زندگی].

ابن قیم رحمه الله در کتابش «الجواب الکافی» آورده است موذنی در بغداد بود. به الله پناه می‌برم برای چنین حالتی...

با این وجود در امت اولیه اسلام بر کوتاه نمودن نگاه، حرص عجیبی وجود داشت، حسان بن ابی سنان روز عید بیرون رفت.

محمد بن واسع نزد دوستش رفت، در آن هنگام درب را کوبیده [و گفته شد:]: دوست تو کور است. بله... آنها چشم داشتند و نزدشان غریزه وجود داشت و نفسهایشان به شهوت اشتها داشت.

ولی آنها از روزی می‌ترسیدند که قلبها و چشمها منقلب می‌گردند کسی که به سادگی به نگاه اول بنگرد و به سوی علاج آن شتاب ننماید گرفتار بدبختی عظیمی می‌شود و آن تعلق پیدا کردن قلب است. وقتی معشوق در قلب مکانت می‌گزیند محبتی شروع می‌شود که هر چه وجود دارد را نیکو نشان می‌دهد. حرکات آن وی را به تعجب انداخته و خنده‌هایش او را بر می‌انگیزد.

با لبخند وی به فتنه می‌افتد و با مجالست وی آنس می‌گیرد. بلکه از تمامی صفات وی به هیجان می‌افتد، حتی اگر زشت باشند.

همان گونه که ذکر کرده‌اند، مردی زن سیاه پوستی را دوست میداشت و وقتی محبت آن زن در قلبش افتاد، به دنبال هر چیز سیاهی افتاد و هر چیز سیاهی را دوست می‌داشت. برای وی غزل سرایی کرد گفت:

أحبُّ الكلابِ السودَ من أجلِ حبِّها ومن أجلِّها أحببتُ ما كان أسوداً  
سگهای سیاه را به خاطر دوست داشتنش دوست می‌دارم. و به خاطر  
وی هر چیز سیاهی را دوست می‌دارم.

به آسودگی برخورد کردن به نگاه، دو خطر را به دنبال دارد. عشق به  
زنان یا عشق به نوجوانان و آن از اطاعت بسیار رحمت کننده باز می‌دارد.  
و به سوی وسوسه‌ی شیطان می‌کشاند.

همان گونه که یکی از آنها برای من نوشت و در آن قصه‌ی گرفتار  
شدنش به عشق را بیان داشت. در آن به زبان عامیانه شعرهایی وجود  
داشت و بد نیست تا قسمتی از آن را بیان دارم. می‌گفت:

بسم الله الرحمن بابدا کلامی واکتب علی بیض الورق کل ما اخفیت  
سخنم را با به نام الله بسیار رحمتگر شروع می‌کنم و بر روی کاغذ سفید  
آنچه را که پنهان داشته‌ام می‌نویسم.

بعد اذنکم باشرح حکایهٔ غرامی والعدر منکم کان بالهرج زلیت.  
این بعد از اجازه دادن شما به بیان داشتن هلاکت من و عذر آوردن شما  
می‌باشد و برای فتنه‌ای می‌باشد که در دام آن گرفتار شدم.  
یا شیخ أنا والله ما ادري علامی حبیت مدری لیه یا شیخ حبیت.  
ای شیخ! قسم به الله نمی‌دانم برای چه عاشق لجن شدم و ای شیخ به  
آن روی نمودم.

لو ادري ان الحب هم وهيامی ما کان لا حبیت ولا تعنیت.  
اگر می‌دانستم که عاشق شدن، غم و دیوانگی است هرگز عاشق  
نمی‌شدم و خود را متوجه‌ی آن نمی‌نمودم  
علقنی بحبه وزاد اهتمامی ودارت بی الدنيا وقفا وقفیت.  
در عشق خودش مرا گرفتار نمود و اندوه خوردن توشه‌ی من شد و دنیا  
محل استقرار من قرار گرفت.

وایوم عقب الهجر عفت المنامی مغیر افکر فیہ لاصبحت وامسیت.  
و امروز که در پس دوری من از عفت برای من ایجاد شده است، دائماً  
فکر می‌کنم و شب و روز ندارم.

وان جیت ابنسی قلت هذا حرامی لا یمكن انسی صحبتہ لو تناسیت  
و اگر از بدی فرار کنم می‌گویم: این برای من حرام است و ممکن  
نمی‌باشد تا همنشینی او را فراموش کنم، حتی اگر او فراموش کند.  
یا اهل الهوی ما فی المحبۃ ملامی اما شقا ولا دموع و تناهیت.  
ای اهل عشق، سرزنش من درباره‌ی دوست داشتن نمی‌باشد، اگر با  
بدبختی و شک ریختن و به پایان نرسیدن، همراه باشد.  
بله... آن بدبختی... اشک ریختن... و باز ماندن است..  
شیطان دست از سر این عاشق برداشته تا این که گرفتار فحشاء شد،  
پناه بر الله.

الله این فحشاء را بزرگ معرفی می‌نماید و آن را همراه شرک و قتل یاد  
می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ  
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ [الفرقان: 68] (و کسانی که  
همراه الله معبود دیگری را عبادت نمی‌کنند و شخصی را که الله قتل آن را  
حرام کرده است به ناحق به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌نمایند).

سپس الله تعالی عذاب انجام دهنده‌ی آن را در روز قیامت بیان داشته و  
می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾ [الفرقان: 68-69] (و کسی که آن را انجام دهد،  
کیفرش را می‌بیند \* عذاب او در قیامت افزوده می‌شود و در آن ذلیلانه  
جاودان می‌ماند)...

سپس الله بزرگوار و دائماً رحمت کننده، آنان را به سوی رحمتش  
دعوت داده و می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ

يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (70) وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿[الفرقان: 70-71] (مگر کسی که توبه نماید و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، و آنان [کسانی هستند که] الله بدیهایشان را به نیکی تبدیل می‌فرماید و الله بسیار آمرزنده و دائماً رحمت کننده است. کسی که توبه نماید و عمل صالح انجام دهد، کاملاً به سوی الله بازگشته است)...

پیامبر ﷺ منکر ایمان کسی می‌شود که زنا می‌کند و در صحیحین آمده است که فرمود: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ» (زناکار وقتی زنا می‌کند، مؤمن نیست).

راه زنا شرتترین راه‌ها می‌باشد. زیرا الله ﷻ می‌فرماید: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿[الاسراء: 32] (و به زنا نزدیک نشوید! زیرا آن گناهی زشت و راهی بد می‌باشد).

امام بخاری (بخارائی) رحمه الله از پیامبر ﷺ آورده است: دو نفر در خواب وی آمدند و او را همراه خود بردند. او را بر انواع عذابهای نافرمانان مطلع گرداندند.

پیامبر ﷺ فرمود: رفتیم تا به جایی مثل تنور رسیدیم. فرمود: رفتیم تا به جایی مثل تنور رسیدیم در آن، فریاد و صداهایی وجود داشت، در آن مردان و زنان لخت بودند و در زیر آنها آتشی بود. وقتی آن آتش نزد آنها می‌آمد فریاد بر می‌آوردند. وقتی پیامبر ﷺ آنها را دید از حال آنها ترسید. و از جبرئیل ﷺ درباره‌ی آنها سوال نمود. جبرئیل ﷺ گفت: آنها مردان و زنان زناکار می‌باشند.

در روایت ابن خزیمه با اسناد صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: سپس مرا بردند و به قومی [رسیدیم] که شدیداً ورم داشتند و بوی بدی

داشتند بوی آنها مانند فاضلاب بود. گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: آنان مردان و زنان زناکار می‌باشند.

هیتمی ذکر می‌کند که در زبور نوشته شده است: زناکاران با فرجهایشان در آتش جهنم آویزان می‌شوند و با شلاقهایی از آهن آنان را می‌زنند. وقتی یکی از آنها به خاطر ضربه‌ها فریاد بر می‌آورد، ملائکه او را خطاب قرار می‌دهند:

آن صدا کجاست که تو همراه آن می‌خندیدی و شاد می‌شدی و شادمان می‌گشتی. و الله را حاضر نمی‌دیدى و از وی حیا نمی‌کردى!!

در صحیحین آمده است که پیامبر ﷺ در خطبه‌ی نماز کسوف، فرموده است: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِي أُمَّتُهُ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا» (ای امت محمد!... قسم به الله کسی با غیرت‌تر از الله وجود ندارد. که بنده‌ی مردش زنا کند. یا بنده‌ی زنش زنا کند. ای امت محمد! قسم به الله اگر چیزی را که من می‌دانستم شما نیز می‌دانستید... کمتر می‌خندید و بیشتر گریه می‌کردید).

بله.. چه لذتهایی که لحظه‌ای از آنها بهرمنند می‌شوند. و باعث غمی بزرگ و عذابی دردناک می‌شوند.

قسم به الله! پروردگار آنها، از ایشان غافل نمی‌باشد: «أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» [الزخرف: 80] (آیا می‌پندارند که ما مسائل سرّی و درگوشی صحبت کردن‌های آنها را نمی‌شنویم، بله! گذشته از این ملائکه ما در کنار آنها حاضرند و [تمامی آنچه آنها انجام می‌دهند را] می‌نویسند..

بعد از شرک و قتل مفسده‌ای بزرگتر از زنا وجود ندارد.

اگر به مردی بگویند: دخترش قتل انجام داده است. برایش ساده‌تر است تا بگویند: زنا کرده است.

پس آف به زنا. چه اثر زشتی داشته و چه خبر بدی است.

چه شهوتهایی که لذت آنها تمام شده و حسرت آنها باقی می‌ماند.

اولین چیزهایی که بر زنا گواهی می‌دهند. اعضای از بدن است که توسط آنها زنا صورت گرفته است.

پایی که شخص با آن به سمت زنا حرکت می‌کند و دستی که توسط آن لمس می‌کند. و زبانی که با آن درباره‌ی آن سخن می‌گوید.

بله علیه وی شهادت خواهند داد. تمامی ذرات پوستش. و تمامی موهایش.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (19) حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (20) وَقَالُوا لَوْلَا جُودُهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (21) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَوِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (22) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (23) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعِيبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾ [فصلت: 19-24] (روزی که دشمنان الله به سوی آتش جهنم رانده شده و بر لبه‌ی آن گرد آورده می‌شوند.

هنگامی که در آنجا گرد می‌آیند، گوش و چشم و پوستهایشان بر علیه آنان به واسطه‌ی آنچه انجام می‌دادند، شهادت می‌دهند. و به پوستهایشان می‌گویند: چرا بر علیه ما گواهی می‌دهید؟ آنها می‌گویند: ما را الله به سخن آورده است که هر چیزی را به سخن می‌آورد و او کسی است که اولین بار شما را آفرید و به سوی او بازگشت می‌کنید. شما اگر [گناهانتان] را پنهان می‌کردید، برای این نبود که از گواهی گوشه‌ایتان و

چشمهایتان و پوست هایتان می ترسیدید، ولی گمان می بردید که الله مقدار زیادی از آنچه انجام می دهید را نمی داند. و این گمانی بود که به پروردگارتان می بردید [و این گمان] شما را به هلاکت انداخت و از زیانکاران شدید. اگر آنان صبور باشند، آتش جهنم جایگاه آنان است و اگر تقاضای رضایت و عفو کنند، مورد عفو قرار نمی گیرند...

از این حال، به الله پناه می بریم...  
در دنیا...

الله ﷻ به عذاب دادن مرد و زن زناکار امر فرموده است. حتی اگر دو جوان مجرد باشند.

بندگانش را نهی فرموده است که با آنان به مهربانی رفتار نکنند. و امر فرموده است که حدّ زنا را عده‌ای از مردم ببینند.

الله ﷻ می فرماید: ﴿الرَّانِبَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: 2] (هر کدام از زن و مرد زناکار، را صد ضربه شلاق بزنید و در دین الله به آنها مهربانی نشان ندهید! اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید و عده‌ای از مؤمنان عذاب آنها را ببینند).

این به غیر از عذابهایی است که در دنیا [الله برای] زناکار قرار داده است.

مانند فقری که الله تعالی در عوض آن نازل می فرماید، حتی بعد از آن زمان.

وبال و گرفتاری آشکار به سراغ انسان می آید.

تنگی سینه. سخت شدن امر حاصل می شود.

این غیر از دعایی است که صالحان بر علیه آنها انجام می دهند.



چه بسیارند دستانی که در تاریکی شب دراز می‌شوند و بر علیه مرد و زن زناکار دعا می‌کنند. و چه بسیارند صورتهایی که جلوی الله تعالی به سجده افتاده... و برای عذاب شدن مرد و زن زناکار نفرین می‌کنند.

چه بسیارند چشمانی که اشک ریخته و دعا بالا می‌رود و از الله بر علیه فساد کنندگان یاری می‌خواهند.

چگونه می‌شود که عاقل از این عمل که چنین عاقبتی دارد، لذت ببرد و شهوتی که این نهایت آن است.

ای پسران و دختران جوان! این عاقبت زنا در دنیا است.

اولین راه به سوی زنا گام نهادن و نگاه کردن و خندیدن و آرایش نمودن و بی‌حجابی است.

بعضی از دختران وقتی در بازار و یا خیابان قدم می‌گذارند، به گونه‌ای هستند که گویی مردم را به سوی فحشاء دعوت می‌دهند. و اگر نه پس شما از آن چه برداشتی دارید

آرایش دختران در عباي آنها و بیرون آوردن دستان و پاها بلکه گاهی صورت و چیزهایی غیر از آنها که در معرض دید قرار می‌دهند.

چه پنداری درباره‌ی عطر زدن وی دارید. او بین مردان قدم نهاده و آنها بوی وی را استشمام می‌کنند.

أحمد و نسائی آورده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ عَلَى قَوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فِيهِ رَأْيِيَهُ» (زنی که عطر بزند و بر عده- ای از مردان بگذرد تا بوی او را استشمام کنند، آن زن زناکار است).

درباره‌ی خودنمایی در لباس و مانتوی وی چه می‌گویید؟

بعلاوه‌ی آن، با ناز و کرشمه راه رفتن... جرأت پیدا کردن برای سخن گفتن با مردان. الله متعال می‌فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (32) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ

الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقَمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطَعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﴿[الاحزاب: 32-33]﴾ (صدا را نرم و نازک نکنید! تا کسانی که در دل مریضی دارند، طمع بورزند و به صورت شایسته سخن بگویند. و در خانه‌های خود بمانید! و مانند جاهلیت قبل، خودنمایی نکنید و نماز بخوانید و زکات بدهید و از الله و فرستاده‌اش اطاعت کنید).

شما تعجب می‌کنید، آنجا که الله تعالی به زنان مؤمن می‌فرماید: ﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ [النور: 31] (پاهای خود را به زمین نزنند تا آنچه که از زینت‌هایشان پنهان داشته‌اند، شناخته نشود).  
معنای آن این است: با قدرت پاهای خود را بر زمین نکوبند تا خلخال که به پاهایشان متصل است، آشکار گردد تا مردان صدای خلخال آنها را نشنیده و به فتنه نیافتند  
عجیب است...

اگر این حرام است، حال جوانی که ساعتها با تلفن ارتباط برقرار می‌کند چیست؟ یا صدای خنده‌شان را بالا می‌برند یا نرم و آهسته سخن گفتن و سرودن شعرهای قصیده و نوشتن نامه‌های عاشقانه.  
مانند آن، حال بعضی از جوانان است که مشکلی ندارند، مگر خودنمایی و زینت دادن به خود سرگردان شدن در بازارها.

تمامی این موارد نشر دادن فحشاء در بین ایمان آورندگان است. الله به کسی که این کار را انجام می‌دهد، وعده داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النور: 19] (کسانی که دوست دارند تا فحشاء را در بین کسانی که ایمان آورده‌اند، نشر دهند، برای آنها عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهد بود و الله می‌داند و شما نمی‌دانید).

## عشق و اعترافات عاشق/123

این وعید برای کسانی است که دوست دارند، فحشاء را نشر دهند. فقط به این دلیل که دوست دارند، [فحشاء را نشر دهند]. و برای آنها عذاب دردناکی است. حال وضع کسانی که به نشر آن عمل می‌کنند چیست؟ عاشق در حالتی قرار می‌گیرد که بالاتر از شهوت محض می‌باشد. عملی را انجام می‌دهد که باعث از بین رفتن عقیده می‌شود، مانند شبیه شدن به کافران. و جشن گرفتن اعیادی که از مظاهر دینشان است. مانند جشن والتاین به هر شکلی به آن عمل می‌کنند، مانند ارسال هدیه یا فرستادن نامه‌های عاشقانه یا به مانند آن.

گاهی مرد یا زن مسلمانی را می‌بینیم که بر سینه‌اش، گردن بند صلیب آویزان نموده است و یا ستاره شش‌پر یهود و این گونه می‌شود که او به کردار زشت شناخته می‌شود.

عده‌ای زیادی در جشنی که کشیش والتاین آن را درست کرده است، شرکت می‌کنند و آنان مظهري از مظاهر کافران را زنده می‌نمایند.

پسری که ادعا می‌کند با دختران صحبت می‌کند. دختری که ادعا می‌کند با پسران صحبت می‌کند و این صحبت فقط از روی صداقت و برای آرامش یافتن صورت می‌پذیرد در عمل حرام قرار گرفته است. الله تعالی درباره‌ی حق زنان مؤمن می‌فرماید: ﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾ [النساء: 25] (با عفت و پاکدامن و دوست‌پسر نگیرنده). درباره‌ی حق مردان می‌فرماید: ﴿مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾ [المائدة: 5] (با عفت و پاکدامن و دوست‌دختر نگیرنده). «الخدن» (دوست) به معنی عاشق و معشوق است.

بله این احوال فاسقان است.

اما اهل عفاف کسانی که نگاهشان را از حرام کوتاه می‌کنند به آنها بشارت داده می‌شود.

کسی که زبان و فرجش را حفظ کند، داخل بهشت می شود.

پیامبر ﷺ به زنان به شکلی مخصوص بشارت داده و می فرماید: «أَيُّمَا  
امْرَأَةً اتَّقَتْ رَبَّهَا، وَحَفِظَتْ فَرْجَهَا، وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا، فُتِّحَ لَهَا ثَمَانِيَةٌ  
أَبْوَابٍ مِنَ الْجَنَّةِ، فَقِيلَ لَهَا: ادْخُلِي مِنْ حَيْثُ شِئْتِ» (زنی که از  
پروردگارش تقوا پیشه کند و شهوتش را حفظ نماید و از شوهرش  
اطاعت کند، برای او هشت درب از بهشت باز شده و به او گفته می شود:  
از هر کدام که خواستی داخل شو).

این برای عفیفاں مرد و زن است و امر این گونه است که همراه عفیفاں،  
خبرها و اسراری وجود دارد.

هر کدام از آنها به فتنه گرفتار شود، فریاد می کشد و می گوید:

والله لو قيل لي تأتي بفاحشة وأن عقباك دنيانا وما فيها

قسم به الله! اگر به من گفته شود که به نزد فحشائی بروم. و در آن  
صورت دنیا و آنچه در آن است برای تو باشد

لقلت لا والذى أخشى عقوبته ولا بأضعافها ما كنت أتيها

محققاً می گویم: خیر، زیرا از عقوبت آن می ترسم. و این به غیر از  
[عقوبتی] شدید شده است که در آینده (آخرت) خواهد آمد

آنان گروهی هستند که از چیزهای حرام دست می کشند و الله متعال  
آنان را از گرفتاری های بزرگ حفظ می کند و دعای آنان را مستجاب  
می فرماید.

بر شما پنهان نیست داستان آن سه نفر. کسانی که پیامبر ﷺ ما را از آنها  
باخبر نمود.

و آنان کسانی هستند!...

1- سه نفر بودند که در غاری بودند که درب آن توسط سنگ بزرگی بسته شد، همه آنها به اعمال  
بزرگی که انجام داده بودند، توسل کردند و سنگ کنار رفته و درب باز شد، یکی از آنها از زناى  
با دختر عموی خود در حالتی که بالاسر وی قرار داشت، خودداری نموده بود. (مترجم)

بله. اینجاست که عبودیت آشکار می‌گردد و ترس از الله متعال بروز می‌نماید و منزلت شخص نزد پروردگارش بالا می‌رود.

به کسی که از محرمات عفاف پیشه می‌کند، به سایه‌ای از عرش الله بسیار رحمت کننده، در روز قیامت، بشارت داده می‌شود و از هفت دسته افرادی قرار می‌گیرد که الله آنان را در سایه‌ی خود قرار می‌دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی وی وجود ندارد: [از آنها] مردی است که زنی زیبا و صاحب مقام، او را به سوی خودش دعوت می‌دهد و آن مرد می‌گوید: من از الله می‌ترسم.

این مخصوص مردان نمی‌باشد، بلکه در مورد زنان نیز می‌باشد زنی که برای او فحشائی زینت داده می‌شود و آن را برای ترس از الله ترک می‌کند. آن زن در روز قیامت در سایه‌ی عرش [الله] بسیار رحمت کننده قرار می‌گیرد.

زنی مزاحم مردی از صالحان شد. نفس آن شخص وی را وسوسه نمود تا آن عمل زشت را انجام دهد، سپس توبه نماید. در جلوی وی آتشدانی وجود داشت و فتیله‌ی آن روشن بود.

گفت: ای نفس دستت را بر روی آن شعله بگذار، اگر توانستی حرارت این آتش را تحمل کنی. از آنچه می‌خواهی تو را مکانت می‌دهم. سپس انگشتش را بر روی شعله‌ی آتش قرار داد. از گرمای آتش مضطرب گردید. و دستش را کشید و گفت: ای نفس تو نمی‌توانی این آتش را تحمل کنی که هفتاد برابر از آتش جهنم، ضعیف‌تر است. پس چگونه عذاب الله را تحمل می‌کنی!!

بله...

فکم ذی معاص نال منهن لذه و مات فخلاها و ذاق الدواهی

چه بسیار گناهکارانی هستند که لذت بردن آنها تمام می‌شود. و در حالتی می‌میرند که آن [لذت] را از دست می‌دهد و سختی آن را می‌چشد  
 تصرف لذات المعاصی و تنقضی و تبقی تباعات المعاصی کما هیا  
 لذتهای گناهان تمام می‌شود و به پایان می‌رسد. و نتایج گناهان، همان  
 گونه که مهیا شده است، باقی می‌ماند.

فیا سواتا والله راء و سامع لعبد بعین الله یغشی المعاصیا  
 در آن بدبختی وجود دارد و الله بیننده و شنونده است. از بنده‌ای که الله  
 با چمشش به گناهان [او] احاطه دارد.

کسی که چیزی را برای الله تعالی ترک کند، الله تعالی در عوض آن  
 چیزی بهتر را به وی می‌دهد.

دمشقی در کتابش «مطالع البدور» بیان می‌دارد درباره‌ی امیر قاهره شجاع  
 الدین الشَّرَزَی گفته است:

من نزد مردی بزرگ بودم. او شیخی بزرگ و گندمگون بود. فرزندان  
 وی سفید بودند و از او درباره‌ی آنها سوال نمودیم و گفت: مادر آنان  
 اروپایی است، ولی دارای قصه‌ای می‌باشد. از وی درباره‌ی آن قصه  
 پرسیدیم و گفت:

به شام رفتم در حالی که جوان بودم. هنگام جشن مسیحیان مغازه‌ای  
 اجاره نمودم و در آن کتان می‌فروختم. هنگامی که در مغازه‌ام بودم، زنی  
 اروپایی که همسر یکی از رهبران مسیحیت بود نزد من آمد. زیبایی او،  
 مرا جادو نمود. به او چیزی فروختم و درباره‌ی قیمت با او چانه زدم.

سپس رفت. بعد از چند روزی برگشت و دوباره به او چیزی فروختم و  
 با او صحبت نمودم. شروع کرد به رفت و آمد با من و من به وی تبسم  
 زدم و دانستم که عاشق وی شده‌ام.

وقتی امر من بالا گرفت به پیرزنی که همراه وی بود، گفتم:

نفس من به این زن تعلق پیدا کرده است، چگونه می توانم به سوی وی راهی برگزینم؟

گفت: این همسر فلان رهبر است و اگر صحبتی که بین ما شد را بفهمد هر سه ی ما را می کشد.

ادامه یافت تا این که پنجاه دینار از من طلب نمود تا او را به خانه ی من بیاورد.

کوشش نمودم تا پنجاه دینار جمع کردم و آن را به وی دادم. در آن شب منتظر وی شدم وقتی آمد خوردم و نوشیدیم.

وقتی قسمتی از شب گذشت به خودم گفتم: آیا از الله شرم نمی کنی؟ تو گریبی هستی و در پیشگاه الله تعالی می باشی و از الله در همراه بودن با یک مسیحی نافرمانی می کنی!!

چشمانم رو به آسمان رفت و گفتم: یا الله! من تو را گواه می گیرم که درباره ی این مسیحی عفاف پیشه کنم و این روی حیایی از تو و ترسی از مجازات می باشد.

سپس از آن حالت به فراشی دیگر رفتم. وقتی آن زن مسیحی آن را دید، ایستاد و به آن غضب نموده و برگشت. صبح که شد. به سوی مغازه ام برگشتم. در هنگام نیمروز آن زن خشمگین از نزد من عبور کرد و قسم به الله صورتش مانند ماه بود.

وقتی وی را دیدم. به خودم گفتم: تو کیستی که از این زیبایی عفت پیشه می کنی؟ تو ابوبکر یا عمر هستی یا تو جنید عابد. یا حسن زاهد هستی.

در حسرت وی باقی ماندم. وقتی از کنارم گذشت. به آن پیر زن رسیدم و گفتم: شب او گفت: به حق مسیح نمی آید مگر با صد دینار. گفتم: باشد.

کوشش کردم تا آن مال را جمع نمودم. و به او عطا کردم. وقتی شب رسید. در خانه منتظر وی شدم. آمد. مانند ماهی بود که مرا بوسه می زد. وقتی نشست، ترس از الله متعال وجودم را گرفت. چگونه او را با ارتباط با یک مسیحی کافر، نافرمانی کنم؟ از ترس الله وی را ترک نمودم صبح به مغازه ام رفتم و قلبم به وی مشغول بود. وقت نیمروز آن زن از کنارم گذشت و عصبانی بود.

وقتی او را دیدم خودم را برای آن که وی را ترک کرده بودم، سرزنش نمودم. در حسرت وی باقی ماندم و از پیرزن خواستم که گفت: به آن دست نمی بایی مگر با پانصد دینار یا در غیر این صورت دردمندانه میمیری.

گفتم: باشد. قصد نمودم تا مغازه ام را بفروشم و کالاهایم را و به او پانصد دینار دادم.

من آن چنان بودم. هنگامی که ندا دهنده ی مسیحیان در بازار ندا می داد و می گفت:

ای گروه مسلمانان صلحی که بین ما و شما وجود داشت به پایان رسید. یک هفته به تاجران مسلمان فرصت داده می شود.

بقیه ی کالاهای خود را جمع نمودم و از شام بیرون آمدم و در قلبم حسرت آنچه در آنجا بود را داشتم. سپس شروع به تجارت جاریه نمودم تا چه بسا آنچه از عشق در قلبم است از آن خارج شود.

این چنین بود که سه سال بر من گذشت. سپس واقعه ی حطین اتفاق افتاد. و مسلمانان سرزمین ساحل را پس گرفتند.

از من برای پادشاه ناصر، جاریه ای خواستند و نزد من جاریه ی زیبایی وجود داشت آن را به صد دینار به من فروختند.

نود دینار به من دادند و ده دینار باقی گذاشتم. پادشاه به من گفت:



به خانه‌ی من بیا که در آن زنان اروپایی وجود دارند. هر کدام از آنها را خواستی به جای آن ده دینار باقی مانده، برای خودت انتخاب کن. وقتی درب خانه برایم باز شد. دوست اروپایی خودم را دیدم. و آن را گرفتم.

وقتی به خانه‌ام رسیدیم به او گفتم: آیا مرا می‌شناسی؟! گفت: خیر گفتم: من دوست تو هستم که تاجر بودم. کسی که از او صد و پنجاه دینار گرفتی و به من گفتی: شاد نمی‌شوی مگر آن که پانصد دینار [به من بدهی]. ولی حالا با ده دینار صاحب تو شده‌ام.

آن زن گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله.

اسلام آورد و اسلامش نیکو شد و من نیز با وی ازدواج کردم در اینجا ماند تا آن که مادرش صندوقی برای ما فرستاد. وقتی آن را باز کردیم دیدم که در آن دو بسته‌ای که من به وی داده بودم وجود داشت. در اولی پنجاه دینار و در دیگری صد دینار بود و در آن لباسی بود که من او را در آن دیده بودم او مادر بچه‌هایم است و او کسی است که برای شما، شام می‌پزد.

بله. کسی که چیزی را برای الله متعال ترک کند. الله تعالی، بهتر از آن را برایش، جایگزین می‌فرماید این داستانی بود از اهل عفت.

این افراد برای عفتشان سببهایی وجود دارد:

بزرگترین آن بزرگداشت [الله] مسلط است و بدانیم که او در آشکار و نهان ما را می‌بیند و ترس از الله تعالی. و او کسی است که توان، گوش و چشم را به ما عطا فرموده است.

بنده از مردم مخفی می‌دارد، ولی چگونه می‌تواند از الله پنهان نماید؟ در حالی که او همواره، با وی همراه است.

زن عفیف پوشش خود را ترک نمی‌کند و ناموشش را کثیف نمی‌کند. حتی اگر باعث پایان یافتن زندگی‌اش شود خطاب در کتابش «عدالۃ السماء» ذکر می‌کند:

نزدیک چهل سال او در بغداد بود. مردی که قصابی می‌کرد و گوشت می‌فروخت قبل از فجر به مغازه‌اش می‌رفت و گوسفند ذبح می‌نمود. سپس به خانه‌اش باز می‌گشت و بعد از طلوع مغازه‌اش را باز می‌کرد و گوشت می‌فروخت

در یکی از شبها که گوسفند ذبح می‌نمود، در تاریکی شب به خانه‌اش بازگشت و لباسش آغشته به خون بود. در راه صدای فریادی را از کوچه‌ی تاریکی شنید، به سرعت به سوی آن متوجه شد. ناگهان جسد مردی بر زمین افتاد که دارای چندین زخم بود. خون از وی جاری بود و چاقویی در بدنش فرو رفته بود.

چاقو را بیرون آورد، مرد را حمل نموده و به او کمک نمود و خون وی بر لباسش می‌ریخت. ولی آن مرد در جلویش مُرد...

مردم جمع شدند، وقتی چاقو را در دستش دیدند و خونی که بر لباسش بود آن مرد ترسید. او را به قتل متهم کردند، سپس برای آن قتل [سی که انجام نداده بود]، بر وی حکم نمودند.

وقتی در مکان قصاص قرار گرفت و مطمئن شد که می‌میرد، برای مردم فریاد بر آورده و گفت:

ای انسانها! قسم به الله من آن مرد را نکشتم، ولی شخص دیگری را کشتم. بیست سال قبل و حالا بر من قصاص صورت می‌پذیرد. سپس گفت:

بیست سال پیش جوانی بودم. کار من این بود که با قایق مردم را از مسیر رودخانه، انتقال می‌دادم.

## عشق و اعترافات عاشق/131

در یک روز دختری جوان و ثروتمند همراه مادرش نزد من آمدند و آنان را انتقال دادم. سپس در روزی دیگر آمد و او را در قایم نشاندم. مدتی این چنین گذشت تا این که قلبم به آن دختر تعلق پیدا کرد. او نیز به من تعلق پیدا نمود.

از پدرش وی را خواستگاری نمودم، ولی به خاطر فقرم با آن مخالفت کرد. سپس از من جدا شد و دیگر او و مادرش را ندیدم.

قلبم در گرفتاری به آن دختر باقی ماند بعد از دو یا سه سال. در قایم بودم و منتظر مسافر بودم. زنی همراه کودکش آمد و طلب نمود تا او را به آن طرف رودخانه ببرم. وقتی سوار شد و به وسط رودخانه رسیدیم به او نگاه کردم. این همان دوست قبلی من بود، کسی که پدرش ما را از همدیگر جدا نمود.

به علت دیدارمان خوشحال شد و آنچه در قبل بر ما گذشته بود را یادآوری کرد. عشق و عشق بازی، ولی با ادبانه صحبت می نمود و به من گفت که ازدواج کرده است و این بچه، فرزند وی می باشد. شیطان آن اتفاق را برایش زینت داد و به وی نزدیک شدم. فریاد برآورد. و مرا به یاد الله تعالی انداخت...

ولی توجه ای به وی ننمودم و تا آنجا که می توانست، سعی کرد تا مرا از خود دور کند و فرزندش جلوی من فریاد می کشید.

وقتی این گونه دیدم، بچه را گرفتم آن را نزدیک آب نمودم و گفتم، اگر مرا از خودت بهرمنند نکنی او را غرق می کنم. گریه کرد و توسل نمود. ولی من به وی توجهی نکردم.

سر بچه را در آب می نمودم و وقتی نزدیک بود تا هلاک شود، او را بیرون می آوردم آن زن به من نگاه می کرد و گریه می نمود و به من متوسل می شد، ولی با این وجود خواسته ی مرا نمی پذیرفت. سر بچه را

در آب نمودم. خفگی بر بچه شدت یافت و آن زن نگاه می‌کرد و چشمانش را می‌پوشاند و بچه دست و پا می‌زد تا آن که قدرتش به پایان رسید و از حرکت افتاد. او را بیرون آوردم و متوجه شدم که او مرده است. جسد او را در آب انداختم.

سپس آن زن بچه را بوسید و با تمام قدرت مرا پس می‌زد و از شدت گریه پاره پاره می‌شد.

با مویش او را کشیده. و از آب بیرون آوردم و سرش را در آب کردم و آن را خارج نمودم، ولی با این وجود، تن به فحشاء نمی‌داد.

وقتی دستانم خسته شد سر او را در آب می‌کردم و این کار را ادامه دادم تا این که از حرکت افتاد. و مُرد. و او را در آب انداختم. سپس برگشتم.

هیچ کس متوجه‌ی جرم من نشد و سبحان است الله که مهلت می‌دهد و کسی [در حدی نیست که] به او مهلت دهد.

مردم از شنیدن داستانش به گریه افتادند سپس سرش را قطع نمودند، ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ [ابراهیم: 42] (و هرگز

نپندار که الله از آنچه ستمگران انجام می‌دهند، غافل است).

در حال این زن با عفاف باید تأمل صورت گیرد. کسی که فرزندش در جلویش به قتل رسید و خود نیز مُرد، ولی به هتک حرمت ناموس راضی نشد.

این عفت کجاست در دختران امروزی. در بین آنها کسی است که با ارتباطات تلفنی، باعث بی‌ناموسی می‌گردد. یا این کار را با دادن هدیه‌ای شیطانی انجام می‌دهد. توسط شیرین زبانی او کسی فاسق می‌گردد یا گرفتار شبهه‌ای که شخصی منافق وارد می‌کند، می‌شود.

سپس رغبت داشتن به سرای دیگر است که در آن بهرمندی بسیار بزرگ وجود دارد.

فکر نمودن به حوریان زیبا در سرزمینی که فنا پذیر نیست. کسی که چیزی را که الله تعالی حرام نموده است، اگر در این دنیا از آن دوری نکند، در آخرت از آن بی نصیب می‌گردد. پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ يَلْبَسُ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا فَلَا يُكْسَاهُ فِي الْآخِرَةِ... مَنْ شَرِبَ الْحَمْرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَشْرَبْهَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا أَنْ يُتُوبَ» (مردی که در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت به آن پوشانده نمی‌شود. کسی که در دنیا شراب بنوشد، در آخرت آن را نمی‌نوشد، مگر آن که [قبل از مرگ، در دنیا] توبه نماید). برای بنده لذتهای حرام دنیا با لذتهای دائمی آخرت یکجا جمع نمی‌شود.

لذت نوشیدن شراب و پوشیدن لباس ابریشم و استفاده از آنچه الله حرام نموده است از زنان و دختران، در دنیا ترس ایجاد می‌کند که شخص در آخرت از آن بی نصیب گردد.

کسی که نفسش به بهشت و آنچه الله تعالی در آن آماده نموده است، متعلق شود، کالای دنیا برایش خوار می‌شود.

این چنین است کسی که نفسش به بهشت و آنچه از زیاد بودن زیبایی و جمال در آن است، اشتیاق دارد. ناموسش را به دنیا نمی‌فروشد. زیبایی و جمال زنان مؤمن، در بهشت به حد کمال می‌رسد.

زن مؤمن در بهشت کاملترین و زیباترین می‌باشد. بله. الله تعالی چه توصیف زیبایی از حور العین بیان فرموده است. آن زنان مؤمن کسانی هستند که با عبادت شب زنده‌داری کرده و روز را روزه می‌گیرند.

چه با برکت است جمال تو و زیباییات و منزلتت. تو کسی هستی که خلوت با پروردگارت در شب طولانی شده و الله نجوای تو را شنیده و دعایت را مستجاب می‌نماید.

چه بسیار است، لذاتی که برای الله آنان را ترک نمودی و از آن شهوتها دور شدی.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: 72] (الله به مردان و زنان مؤمن باغهایی را که در آن نهرها جاریست وعده می‌دهد و در آن جاودان خواهند بود و [همچنین] مسکنهای پاکی در بهشت عدن. و خوشنودی الله بالاتر از آن است، آن پیروزی بزرگی می‌باشد).

نفست را به آن زیبایی که در آخرت وجود دارد، وابسته بگردان و بشنوید. خصوصیات عروسه‌های بهشت، سپس خودت انتخاب کن! ای برادر عارف

حور حسان قد کملن خلائقنا ومحاسنا من أجمل النسوان  
حوریان نیکو که از نظر خلقت و زیبایی کامل شده‌اند و از زیباترین  
زنان می‌باشند

کملت خلائقها وأكمل حسنها كالبدر ليل الست بعد ثمان  
آفرینش آن کامل شده است و زیبایی او به کمال رسیده است و به مانند  
ماه شب چهارده می‌باشند.

والشمس تجري في محاسن وجهها والليل تحت ذوائب الأغصان  
و خورشید در زیبایی صورت او سیر می‌کند و شب زیر گیسوی او که  
به مانند شاخه‌های [آویزان] درخت هستند، می‌باشد

حمر الخدود ثغورهن لآلاً سود العيون فواتر الأجفان  
گونه‌ها قرمز هستند [و] دندانهای پیشین آنها به مانند مروارید [و]  
سیاهی چشمان، شمشیری برنده هستند.

والبرق يبدو حين يبسم ثغرها فيضيء سقف القصر بالجدران

و روشنایی وقتی ایجاد می‌گردد که با تبسم او دندانهایش آشکار می‌شود و سقف و دیوار قصر در نتیجه‌ی آن روشن می‌گردد.

ولقد روينا أن برقاً ساطعاً يبدو فيسأل عنه من بجنان  
روایت کرده‌ایم که برقی گسترده انتشار یافت و درباره‌ی آن از کسانی که در بهشت بودند، سوال کردند.

فيقال هذا ضوء ثغر ضاحك في الجنة العليا كما تريان  
و گفته شد: این روشنایی دندان پیشینی است که بر اثر خندیدن ایجاد شده است و این عمل در بهشتی که در بالاترین مکان است اتفاق افتاده است؛ همان گونه که خواهید دید.

لله لائم ذلك الثغر الذي في لثمة إدراك كل أمان  
قسم به الله، آن دندانهای پیشین که در دهان او می‌باشد، با بوسه زدنش، هر آرامشی از آن قابل درک است.

ابی دنیا و خطیب در تاریخش روایت کرده‌اند: از یزید رقاشی که گفت: به من رسید که نوری در بهشت انتشار یافت، کسی در آن [بهشت] نبود، مگر آن که آن نور به وی رسید، گفته شد: این چیست؟ گفتند: حوری هنگام نگاه کردن به صورت همسرش خندید.

این زیبایی دندانش است و آن شیرینی تبسمش می‌باشد.  
والمعصمان... فإن تشأ شبههما بسبيكتين عليهما كفان  
و مچ دست که اگر بخواهی چیزی را شبیه آن دو بدانی. به مانند دو تکه نقره هستند که بر آنها پارچه‌ای وجود دارد

كالزبد لينا في نعومة ملمس أصداف در دورت بوزان  
به مانند تکه نقره‌ای که نرمی آن مثال زدنی است. صدفهای مرواریدی می‌باشند که دوتایی آن [مروارید] را پوشانده‌اند.

لا الحيض يغشاه ولا بول ولا شيء من الآفات في النسوان

حیض نمی‌شود و ادراری ندارد و هیچ ایرادی که در زنان وجود دارد در او موجود نیست.

وإذا یجامعها تعود کما أتت بکرا بغير دم ولا نقصان  
و اگر با او جماع نمایی به مانند اولش باکره می‌شود، بدون آن که  
خونریزی وجود داشته باشد یا کم کاستی [در آن باشد].  
أقدامها من فضة قد رکبت من فوقها ساقان ملتفان  
قسمت پایین پاهای او از نقره است و بالای آنها دو ساق در هم پیچیده  
وجود دارد

والریح مسک والجسوم نواعم واللون کالیاقوت والمرجان  
و بوی آن به مانند عطر است و بدنهای آنها نیکوست و رنگ [آنها] به  
مانند یاقوت و مرجان می‌باشد  
وکلامها یسبی العقول بنغمه زادت علی الأوتار والعیدان  
و سخن او عقلها را با آوازی می‌رباید [و] بر شادی و خوشبویی  
می‌افزاید.

بکر فلم يأخذ بکارتها سوی المحبوب من انس ولا من جان.  
دست نخورده می‌باشد و کسی از انسانها و جنها از او استفاده نکرده  
است.

یعطی المجمع قوة المائه التي اجتمعت لأقوی واحد الانسان.  
برای جماع کردن قدرت صد انسان قوی در یک شخص ایجاد می‌گردد.  
وأعفهم فی هذه الدنيا هو الأقوی هناك لزهده فی الفانی.  
این قدرت زیاد در آنجا، برای پارسایی و زهدی است که در این دنیای  
فانی وجود دارد.

فاجمع قواک لما هناک وغمض العینین واصبر ساعة لزمان.



تمام قدرتت را برای آنچه در آنجا است به کار بگیر و دو چشمت را کوتاه کن و زمانی کوتاه صبر نما!

ما هاهنا والله ما يسوى قلا      مه ظفر واحده تری بجنان  
قسم به الله هر آنچه در اینجا وجود دارد به مانند تراش ناخن یکی از آنها است که در بهشت بینی.

لا تؤثر الأدنى على الأعلى فان      تفعل رجعت بذلة وهوان  
پایین تر را به جای بالاتر انتخاب نکن و اگر این گونه رفتار نمایی با خواری و ذلت [به آخرت] باز خواهی گشت....

وإذا بدت فى حلة من لبسها      وتمايلت كتمايل النشوان  
و چنانچه قسمتی از لباسی که پوشیده است، آشکار گردد، به مانند تلوتلو خوردن شخص مست، تلوتلو می خوری.

تهتز كالغصن الرطيب وحمله      ورد وتفاح على رمان  
به مانند شاخه‌ی تر [درختی] تکان می خورد و برداشتنش به مانند شکوفه و سیبب است که بر روی انار می باشند.

وتبخترت فى مشيها ويحق ذا      ك لمثلها فى جنه الحيوان  
با خرامان راه رفتن او و محقق گردیدن آن به مانند باغی تر و تازه و زنده می باشد.

ووصائف من خلفها وأمامها      وعلى شمائلها وعن أيمن  
و توصیف پشت سرش و جلویش و سمت چپش و سمت راست کالبدر ليله تمه قد حف فى      غسق الدجى بكواكب الميزان  
به مانند ماه شبی است که تاریکی است که در تاریکی آن ستاره‌های خوشه‌ی میزان می باشند.

فلسانه وفؤاده والطرف فى      دهش وإعجاب وفى سبحان

و زبان او و دل او و گوشه‌ی نگاهش، باعث حیرانی و تعجیبی است که همانی وفای به عهد [الله] سبحان می‌باشد.

فالقلب قبل زفافها فی عرسه      والعرس إثر العرس متصلان  
 قلب قبل از نزدیکی با وی در حیرت آن است و حیرتی بعد از حیرت  
 دیگر وجود دارد.

حتى إذا ما واجهته تقابلا      أرایت إذ يتقابل القمران  
 تا آن که وقتی به او روی می‌کند، یکدیگر را می‌بوسند، آیا ندیده‌ای که  
 دو ماه یکدیگر را بوسه زنند؟

فسل المتيّم هل يحل الصبر عن      ضم وتقبيل وعن فلتان  
 از شخص کامل بپرس! آیا صبر بر نزدیک شدن و بوسه زدن و دختران  
 جوان نیکو می‌باشد؟

وسل المتيّم أين خلف صبره      فی آی واد أم بأی مکان  
 و از شخص کامل بپرس! در پس صبرش چه خواهد بود و در کدام  
 سرزمین و در کدام مکان خواهد بود؟

وسل المتيّم كيف عيشته إذا      وهما علی فرشيها خلوان  
 و از شخص کامل بپرس! زندگی او چگونه خواهد بود، چنانچه در  
 رختخواب خود خلوت کنند.

وسل المتيّم كيف مجلسه مع المحبوب فی روح وفي ريحان  
 و از شخص کامل بپرس! همنشینی او با محبوبش در رحمت و ريحان  
 چگونه خواهد بود.

وتدور كاسات الرحيق عليهما      بأكف أقمار من الولدان  
 جامهای شراب به دور آنها می‌چرخد و در دست بچه‌هایی است که به  
 مانند ماه می‌باشند.

يتنازعان الكأس هذا مرّة      والخود اخري ثم يتكئان

از این نوشیدنی تلخ اینجا جدا می‌شوند و با زن زیبا و لاغر اندامی خواهند بود و [به بالشها] تکیه می‌زنند.

فیضمها وتضمه رأیت معشوقین بعد البعد يلتقیان.

آن مرد به آن زن می‌پیوندد و آن زن به آن مرد می‌پیوندد، آیا عاشقان را بعد از آن که از هم دور می‌باشند و یکدیگر را بعد از آن دوری ملاقات می‌کنند، ندیده‌ای؟

غاب الرقیب وغاب کل منکد وهما بثوب الوصل مشتملان  
کسی که زیر نظر دارد غایب است و هر بی‌ارزشی غایب است و آن دو به لباس وصل مشغول هستند.

أتراهما ضجرین من ذا العیش لا وحیاء ربک ما هما ضجران  
آیا آن دو را از این گونه زندگی کردن، دل‌تنگ می‌یابی، نه بلکه زندگی که پروردگارت [در آنجا] می‌دهد در آن دل‌تنگی وجود ندارد  
کسی از آن دو به شخص سومی تمایل ندارد:

ویزید کل منهما حبا لصا حبه جدیدا سائر الأزمان  
هر کدام از آن دو محبت پنهانی‌اش زیاد می‌شود و دوست داشتن او امری جدید است که در دیگر زمانها وجود نداشته است.

ووصاله یکسوه حبا بعده متسلسلا لا ینتهی بزمان  
و وقتی وصل صورت می‌گیرد، دوست داشتن او را بعد از آن، به صورت لباسی می‌پوشاند و دائماً ادامه یافته و هیچ وقت به انتها نمی‌رسد.

فالوصل محفوف بحب سابق وبلاحق وکلاهما صنوان  
وصل پوشیده با دوست داشتن قبلی است و به ملحق شدن وابسته است و هر دوی آنها در کنار یکدیگر خواهند بود.

قسم به الله این نعمتی حقیقی است، اما نعمت دنیا و کالای آن. هر چقدر که طول بکشد، تمام شدنی است.

تفنی اللذآة ممن نال صفوتها من الحرام وبقی الذل والعار  
برای کسی که حرام آن را برگزیده باشد، لذتهای آن فنا شدنی است و  
خواری و ننگ باقی می ماند.

تبقی عواقب سوء فی مغبتها لا خیر فی لذة من بعدها النار  
مجازات سخت در انتهای آن وجود دارد، خیری در لذتی که بعد از آن  
آتش جهنم است، وجود ندارد.

الله تعالی می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ \* ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا  
يُوعَدُونَ \* مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ \* وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا لَهَا  
مُنْذُرُونَ \* ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ [الشعراء: 205-209] (بگو ببینم، اگر  
ما سالهای دیگری آنان را بهره مند سازیم \* بعد از آن عذابی که به آنها  
وعده داده ایم به سراغشان می آید \* و آنچه از آن [از دنیا] بهره مند  
شده اند، آنان را بی نیاز نمی گرداند \* ما هیچ دیاری را هلاک ننمودیم،  
مگر آن که برای آنها، انذار کننده و ترساننده ای [فرستادیم] \* تا متذکر  
شوند، ما هرگز ستم پیشه نبودیم). این نوع اول از عاشقان است. کسانی  
که کسی از آنها به جنس مخالف خود، تعلق پیدا می کند...

اما نوع دوم از عاشقان، همان چیزی است که از فطرت دست نخورده  
دور بوده و جوانی عاشق جوانی از جنس خود می شود.

آنان دارای بزرگترین انحراف و بیشترین گمراهی هستند.  
الله ﷻ آنان را در قرآن یادآور می شود... وقتی که لوط علیه السلام بر آنان فریاد  
کشیده و می گوید: ﴿تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾  
[الاعراف: 80] (آیا به فحشائی مرتکب می شوید که در هیچ یک از  
عالمیان قبل از شما وجود نداشته است)...

وقتی این فحشاء واقع می شود، نزدیک است که زمین به لرزه بیافتد و  
کوه ها از جای خود حرکت نمایند.

الله ﷻ بر هیچ امتی مانند، قوم لوط عذاب فرود نیاورد. چشمان آنان را کور نمود. صورتهایشان را سیاه نمود و به جبرئیل عليه السلام امر فرمود تا سرزمین آنها را از ریشه بکند، سپس آن را زیر و رو کند. سپس زمین را برای آنها شکافت. سپس بر آنها بارانی از سنگ فرو فرستاد.

الله ﷻ می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ﴾ [هود:82] (هنگامی که [زمان] فرمان ما فرا رسید، آنان را زیر و رو نمودیم و بر آنها از گلی که به سنگ تبدیل شده بود، بارانی فرستادیم).

آنان را نشانه‌ای برای جهانیان قرار داد و پندی برای پرهیزکاران و عقوبتی برای مجرمان. همانا در آن نشانه‌هایی برای هوشیاران وجود دارد.. آنان را فریب خورده و در حالی که خواب بودند [به عذاب] دچار نمودیم. آنچه انجام می دادند آنها را از آن بی نیاز نکرد.

بله...

لذتها رفت. حسرتها باقی ماند و شهوات به پایان رسید. اندکی بهره‌مند شدند. زمانی طولانی عذاب شدند و عذابی دردناک عاقبت آنها شد.

پشیمان گشتند، ولی قسم به الله پشیمانی در این حالت سودی ندارد و خون گریه نمودند.

اگر آنها را در حالتی بینی که آتش صورتهایشان را بریان می کند. و از دهان و بینی شان خارج می شود.

آنان بین طبقه‌های آتش جهنم کاسه‌های بسیار داغ را می نوشند. در حالی که بر صورتهایشان می افتند به آنها گفته می شود: بچشید آنچه را کسب نمودید.

﴿اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الطور:16] (به آتش وارد شوید و توسط آن بسوزید! اگر صبر کنید و یا صبر نکنید، فرقی به حال شما ندارد، زیرا فقط برای آنچه انجام می دادید، مجازات می شوید).

و آن از ستمگران دور نمی باشد. بله. این است احوال فاسقان. برخی از جوانان از کنار آن به آسودگی رد می شوند و حتی گاهی این گونه یافت می شوند که از این امر پشتیبانی می کنند. چه بسیارند جوانانی که حماقت در حرکات و خنده های آنها نمایان شده. همچنین در روش سخن گفتن و طریقه ی راه رفتن. اضافه بر آن لباسهای تنگ و باریک پوشیده. و از عطرها ی متنوعی استفاده نموده و علاقه ی زیاد به آشکار نمودن و گذاشتن کاکل بر سر دارند.

گاهی در جلوی بعضی مدارس و در خیابانها می بینیم. برای چه این جوان این گونه رفتار می کند.

أيا ناكح الذکران تهنيكم البشري فيوم معاد الناس إن لكم أجرا  
ای کسانی که با مردان نزدیکی می کنید! به شما بشارت و مبارک باد می دهم، در روز بازگشت مردم برای شما اجری خواهد بود.

كلوا واشربوا وازنو ولوطوا واكثرو فان لكم زفا الی ناره الكبری  
بخورید و بیاشامید و زنا کنید و لواط نمایید و زیاده روی کنید! برای شما مبارک بادی در آتش بزرگ او (الله تعالی) خواهد بود.

فاخوانكم قد مهدوا الدار قبلکم وقالوا الینا عجلوا لكم البشري  
برادران شما قبل از شما آن سرزمین را برای شما مهیا نموده اند، و می گویند: به سوی ما بشتابید که برای شما بشارت وجود دارد.

وها نحن أسلاف لكم فی انتظارکم سیجمعنا الجبار فی ناره الكبری

و ما نفرات قبلی شما هستیم که در انتظار شما می‌باشیم، [الله] بسیار مسلط ما را در آتش بزرگش یکجا جمع می‌نماید

ولا تحسبوا أن الذین نکحتموا یغیبون عنکم بل ترونهم جمری و نپندارید که کسانی که با آنها نزدیکی نموده‌اید، نزد شما غایب می‌باشند، بلکه آنان را در آتش خواهید دید.

و یلعن کلّ منهم لخلیله ویشقی به المحزون فی الکرة الاخری و هر کدام از آنها دوستش را لعنت خواهد نمود و در [زندگی] دیگر توسط آن بدبخت و غمگین خواهد بود.

یعدب کل منهم بشریکه کما اشترکا فی لذة توجب الوزری هر کدام از آنها با شریکش عذاب می‌شود، همان گونه که در لذتی که باری [بر دوش آنها قرار داده است] اشتراک داشته‌اند.

ترمذی آورده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي عَمَلُ قَوْمِ لُوطٍ» (بیشترین چیزی که از آن برای امت خودم می‌ترسم، عمل قوم لوط است).

ابن حبان به طور صحیح روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَمِلَ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ. لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَمِلَ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ... لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَمِلَ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ» (الله لعنت کند کسی که عمل قوم لوط را انجام دهد... الله لعنت کند کسی که عمل قوم لوط را انجام دهد).

به طور صحیح در مسند أحمد آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ ، فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ ، وَالْمَفْعُولَ بِهِ» (اگر کسی را یافتید که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد، فاعل و مفعول را بکشید).

صحابه ﷺ لواط کار را با آتش می‌سوزاندند.

ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: لواط کار اگر بدون توبه بمیرد، در قبر تبدیل به خوک می شود. کسی که بر نفسش ظلم زیادی نماید و در قسمتی از این عمل وارد شود، باید به سوی توبه و طلب آمرزش بشتابد و به سوی [پروردگار] پُر عزت و بسیار آمرزنده شتاب کند.

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: 53] (بگو: ای بندگان من که به خودتان ظلم نموده‌اید از رحمت الله نا امید نشوید [و به سوی او توبه نمایید]).

در صحیحین از پیامبر ﷺ آمده است که فرمود: «لَلَّهِ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مِنْزِلًا وَبِهِ مَهْلِكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشِرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعْ إِلَيَّ مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ وَطَعَامُهُ وَشِرَابُهُ وَزَادَهُ فَأَخَذَهَا ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ! أَخْطَأُ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ» (الله از توبه‌ی بنده‌اش بیشتر از فردی خوشحال می شود که در جای خطرناکی منزل گرفته و مرکب، آب و غذا، همراهش می باشد. آنگاه، سرش را بر زمین می گذارد و لحظاتی می خوابد و بیدار می شود. می بیند که مرکبش رفته است. پس گرما و تشنگی بر وی غلبه می کند. در این وقت، با خود می گوید: بر می - گردم و سرجایم می مانم. پس از برگشتن، باز هم لحظاتی به خواب می - رود. سپس بیدار می شود و سرش را بلند می کند. ناگهان، مرکب، نوشیدنی و توشه‌اش را در کنار خود می بیند، آن را گرفته و می گوید: یا الله تو بنده‌ی من هستی و من پروردگار تو هستم، از شدت خوشحالی خطا می کند).

توبه امری آسان است. کسی که به فحشائی گرفتار می شود، لازم نیست تا خود را معرفی کند. تا حد بر وی صورت پذیرد، بلکه در خلوت خود



## عشق و اعترافات عاشق/145

و پروردگارش توبه نماید و با پوشش پروردگارش، خود را [از دیگران] پنهان دارد.

اگر دختری جوان باشد و از او تصویر و فیلم ضبط شده باشد و توسط آن تهدید شود، این امر او را از توبه باز نمی‌دارد. بلکه می‌تواند به اهل علم و دین اعتماد کند و از تهدید و وعید دادن نترسد. حتی اگر امر افتضاحی را انجام دهد. زیرا رسوایی دنیا آسانتر از رسوایی آخرت است. این انواع محبت است. و فراموش نمی‌کنیم گروهی از محبان هستند که نفسهای آنها از محبت مخلوق به سوی... محبت خالق جل جلاله تعلق می‌یابد. پروردگارش آنان را دوست داشته و آنان نیز وی را دوست می‌دارند.

پروردگارش از خانواده، اموال و جانهایشان نزد آنها دوست داشتنی‌تر است. در سحرها ستایش آنها از پروردگارش طول می‌کشد. و در روز از ترسش گریه می‌کنند. مشتاقند تا او را با چشم سر ببینند و از شدت عظمتش قلبهای آنان پاره پاره می‌شود.

فلیتک تحلو والحیاء مریره و لیتک ترضی والانام غضاب  
چه خوب است به تو شیرینی برسد، در حالی که زندگی تلخ است و  
چه خوب است که تو راضی خواهی شد، در حالی که مردم خشمگین  
خواهند بود.

ولیت الذی بینی و بینک عامر و بینی و بین العالمین خراب  
و چه خوب است آن کسی که بین من (الله تعالی) و بین تو آباد می‌باشد  
و این در حالی است که بین من (الله تعالی) و بین جهانیان خراب است.  
إذا صح منک الودّ فالکل هین وکل الذی فوق التراب تراب  
اگر دوست داشتن تو درست باشد، هر چیزی آسان می‌شود و هر آنچه  
بالای خاک است، خاک می‌باشد.

چگونه قلبها به کسی تعلق نگیرد که با نعمتهایش به آنها زندگی بخشیده است و با گرمش به آنها خوراکی و نوشیدنی داده است. بیماری و شفاییش در دست اوست و مرگش در قضاء و قدر اوست.

آن افراد صالح شهوت دارند بله. شهوت دارند در آنها غریزه وجود دارد، ولی از گناهان جدا شده و دور می‌شوند. محمد بن سیرین گفته است: زنی را در خواب و بیداری ندیدم، که زیبایی او مرا متوجه خود کند، مگر أم عبدالله، یاد می‌کنم که این کار برای من حلال نیست، به همین دلیل چشمم را از وی بر می‌گردانم.

از آن گروه باش! رستگار می‌شوی... دنیا زمان کوتاهی است، پس آن را در اطاعت [از الله] بگذران!

در خاتمه... ای عاشقان...

درمان این بیماری چیست؟

درمان، آسان و امکان پذیر است، ولی احتیاج به اراده و مداومت دارد. اولین درمان: این را بدان که در نگاه کردن، حق انتخابی نداری. بله هیچ حق انتخابی ندار.. [این که بگویی:] نگاه کنم یا نگاه نکنم.. بلکه بر تو واجب است که به سرعت نگاهت را برگردانی. الله از چشمانی که خیانت می‌کنند و آنچه در درون پنهان می‌کنند، آگاه است و نگاه کردن، دربی از درهای آتش جهنم می‌باشد

دوم: مجاهدت با نفس برای ترک این عمل حرام و منع نفس از فکر کردن درباره‌ی آن و بیاد آوردن چیزی را که به خاطر این معشوق، خشمگین می‌کند [که همان آتش جهنم است]... [راه علاج است].

عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفته است: اگر [محاسن] زنی یکی از شما را به تعجب و داشت، آنچه از بدی در وی وجود دارد را یاد آور شود.

به این معنا: یاد بوی بد دهان وی بیافتد و باد شکمش و ادرارش و استفراغی که دهان او را می پوشاند و آب بینی اش که بینی وی را پلید می گرداند و آن را در حالتی تصور کند که دچار آبله و جذام شده است. بدان که شیطان معشوق را برای زینت می دهد. حتی اگر زشت روی باشد.

یاد آوری شود که بعضی از شاعران فاسق و بی حیاء می باشند. چه چیز تو را برای استفاده از حلال خشمگین می کند و در حرام به تو لذت می دهد!!

ابن جوزی در «المواعظ» بیان می دارد:

جوان فقیری بود که در راهها قرار می گرفت و فروشندگی می کرد. روزی از کنار خانه ای گذشت. زنی بیرون آمد و از کالاهایی که می فروخت سوال نمود و او از آنها به آن زن خبر داد. از او خواست تا وارد خانه اش شود و آن زن کالاهای او را ببیند. وقتی وارد شد درب را قفل نمود. سپس او را به سوی فحشاء خواند. آن پسر بر وی فریاد کشید آن زن گفت: اگر آنچه را می خواهم انجام ندهی، داد و فریاد راه می اندازم و وقتی مردم جمع شدند، می گویم: این جوان به زور وارد خانه ام شده است در آن صورت منتظر چیزی نباش! مگر کشته شدن یا زندانی گشتن. آن پسر وی را ترساند ولی آن زن کوتاه نیامد وقتی این امر را دید به آن زن گفت: به توالی احتیاج دارم.

وقتی داخل توالی شد: روی به مکانی کرد که نجاسات در آن جمع شده بود آن را گرفته و به لباسش و دستانش و بدنش مالید. سپس به سوی آن زن رفت. وقتی آن زن او را دید، فریاد بر آورده و کالای وی را به او برگرداند و از خانه اش بیرون نمود.

رفت و در حالی که از راه‌ها می‌گذشت، بچه‌ها به دنبال او می‌رفتند و می‌گفتند: دیوانه... دیوانه...

تا این که به خانه‌اش رسید نجاست را پاک کرده و غسل نمود. نشد که از وی بوی عطر مشک نیاید تا این که مُرد.

این چنین درمان با روی کردن به سوی الله تعالی و همنشینی با صالحان. قوی کردن ارتباط با الله. با زیاد کردن قرائت قرآن. و محافظت بر نماز وتر. و حاضر شدن در مجالس ذکر. الله تعالی در حدیثی قدسی فرموده است: «... وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا ، وَلَئِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيْتَهُ ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأَعِيذْتَهُ...» (... بنده‌ی من دائماً با انجام نوافل به من نزدیک می‌شود تا این که او را دوست می‌دارم، وقتی او را دوست بدارم، گوشش می‌شوم که می‌شنود و چشمش می‌شوم که می‌بیند و دست می‌شوم که چیزی را بر می‌دارد، اگر از من درخواست کند به وی می‌دهم و اگر به من پناه ببرد، او را پناه می‌دهم...).

از مهمترین عللها:

دوری از چیزی که انسان را به یاد گناهان می‌اندازد و نباید با اهل نافرمانی، همنشینی کند. اگر عکسهایی دارد که او را به یاد آن می‌اندازد، آن را از بین ببرد. و تمامی آنچه از نامه‌ها و نوارهای کاست که در نزد وی است را آتش بزن..

و از درمان دوری نمودن از مجالسی که مردان و زنان در آن اختلاط دارند. چه در بازارها یا دانشگاه‌ها و یا هر جای دیگری و از کسانی نباشیم که دین خود را به کالای دنیا بفروشد.

از درمان:

دوری از محرکات، فیلمها، عکسهای فتنه بر انگیز و داستانشانها و قصه‌هایی که انسان را به یاد عشق و عاشقی می‌اندازد.

از درمان: دائمی کردن یاد الله متعال در تمامی حالتها در صبح و شام و هنگام خواب.

از درمان: دور شدن از سرزمین معشوق و سفر نمودن به سرزمینی دیگر هر آن که از دیده رود از دل برود. اگر محبوب وی همکلاسی، در مدرسه یا دانشگاه یا همکار است. مکان دیگری را جستجو نماید و کسی که از الله تقوا پیشه کند، برای او راه فراری قرار می‌دهد.

از علاج پُر نمودن اوقات فراغت با چیزی نفع رساننده و مفید است. از درمان: ازدواج آن راهی شرعی برای محافظت از فطرت است و باعث نشر فضایل می‌شود. هرگز نباید گفت: هیچ کسی را جز فلانی نمی‌خواهم. پیامبر ﷺ فرموده است: «إِذَا أُعْجِبْتَ أَحَدَكُمْ امْرَأَةً فليأت أهله فإن معها مثل الذی معها» (اگر [زیبایی] زنی یکی از شما را به تعجب انداخت به نزد خانواده‌ی او برود. همراه او چیزی است که به مانند آن همراه اوست).

در اینجا به امری مهم هشدار می‌دهم آن، کوتاهی یکی از زوجین در حق دیگری است مشارکت نمودن در مسائل عاطفی و این باعث می‌شود که شخص به دنبال جایگزین باشد. هر کدام از آنها به دنبال کسی می‌رود که نیاز عاطفی وی را مهیا سازد یا آن که در گفتارش، نرمش وجود داشته باشد.

استفاده از علوم پزشکی در درمان بیماری مشکلی ندارد. درمان زنا و خصوصاً درمان لواط.

---

<sup>1</sup>- یکی از مهمترین انکاری که بر آنها تأکید شده است و باعث حفظ شدن انسان می‌شوند، اذکار صبح و شام می‌باشند که در هنگام نماز صبح و عصر گفته می‌شوند، برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب پناهگاه مسلمان رجوع کنید. (مترجم)

در این زمان زندگی جدیدی را باید شروع کرد.  
قبل از آن که قیامت برپا شود. و جهنم آماده گردد. بندها زده شود.. آتش  
دردناک جهنم مهیا شود!؟

شخص به گریه افتاده و می گوید:

چگونه بود که از شهوات تبعیت کردم و در لذتها گرفتار شدم. جوانی  
مرا فریب داد و همچنین زیبایی ماشین و لباسم.

بلای من عظیم شد و قدرت من از دست رفت... آه... روزی که قیامت  
پاها را می لرزاند و صدای گریه بالا رفته و پشیمانی طول می کشد.

والله لو علمت ما وراءك لما ضحكت ولأكثر البكا

قسم به الله آنچه که در پشتت است را اگر بدانی. نمی خندی و بیشتر  
گریه می کنی.

قد حفت الجنة بالمكاره والنار بالذی النفوس تشتهي

بهشت با زیبایی هایش می پوشاند. و جهنم با آنچه که نفسها به آن تمایل  
دارند.

وإن عملت سيئاً فاستغفر وتب إلى الله بداراً يغفر

اگر کار بدی کردی طلب آمرزش کن. و به سوی الله توبه نما و  
می آمرزد.

وبادراً بالتوبة النصوح قبل احتضار وانتزاع الروح

به توبه ی نصوحی مبادرت کن. قبل از حالت احتضار و خارج شدن  
روح.

از الله تعالی درخواست می نمایم که محبت ما را برای خودش و در راه  
خودش، خالص گرداند و ما را از تمامی فحشاءها و فتنهها در پناه خود  
قرار دهد، چه پنهان باشند و چه آشکار. محبت ما نسبت به خودش را  
بالاتر از تمامی محبتها قرار دهد و اطاعت از وی را بالاتر از تمامی

عشق و اعترافات عاشق/151

اطاعتها و ما را از کسانی قرار دهد که وقتی حق برای آنها آشکار  
می شود، از آن تبعیت می کنند... آمین...